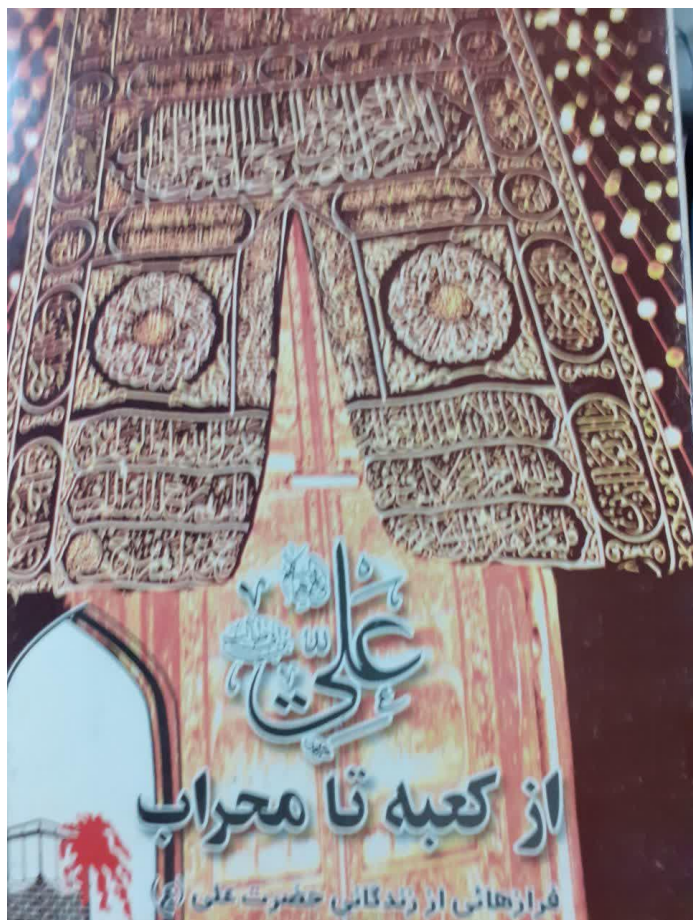




محمد تقی صرفی پور



کیفیت ولادت آن حضرت

علی (ع) در روز جمعه ۱۳ رجب سال ۳۰ بعد از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد. پدر آن حضرت ابوطالب پسر عبدالمطلب بوده که با عبدالله پدر حضرت رسول (ص) برادر بود. و مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف بوده است. در روایت است که روزی عباس بن عبدالمطلب با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی العزّی در برابر خانه کعبه نشسته بودند که ناگاه فاطمه بنت اسد در حالیکه به حضرت علی (ع) نه ماه آستان بود به مسجد الحرام آمده و او را درد زائیدن گرفته بود. پس در برابر خانه خدا ایستاد و نظری به جانب آسمان افکند و گفت پروردگارا من ایمان آورده‌ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و به هر کتابی که نازل گردانیده‌ای و تصدیق نموده‌ام به گفته‌های جدّم ابراهیم خلیل که خانه بنا کرده‌اوست. پس سؤال می‌کنم از تو بحق این خانه و به حق آن کسیکه این خانه را بنا کرده و بحق این فرزندی که در رحم من من است و با من سخن می‌گوید و با سخن گفتن خود مونس من می‌گردد و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تو است که آسان کنی بر من ولادت این فرزند را.

عباس بن عبدالمطلب گفت که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدم که دیوار عقب خانه شکافته شد و فاطمه از آن رخنه داخل خانه شد و از دیده‌های ما پنهان گردید و شکاف دیوار بهم پیوست به اذن خدا، و چون خواستیم در خانه را بگشائیم هرچه تلاش کردیم در گشوده نشد دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده است.^۱

فاطمه سه روز در داخل کعبه بود و اهل مکه در کوچه‌ها و بازارها این قصه را نقل می‌کردند و زن‌ها در خانه‌ها این حکایت را گفته و تعجب می‌نمودند تا روز چهارم رسید پس همان موضع از دیوار کعبه شکافته شد، فاطمه بنت اسد بیرون آمد در حالیکه فرزند خود علی (ع) را در دست خویش داشت و می‌گفت ای گروه مردم بدرستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود و فضیلت داد مرا بزنان برگزیده که پیش از من بوده‌اند زیرا حق تعالی برگزید آسیه دختر مزاحم را و او عبادت کرد حق تعالی را پنهان در موضعی که عبادت خدا در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت یعنی خانه فرعون و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی (ع) را بر او آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را تکان داد و رطب تازه‌ای برای او از آن درخت فرو ریخت و حق تعالی مرا بر آن هر دو زیادتى داد و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته‌اند زیرا که من فرزندی آورده‌ام در میان خانه خدا و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه‌ها و طعام‌های بهشت تناول کردم و چون خواستم که بیرون آیم

در هنگامیکه فرزندم بر روی دست من بود، هانفی از غیب مراندا کرد ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام کن، بدستیکه منم خداوند علی اعلی و او را آفریده‌ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده‌ام و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده‌ام و او را به آداب خجسته خود تأدیب نموده و امور خود را به او تفویض کرده‌ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده‌ام و در خانه محترم من متولد شده‌است و او اول کسی است که اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بیتها را خواهد شکست و آنها را بالای کعبه بیزر خواهد انداخت و مرا به عظمت و مجد و بزرگواری یاد خواهد کرد و اوست امام و پیشوای بعد از حبیب من و برگزیده از جمیع خلق من محمد (ص) که رسول من است و وصی او خواهد بود و خوشا حال کسی که او را دوست دارد و یاری کند او را و وای بر حال کسی که نافرمانی او کند و انکار حق او نماید.^۱

علی (ع) کوچکترین فرزند پدر و مادر خود بود. جعفر و عقیل و طالب هر سه برادر بزرگ او بودند که فاصله هریک با دیگری ده سال بود و ابوطالب، عقیل را از همه اولاد خود بیشتر دوست می داشت و چون در مکه قحطی افتاد و زندگی ابوطالب سخت گردید، حضرت رسول (ص) به دو عموی بزرگوار خود حمزه و عباس سفارش نمود که از سنگینی بار و سختی ابوطالب بکاهند. آنها به نزد برادر آمده و از او خواستند که هریک از فرزندان خود را به یکی از آنها بدهد تا نگاهش

دارند. ابوطالب گفت عقیل را برای من بگذارید و دیگران را هر کدام می خواهید با خود ببرید پس عباس طالب را و حمزه جعفر را و پیامبر (ص) علی را به منزل خود بردند.

علی (ع) در دامان رسول خدا (ص) تربیت شد و از همان اوان طفولیت علاقه خاصی به رسول اکرم (ص) داشت که در تمام ادوار زندگی خود به صورت حمایت و از خود گذشتگی در راه سلامتی پیامبر (ص) نشان می داد.

یکی از خصائص حضرت علی (ع) این بود که خیلی زودتر از هم سنهای خود، رشد عقلی و فکری و جسمی پیدا کرد و با اینکه در زمان دعوت پیامبر اسلامی (ص) و در سن بین شش و هفت سالگی بود ولی دعوت حضرت را درک و قبول نمود و آن اموری که برای اشخاص مُسن و فهمیده قابل تأمل نبود برای او روشن گردید و از حیث بُنیه بسیار قوی بود، به طوری که ابوطالب فرزندان را جمع کرد تا با علی (ع) کشتی بگیرند و علی (ع) همه را بر زمین زد.

در روایت است که در یکی از روزها علی (ع) با کودکی که از خود بزرگتر راه می رفت یک دفعه آن کودک از ناحیه سر به داخل جاه افتاد که علی (ع) با سرعت عجیبی برجست و پای آن کودک را گرفته بیرون آورد.

علی (ع) در دامان مبارک پیامبر (ص) تربیت می شد تا اینکه آن حضرت به پیامبری مبعوث شدند پس اولین مردی که به پیامبر گروید علی (ع) بود در حالی که در سن هفت سالگی بود.

۱- بیعت با پیامبر اسلام (ص)

وقتی که خداوند به پیامبر (ص) دستور داد که دعوت به اسلام را علنی کند و اول از خاندان و عشیره خود دعوت نماید پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود یک صاع گندم که چهل سیر است برای چهل نفر نان کن و یک ران گوسفند و یک کاسه شیر آماده نما و فرزندان عبدالمطلب را که به قولی چهل نفر بودند دعوت کن تا در شعب ابی طالب حضور بهم رسانند. پس جلسه تشکیل شود پس از شام در همان شب و سه قولی پس از سه شب پیامبر (ص) فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب گمان ندارم کسی در میان عرب چیزی بهتر از این که من برای شما آورده‌ام، آورده باشد من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. اگر من به شما خیر دهم که دشمن شما صبحگاه یا شبانگاه بر شما می‌آید از من باور می‌کنید گفتند آری ما تو را راستگو و امین می‌دانیم فرمود: کسیکه خیر خواه دیگری باشد به او دروغ نمی‌گوید. خداوند تعالی مرا برای پیامبری بجانب عالمیان مبعوث فرموده و مرا دستور داده که قبل از هر کس، قوم و خویشان خود را به دین او دعوت کنم و ایشان را از عذاب خدا بترسانم و شما قوم و خویشان من هستید و ای فرزندان عبدالمطلب بدانید که خدا هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه از اهل او، برادر یا وزیر و وصی و وارثش تعیین کرده و هر کدام از شما که سبقت بگیرد و به من ایمان بیاورد او در میان امت من برادر و وزیر و جانشین من خواهد بود و برای من به منزله هارون است برای موسی (ع).

وقتی گفتار پیامبر خدا به پایان رسید همه ساکت شدند و چیزی نگفتند اما حضرت علی (ع) که در آن روز جوانی ۱۲ ساله بود قد علم کرد و گفت: من با هر شرطی که بفرمائی با تو بیعت می‌کنم و هر حکمی که صادر کنی اطاعت می‌نمایم. پیامبر اسلام (ص) فرمود: تو بنشین شاید اشخاصی که از تو بزرگترند برخیزند. تا سه بار حضرت این مطلب را ابلاغ فرمود ولی آنان ساکت بودند و فقط علی (ع) اجابت می‌نمود تا در مرتبه آخر وقتی علی (ع) به گفتار پیامبر (ص) لبیک فرمود حضرت رسول (ص) علی (ع) را به نزدیک خود طلبید و آب دهان مبارک خود را در دهان و در میان دو کتف و سینه آن حضرت انداخت^۱ و نتیجه این جلسه این بود که علی (ع) حمایت همه جانبه خود را از پیامبر اسلام (ص) نشان داد تا آخرین لحظه از حضرت جدا نشد.

۲- خوابیدن علی (ع) در رختخواب پیامبر اسلام (ص)

در سال ۱۲ بعثت بود که چهل نفر از داناتان قریش در داراللدوه جمع شدند و بعد از مشورت، همگی مصمم شدند که پیامبر (ص) را به قتل برسانند لذا از هر قبیله‌ای مردی دلاور انتخاب شد و به دست هریک شمشیر برنده دادند تا به اتفاق بر پیامبر حمله کرده و خونش را بریزند و چون ۴۰ قبیله از این افراد حمایت کنند، خاندان بنی هاشم را قوت مقاومت با همه این قبایل نمی‌باشد پس در شب اول ماه

ربیع الاول در اطراف خانه آن حضرت پنهان شده و کمین کردند تا چون پیامبر به رختخواب رود بر حضرت حمله کنند. در این هنگام خداوند، پیامبر (ص) را از این واقعه مطلع کرد و آیه شریفه «وَأَذِیْمُکَ بَکَ الذِّیْنَ کَفَرُوا لَیْقَتُلُکَ» نازل شد و حضرت مأمور شد تا علی (ع) را به جای خود بخواباند و از مکه به طرف مدینه برود حضرت رسول (ص) به علی (ع) فرمود که مشرکین قریش امشب قصد قتل من را دارند و حق تعالی مرا مأمور به هجرت کرده است و امر فرموده که به غار نور بروم و تو را امر کنم که در جای من بخوابی تا آنکه از خارج شدن من مطلع نشوند و تو چه می‌گویی؟ علی (ع) عرض کرد: یا نبی الله آیا تو سالم خواهی ماند به وجود خوابیدن من در جای تو فرمود: بلی علی (ع) خندان شده سجده شکر به جا آورد. و این اولین سجده شکر بود که در این امت واقع شد پس سر از سجده برداشت و عرض کرد برو به هرسو که خدا تو را مأمور گردانیده است جانم فدای تو باد و هرچه امر کنی به جان قبول می‌کنم و در هر باب از حق تعالی توفیق می‌طلبم. پس حضرت رسول (ص) او را در آغوش گرفت و بسیار گریست و او را به خدا سپرد. سپس جبرئیل دست آن حضرت را گرفت و از خانه بیرون آورد و حضرت این آیه شریفه را خواند:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ سَدًّا وَاَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ

فَهِمَ لَا یَبْصُرُونَ»

یعنی قرار دادیم از پیش رویشان پرده‌ای و از پشت سرشان پرده‌ای

پس نابینا کردیم ایشان را که نمی‌دیدند.

و کف خاکی بر روهای ایشان پاشید و فرمود: شباهت الوجوه و به غار

نیزی
علم
کمی
شین
این
جابت
بیکی
و آب
ضرت
جانبه
جدا

(ص)
الندوه
(ص) را
دست
نش را
ماشم را
یل ماه

ثور تشریف برد.

از آن طرف علی (ع) در جای پیامبر خوابید. کفار قریش خواستند آن شب در خانه حضرت بریزند اما ابولهب که یکن از آنها بود مانع شد و گفت نمی گذارم که شب داخل خانه شوید زیرا که در این جا اطفال و زنان هستند، امشب او را حراست می نمائیم و صبح بر او می ریزیم. همین که صبح خواستند قصد خود را عملی نمایند علی (ع) را در بستر حضرت یافتند و علی (ع) در مقابل ایشان برخاست و بانگ بر ایشان زد و آن جماعت گفتند یا علی، محمد کجاست فرمود شما او را به من نسپرد، خواستید او را بیرون کنید او خود بیرون رفت پس دست از علی (ع) برداشتند و به جستجوی پیامبر رفتند و خداوند این آیه را در شأن علی (ع) به خاطر این ایشار فرو فرستاد:

«ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»

(بقره آیه ۲۰۷)

پس حضرت سه روز در غار ثور بود.^۱

۳- ازدواج با فاطمه زهرا (ع)

در سال دوم هجری تزویج حضرت فاطمه (س) و علی (ع) واقع شد. شیخ طوسی به سند معتبر از علی (ع) روایت کرده است که ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا به نزد حضرت رسول (ص) نمی روی که فاطمه را خواستگاری نمایی من به حضور پیامبر (ص) رفتم پس

چون نظر حضرت بر من افتاد، خندان شد و فرمود برای چه آمده‌ای ای ابوالحسن، حاجت خود را بیان کن. من نیز خویشی و اسلام آوردن خود و یاری کردن آن حضرت و جهادهایی که در راه دین انجام داده بودم عرض کردم. حضرت فرمود یا علی، راست گفتی تو نیکوتری از آنچه گفتی و یاد کردی سپس من گفتم یا رسول الله استدعا می‌نمایم فاطمه را به من تزویج کنی فرمود: پیش از تو عده‌ای از او خواستگاری نمودند چون به او گفتم آثار کراهت در روی او دیدم لیکن باش تا بروم و به نزد تو باز گردم.

چون رسول خدا (ص) به نزد فاطمه (س) رفت، فاطمه برخاست و ردای مبارکش را گرفت و نعلین از پای مبارکش درآورد و آب آورد و دست و پای پدرش را شست سپس در خدمت حضرت نشست. رسول خدا فرمود ای فاطمه گفت بله چه مطلبی داری یا رسول الله فرمود: ای فاطمه می‌دانی قرابت علی بن ابی طالب و فضیلت او را و سبقت در اسلام او را و حقوق او را در دین خدا. من از خدا خواستم تو را تزویج نمایم به بهترین خلق خود و محبوب‌ترین خلق به سوی او و تو الحال چه نظری داری حضرت فاطمه (س) چون این سخن شنید ساکت گردید ولیکن روی خود را نگردانید و اظهار کراهت نفرمود پس رسول خدا (ص) برخاست و فرمود: الله اکبر، ساکت شدن علامت راضی شدن اوست. در آن وقت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را تزویج کن به علی بن ابی طالب که حق تعالی علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی خلق کرده و این را پسندیده است علی (ع)

فرمود پس پیامبر (ص) فاطمه را به من تزویج کرد.

شیخ طوسی به سند معتبر از امام صادق (ع) روایت کرده است که چون رسول خدا (ص) فاطمه را به علی تزویج کرد و به نزد فاطمه می آمد او می گریست پرسید که سبب گریه تو چیست به خدا سوگندی اگر در میال اهل بیت من از او بهتر کسی می بود البته تو را به او تزویج می کردم و من تو را به او تزویج نکردم ولیکن حق تعالی تو را به او تزویج کرد و خمس تو را بهر تو گردانید تا زمانی که آسمان و زمین باقی است.

از علی (ع) روایت است که پیامبر (ص) به من فرمود که یا علی برخیز زره را بفروش. پس برخوایم و قیمت آن را گرفتم به خدمت حضرت آوردم و زرها را در دامن آن حضرت گذاشتم.

آن حضرت از من پرسید که چقدر است و من نیز گفتم پس یک کف از آن زر برداشته و به ابوبکر داد و فرمود که به بازار برو و برای فاطمه آنچه که لازم است بگیر از لباس و لوازم منزل و عمارین با سر و جمعی از صحابه را با او فرستاد آنها به بازار رفتند و هر یکی چیزی را می پسندیدند به ابوبکر می گفتند و با مصلحت او می خریدند پس خریدند پیراهن به هفت درهم و مقنعه به چهار درهم و قطیفه سیاه خبیری و کرسی که میانش را از لیف خرما بافته بودند و دو نهالی گرفتند از جامهای مصری که میان یکی از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار بالش گرفتند از پوست لیف که میانش را از علف ازبک پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری و دست آسیابی و بادیه

□ /

مصر

ومش

این

را به

گرد

پش

فاط

گفت

بگو

رس

می

فاط

وچ

منه

پس

که

ح

فر

مصری و ظرفی را برای خوردن آب از پوست و کاسه چوبی برای شیر و مشکى برای آب و آفتابه به قیر اندود و کوزه‌هایی از سفال چون همه این‌ها را خریدند به خدمت رسول خدا آوردند. حضرت هر یک از آنها را به دست می‌گرفت و ملاحظه می‌نمود و می‌فرمود خداوند مبارک گردان این را بر اهل بیت من.

حضرت علی (ع) فرمود بعد از این یک‌ماه گذشت که نماز را پشت سر پیامبر (ص) خوانده و به‌خانه برمی‌گشتم و از قضیه فاطمه (س) چیزی مذکور نمی‌ساختم. پس زنان رسول خدا (ص) به من گفتند که آیا می‌خواهی که ما درباره ازدواج تو سخنی با رسول خدا بگوئیم. گفتم بگوئید پس رفتند به خدمت پیامبر (ص). ام‌ایمن گفت یا رسول الله اگر خدیجه می‌بود چشمان او به ازدواج فاطمه روشن می‌شد و به‌درستی که علی (ع) زوجه خود را می‌خواهد پس دیده فاطمه را به سویش روشن گردان و جمع کن میانۀ این دو بزرگوار و چشمان را روشن کن به این امر.

رسول خدا (ص) فرمود که زوجه خود را از من نخواسته و من منتظر طلب اویم.

حضرت علی (ع) فرمود که گفتم یا رسول الله حیا مانع می‌شد پس روگرد به جانب زنان و فرمود کیست از زنان در این جا ام‌سلمه گفت که من حاضرم و زینب و فلان و فلان حاضرند.

حضرت فرمود که آماده کنید برای دختر، و پسر عموم یکی از حجره‌های من را، ام‌سلمه گفت که کدام حجره را یا رسول الله حضرت فرمود که حجره خود را مهیا کن و زنان خود را امر فرمود که فاطمه را

ده است

فاطمه

وگند که

تزوید

به او

بن باقی

یا علی

خدمت

س یک

و برای

ن یاسر

چیزی را

ند پس

به سیاه

گرفتند

یگری را

ف از فر

و یادیه

زینت کنند و آنچه لازم است انجام دهند.

پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود: که رسول خدا مرا گفت یا علی آماده کن برای اهل خود غذای نیکوایی و فرمود که گشت و نان را ما می آوریم و خرمای و روغن را تو بیاور پس خرمای و روغن را گرفتم و آوردم. رسول خدا آستین ها را بالا زد و با دست با برکت خود خرما را در میان روغن قرار می داد و آن برای ما گوسفند فربهی فرستاد و نان بسیاری از برای ما مهیا کرد چون غذاها آماده شد پیامبر فرمود: یا علی برو و از هر که می خواهی دعوت کن پس به مسجد رفتم مسجد را از صحابه پر دیدم و حیا مانع شد که از بعضی دعوت کنم و از بعضی دعوت نکنم لذا بر بلندی رفته و صدا زدم که بیایید برای ولیمه حضرت فاطمه (س). پس جمیع اهل مسجد بلند شده و به خانه من آمدند و من شرم می کردم از زیادی جمعیت و کمی غذا چون پیامبر این حالت را مشاهده کرد فرمود که من دعا خواهم کرد که حق تعالی این طعام را برکت دهد پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود که از برکت دعای آن حضرت همه صحابه از آن طعام خوردند و از آب آشامیدند و برای ما دعا نموده و سیر برگشتند و آنها بیشتر از چهار هزار نفر بودند و از آن طعام هیچ کم نشد سپس حضرت رسالت فرمود که کاسه ها را همه بیاورند چون آوردند کاسه ها را پر کرده به خانه زنان خود فرستاد پس کاسه ای طلبیده بر از غذا کرد و فرمود این برای فاطمه و شوهر اوست.

چون آفتاب غروب کرد رسول خدا (ص) به ام سلمه گفت فاطمه را بگو بیاید پس ام سلمه با فاطمه آمد در حالی که فاطمه دامن

خود را بر زمین می‌کشید و عرق حیا از آن حضرت می‌چکید پیامبر(ص) فرمود حق تعالی تو را از لغزش نگاه دارد در دنیا و آخرت. پس نقاب را از روی صورتش برداشت تا آنکه علی بن ابی طالب خورشید جمالش را مشاهده کرد. پس دست فاطمه را گرفته به دست علی داد و فرمود خدا مبارک گرداند وصلت دختر رسول خدا را با تو یا علی خوب همسری است فاطمه. وای فاطمه نیکو شوهری است علی، بروید به سوی منزل خود.^۱

۴- علی (ع) در جنگ بدر

در سال دوم هجری کفار قریش مانند عتبه وشیبه وولیدبن عتبه و ابو جهل و ابوالبختری و سایر صنادید مکه با سپاه زیادی که مجموع آنها به نهصد و پنجاه نفر می‌رسید آماده جنگ با پیامبر(ص) شدند و از مکه خارج گشته درحالی که آلات لهو و لعب زنان خواننده جهت خرمی اصحاب مشرکین همراه داشتند و صد اسب و هفتصد شتر با این افراد بود.

در همین حال پیامبر(ص) با سیصد و سیزده نفر از اصحاب از مدینه به طرف زمین های بدر حرکت کردند و چون نخستین جنگ بین مسلمین از یک طرف و مشرکین از طرف دیگر بود عده ای از مسلمین از ترس دلاوران آنان به بهانه هایی خود را از آن میدان کنار می‌کشیدند چنانچه قرآن می‌فرماید:

۱- حیوة القلوب.

و که پیرو گارت ترا به حق از خانه بیرون آورد درحالی که گروهی از
مؤمنین آن را خوشی نداشتند و ستیزه می کنند با تو درباره حق پس از
آنکه حق ظاهر شد گویا رانده می شوند به سوی مرگ و آنانند نگران.
(انفال آیه ۵-۶)

چون دو گروه در برابر هم قرار گرفتند سه نفر از مشرکین به
نام های ولید و عتبّه و شیبّه به میدان آمده و مسلمانان را به مبارزه
تن به تن دعوت کردند، انصار مدینه برای نبرد پای جلو نهاده و آماده
جنگ شده و چند تن را به میدان فرستادند ولی پیامبر (ص) ممانعت
فرمود. و به آنان فرمود: اینان همتای خود را به جنگ می خوانند و به
علی (ع) دستور داد به نبرد آنان برود و حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن
حارث را نیز پیش خواند و به آن دو دستور داد که همراه علی به جنگند.
همین که این سه نفر در برابر آنان قرار گرفتند ولید با علی (ع) شروع به
مبارزه می کرد که علی (ع) مهلش نداد و او را کشت و عتبّه نیز به دست
حمزه کشته شد و شیبّه با عبیده مشغول جنگ بودند که دو ضربت
میان آن دو رد و بدل شد و با یکی از آنها را عبیده را جدا کرده
و علی (ع) به کمک او آمده و با ضربتی که به شیبّه زد او را از پای درآورد
و با کشته شدن این سه تن، نخستین شکست و اولین ذلت و خواری بود
که به مشرکین وارد شد و از این جریان ترس و دهشتی از مسلمانان در
دل آنان افتاده و نشانه های پیروزی مسلمین آشکار گردید. پس
علی (ع) با سعید بن عاص در افتاد و او را از پای درآورد. پس از او
حنظله بن ابی سفیان به جنگ علی (ع) آمده، را نیز کشت و طلحه بن
عدی به جنگش آمد او را نیز کشت و پس از او نوفل بن عوف را که از

شیاء
می ک
آن ح
کم
شک
بیابا
شما
۵
جنگ
نیز
ر ل
و ج
شک
گذ
می
گفت
از ی

شیاطین قریش بود کشت و همین طوری یکی پس از دیگری از آنها می‌کشت تا نیمی از کشته‌گان بدر را که رویهم هفتاد نفر بودند آن حضرت به تنهایی کشت و تمامی مسلمانان با سه هزار فرشته که به کمک‌شان آمده بودند نیم دیگر را از میان برداشتند و در حقیقت شکست مشرکین به دست او شد.

پایان جنگ به این بود که پیامبر اسلام (ص) مشی از ریگهای آن بیابان را برداشت و به روی مشرکین پاشید فرمود: زشت باد روهای شما پس کسی از آنها نماند جز آنکه با به فرار نهادند

۵- مبارزات علی (ع) در جنگ احد

در سال سوم هجری مشرکین ۵ هزار نفر فراهم نموده و به قصد جنگ با پیامبر اسلام (ص) به جانب مدینه حرکت کردند. و پیامبر (ص) نیز پس از اطلاع با لشگر خود به احد تشریف برده و صف آرایی نموده و لشگر اسلام را طوری آرایش نظامی داد که کوه احد در پشت سر و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در پیش روی بود و در کوه عینین شکستگی بود که حضرت عبدالله بن حبر را با پنجاه تن کمان‌دار آنجا گذاشت و فرمود اگر غلبه کنیم و غنیمت بگیریم قسمت شما را نگه می‌داریم و شما در هنگام فتح و شکست ما از جای خود حرکت نکنید. پس حضرت رسول (ص) پرسید که حامل پرچم کفار کیست گفتند مردی از قبیله بنی عبدالدار حضرت فرمود مصیب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبیدند و پرچم اسلام را به او سپرد. در این هنگام طلحه بن ابی طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید

شروعی از
بق پس از
د نگران»
یه ۵-۶)
رکین به
مبارزه
و آماده
سماعت
انند و به
عبیده بن
جنگند.
شروع به
به دست
ضربت
را کرده
در آورد
اری بود
مانان در
بد. پس
س از او
طلحه بن
ه را که از

هیچ کس جرأت میدان او را نداشت امیرالمؤمنین که چون شیر خیزد
با شمشیر برنده به سوی او حمله کرد و طلحه نیز به حضرت حمله کرد
و شمشیری بر علی (ع) فرود آمد که حضرت با سپر آن ضربه را دفع
کرده و آنگاه چنان تیغ بر فرقش زد که مغزش پاشیده شده و بر زمین
افتاد و عورتش مکشوف شد علی (ع) بازگشت. رسول خدا (ص) از قتل
آن مشرک شاد گشت و تکبیری بلند گفت مسلمانان بانگ تکبیر را بلند
کردند.

پس از طلحه برادرش مصعب علم مشرکین را گرفته به میدان
آمد که علی (ع) او را نیز کشت پس از او عده زیادی از قبیله
بنی عبدالدار علم را گرفته و سپس کشته شدند. پس غلامی به نام
صواب که حبشی بود و در بزرگی مجتهد مانند گنبدی بود و دهانش کن
کرده و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون شده بود مبارز طلبید
و مسلمانان از او ترسیدند و جرأت میدان او را نداشتند علی (ع) به او
حمله کرده ضربه ای به او وارد کرد که او را از کمر دو نیم کرده بالای
جدا شد و نیم پائین او ایستاده بود و مسلمانان بر او نظر می کردند و از
تعجب می خندیدند پس مسلمانان حمله بردند کفار را وادار به فرار
و عقب نشینی نمودند و هر کس از مشرکین به یک طرف می گریخت
سپس مسلمانان به جمع آوری غنیمت پرداختند.

کمان داران که از تنگه حراست می کردند دیدند که مسلمانان به
جمع آوری غنیمت مشغولند از جای خود حرکت کرده و هر چند
فرمانده آنان عبدالله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکرده و تنگه را ترک
کردند و فقط عبدالله با کمتر از ده نفر باقی ماند لذا خالد بن ولید به اتفاق

مبا /

عکرمه

عبدالله

پشت

و فرار

شیطان

و مسد

را می

و فرار

طرف

تا آنکه

علی

علی

این

عکرمه این ابی جهل با دوستان تن از مشرکین که کمین کرده بودند به عبدالله با یاران اندکش حمله کرده و پس از به شهادت رساندن آنان از پشت سر به مسلمانان حمله کردند و پرچم مشرکین دوباره برپا شد و فراریان چون پرچم خود را برپا دیدند دوبار برگشتند و از طرفی شیطان به صورت ابن سراج درآمده و ندا می‌کرد که پیامبر کشته شد و مسلمانان از این خبر دچار وحشت شده به طوری که بعضی همدیگر را می‌کشتند.

و در این وضعیت بحرانی مسلمانان پیامبر (ص) را رها کرده و فرار نمودند و علی (ع) در پیش روی پیامبر (ص) می‌جنگید و از هر طرف که دشمن به قصد پیامبر حمله می‌کرد علی (ع) آن را دفع می‌کرد تا آنکه نود جراحت و زخم به سر و صورت و سینه و شکم و دست و پای علی (ع) رسید و در این هنگام جبرئیل در آسمان ندا کرد «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» و جبرئیل به پیامبر عرض کرد یا رسول الله این مواساة و جوانمردی است که علی آشکار می‌کند حضرت فرمود:

«أنه منی وأنا منه -

علی از من است و من از علی هستم».

جبرئیل گفت:

«وانا منکما -

من از هر دوی شما هستم».

۶- شجاعت علی (ع) در جنگ خندق (احزاب)

در سال پنجم هجری، قریش از همهٔ احزاب و دسته‌های مختلف مشرکین و حتی یهود و نصاری کهک طلبیده و از هر قبیله حزبی فراهم کردند پس ابوسفیان با چهار هزار نفر از مکه به طرف مدینه حرکت کرد. در میان راه دو هزار نفر از قبایل اسلم و اشجع و کثانه و غیره به او پیوستند و پیوسته کمک برای او می‌آمد تا وقتی که به مدینه رسیده ده هزار تن مرد لشگری برای او جمع شده بود.

پس چون خبر این لشگرکشی به پیامبر (ص) رسید با اصحاب خود دربارهٔ نحوهٔ مقابله مشورت کرده سلمان فرمود که ما در ممالک فارس چون لشکر زیادی به منطقه‌ای حمله می‌کنند رسم است برای حفظ آن شهر، خندق ایجاد کنند تا جنگ فقط از یک طرف باشد. حضرت سخن او را پسندید و اصحاب را امر به کندن خندق فرمود. هر ده نفر مأمور بود چهل ذرع خندق حفر نماید و شخص پیامبر (ص) نیز در این امر کمک می‌فرمود. تا مدت یک ماه کار خندق تمام شد و راه‌های آن را هشت در کردند و پیامبر دستور داد تا در هر دری یک نفر از انصار و یک نفر از مهاجرین با چند نفر دیگر نگهبانی دهند.

در این هنگام لشگر کفار دسته دسته و پشت سر هم رسیدند. بعضی از مسلمانان که ایمانی ضعیف داشتند چون این لشگر انبوه را دیدند چنان ترسیدند که قرآن دربارهٔ آنان فرمود:

«ان جاءکم من فوئکم و اسفل منکم واذ زاعت الایصار -

یاد بیاورید آن زمانی که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابه جا شدند».

لشکر کفار چون خندق را دیدند بسیار متعجب شدند چون هرگز خندق ندیده بودند. پس ۲۷ روز مسلمانان را محاصره کردند و اصحاب پیامبر در تنگنای محاصر گرفتار رنج و سختی بودند و از طرفی بعضی از منافقین مسلمانان را دچار ترس و هراس می نمودند. سپس یک روز عمرو بن عبدود و نوفل بن عبدالله و ضار بن الخطاب و عکرمه بن ابی جهل که همه از شجاعان قریش بودند راهی از خندق پیدا کرده و از آن راه خود را به نزدیکی اصحاب پیامبر (ص) رساندند. عمرو بن عبدود شروع به رجز خوانی کرده و مبارزه طلبید. چون عمرو را فارس یلیل می نامیدند و او را با هزار سوار برابر می دانستند همه مسلمانان سرها را به زیر افکندند و جرأت مبارزه با او را پیدا نکردند. رسول خدا (ص) چون شنید که عمرو هم آورد می طلبد فرمود که هیچ دوستی باشد که شر این دشمن را کم کند. علی مرتضی (ع) عرض کرد من به میدان او می روم و با او می جنگم حضرت خاموش شد و دوباره عمرو ندا داد که کیست از شما که به نزد من آید و بجنگد و گفت ای مسلمین شما گمان می کنید که شهدای شما به بهشت می روند و کشته های ما به جهنم. پس آیا دوست ندارید کسی از شما سفر به بهشت کند یا دشمن خود را به جهنم بفرستد سپس اسب خود را به جولان درآورده و گفت خسته شدم از بس هم آورد طلبیدم حضرت رسول (ص) دوباره فرمود کیست که این ستمگر را دفع کند کسی جواب نداد. علی (ع) برخاست و گفت من می روم و او را دفع می کنم پیامبر (ص) فرمود با علی این عمرو بن عبدود است علی (ع) فرمود: من هم علی بن ابی طالبم پیامبر (ص) زره

خود را که ذات الفضول نام داشت پسر علی (ع) پوشانیده و عمامه
معراب خود را بر سر او بست و در حق او دعا کرد. او را به میدان
فرستاد.

علی (ع) به سرعت به طرف عمرو رفت و مقابل او ایستاد و در
این وقت بود که پیامبر فرمود:

«وَبَرَّ الْأَيْمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ -

تمامی ایمان در مقابل تمامی شرک ایستاده.

علی (ع) عمرو را دعوت فرمود به سه چیز یا اسلام آورده یا دست
از جنگ بردارد و یا از اسب پیاده شود.

عمرو سومی را اختیار کرده ولی در دل از جنگ با علی (ع)
ترسناک بود. لذا گفت یا علی تو را هنوز به جنگ با مردان نیامده برگرد
و سالم ایمان و دیگر آنکه مرا با قدرت دوستی بوده و نمی خواهم که
تو را بکشم و نمی دانم پسر عمویت با چه جرأتی تو را به جنگ من
فرستاد در حالی که من قدرت دارم تو را به نیزه ام بلند کرده و در میان
آسمان و زمین معلق نگه دارم که نه مرده باشی و نه زنده.

علی (ع) فرمود این صحبت ها را رها کن، من دوست دارم که تو
را در راه خدا بکشم پس عمرو پیاده شد و با شمشیر کشیده بر علی (ع)
حمله کرد و با یکدیگر گلاویز شدند که زمین از گرد تاریک شد و لشکر
از دو جانب آنها را نمی دیدند آخر الامر عمرو فرصتی کرد و شمشیر
خود را بر علی (ع) فرود آورد حضرت سهر خود را در سر کشید ولی
شمشیر عمرو سهر را دو نیم کرد و به سر آن جناب زخمی رسید
علی (ع) چون سهر زخم خورده ضریبی بر پای او زد و پاهای او را قطع

کرد. عمرو بر زمین افتاد و حضرت بر سینه اش نشست. عمرو گفت یا علی در جای بزرگی نشستی حضرت سوار را جدا کرد پس رسول خدا (ص) فرمود: ضربت علی (ع) در روز خندق افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت.^۱

۷- جنگ علی (ع) با جثیان

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که چون رسول خدا (ص) به جنگ قبیله بنی المصطلق رفت در نزدیکی سرزمینی ناهموار فرود آمدند و چون آخر شب شد جبرئیل نازل شده و خبر داد طائفه ای از کافران جثی در این ناحیه بوده و می خواهند که به اصحاب تو ضرر برسانند پس حضرت رسول (ص) علی (ع) را طلبیده و فرمود که برو به سوی این سرزمین و چون دشمن خدا از جثیان متعزّض تو شدند، با آن قدرتی که خدا به تو عطا کرده آنها را دفع کن و ایمن کن خود را از آنها با نام های بزرگوار خدا که تو را به علم آنها مخصوص گردانیده است و صد نفر از اصحاب را همراه علی (ع) فرستاد و فرمود که با آن حضرت باشید و آنچه دستور بدهد اطاعت نمایید.

امیرالمؤمنین (ع) به سوی آن سرزمین حرکت کرد و چون نزدیک کنار آن وادی رسید به اصحاب خود فرمود که شما در کنار این وادی بایستید و تا به شما اجازه نداده ام حرکت نکنید. پس حضرت جلو رفت و بناه برد به خدا از شر دشمنان خدا و بهترین نام های خدا را ذکر

فرمود وبه اصحاب خود اشاره کرد که نزدیک بیاوید، و چون نزدیک آمدند فرمود همین جا بایستید و خود داخل وادی شد در این هنگام باد تنیدی وزید به طوریکه نزدیک بود لشکر علی (ع) به رو بیاقتند و از ترس قدم هایشان می لرزید.

پس حضرت فریاد زد که منم علی بن ابی طالب وصی رسول خدا و پسر عم او اگر می خواهید و می توانید در برابر من بایستید. در این حالت صورتهایی مانند زنگیان پیدا شد که شعله های آتش در دست داشتند و اطراف آن وادی را محاصره کردند و حضرت پیش می رفت و قرآن تلاوت می نمود و شمشیر خود را به جانب چپ و راست حرکت می داد چون نزدیک آنها رسید مانند دود سیاهی شدند و بالا رفتند و از دیده ها ناپدید شدند. پس حضرت الله اکبر گفت و از آن سرزمین بیرون آمده و نزدیک لشکر ایستاد. و چون آثار آنها بر طرف شد صحابه گفتند یا علی (ع) چه دیدی؟ نزدیک بود از ترس هلاک شویم. **و** بر تو ترسیدیم حضرت فرمود: که چون ظاهر شدند، من صدا به نام های خدا بلند کردم تا ضعیف شدند وبه ایشان حمله کردم و از ایشان پروا نکردم و اگر بر صورت خود باقی می ماندند، همه را هلاک می کردم پس خدا کفایت شر ایشان از مسلمانان نمود و باقیمانده آنها به خدمت حضرت رسول (ص) رفتند که به آن حضرت ایمان بیاورند و از او امان بگیرند. و چون حضرت با اصحاب خود به خدمت پیامبر (ص) برگشت و اخبار را نقل نمود حضرت شاد شده و برای او دعای خیر کرد و فرمود که پیش از تو آنها که خدا ترس از تو را به آنها چشانیده بود آمدند و مسلمان شدند و من اسلام آنها را قبول

فتح

کردم.

۸-۵

مهمتر

محاصر

محاصر

درد شد

میدان

را به

برمی گ

فرمود

ناگریز

دوست

برچم

علی

حرکت

ودست

علی

۶-حی

کردم.

۸- فتح خیبر به دست علی (ع)

در سال هفتم هجری، پیامبر (ص) با ۱۴۰ نفر راه خیبر را که مهمترین قلعه‌های یهودیان بود، در پیش گرفته، قلعه‌های آنها را محاصره کرد، و بعضی را فتح کردند تا به قلعه قموص رسیده و آن را محاصره کردند و این قلعه بسیار محکم بود و حضرت رسول (ص) را درد شدیدی در شقیقه پیدا شده بود لذا به این علت نمی‌توانست در میدان حاضر شود و ناچاراً هر روز یک نفر از اصحاب فرماندهی سپاه را به عهده گرفته و به قلعه حمله می‌کرد ولی شب هنگام فتح نکرده برمی‌گشت. و چندین روز به همین متوال بود تا اینکه پیامبر (ص) فرمود: البته این پرچم را فردا به مردی می‌دهم که جنگ کننده ناگزیزنده است، دوست می‌دارد خدا و رسول را و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خدای تعالی خیبر را به دست او فتح کند.

فردا همه اصحاب جمع شده و آرزو داشتند که پیامبر (ص) پرچم را به دست او بدهد که در این هنگام رسول خدا (ص) فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: دچار درد چشمی شده که نمی‌تواند حرکت کند. حضرت فرمود: او را حاضر کنید. سلعة بن الاکوع رفت و دست علی را گرفته پیش حضرت آورد. رسول خدا (ص) وقتی علی (ع) را دیدند، او را نزد خودشان خواستند، و سر او را بر روی

زانوی خود نهاده و آب دهان مبارک را بر چشمهای علی (ع) ریخت همان وقت دردش خوب شد، پس پرچم را به علی (ع) داد.

علی (ع) پرچم را گرفت و با حالت تعجیل تا پای حصار قلعه رفت. مرحب خیبری که شجاعترین یهودیان بود و سنگی را مانند تخم مرغ سوراخ کرده و به جای کلاه خود بر سر گذاشته بود که هیچ شمشیری بر آن کارگر نمی شد و بدنش را غرق آهن و فولاد کرده بود، از قلعه بیرون آمده در مقابل علی (ع) قرار گرفت و رجزی خواند به این مضمون: منم آنکه مادرم مرا مرحب نام کرده است، و یهود خیبر می دانند که منم مرحب در سلاح خود غوطه خورده ام، و دلیر تجربه کرده ام.

علی (ع) در جواب او فرمود: من کسی هستم که مادرم مرا حیدره نامیده، مثل شیر زبان قدم به میدان گذاشته ام و شما را مانند دانه برمی دارم.

چون مرحب این رجز را از علی (ع) شنید سخن دایه کاهن خود را بیاد آورد که گفته بود بر همه کس می توانی پیروز شوی الا آن کس که نام او حیدره است که اگر با او جنگ کنی کشته می شوی پس مرحب به قلعه فرار کرد. شیطان بصورتی درآمده و پیش مرحب رفت و گفت حیدره نام بسیار است برای چه فرار می کنی پس مرحب برگشت و خواست که پیش دستی کند و زخمی بر حضرت زند که علی (ع) نگذاشت و ذوالفقار را بر سرش فرود آورد که تا دندان مرحب شکافته شد و دو پاره شد و او را کشت و بعد از او ربیع بن ابی الحقیق و عنتر خیبری که از شجاعان خیبر بودند و مژده ویا سرو امثال اینها را که از

شیجاعان یهود بودند به قتل رساند. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کرده و دروازه آن را بستند. علی دوبار شمشیر کشیده به پای دروازه آمد و آن در آهنین را گرفته و حرکت داد چنانکه آن قلعه دچار لرزش سختی شد که صغیه دختر رئیس یهود از بالای تخت به زیر افتاد. پس حضرت آن در را از جا در آورد و بر بالای سر برده سپر خود قرار داد و سختی شروع به جنگ نمود. آنگاه حضرت آن در را بر روی خندق قلعه به عنوان پل گذاشت و خود در میان خندق ایستاد و لشگر را از آن عبور داد آنگاه آن در را چهل ذراع به پشت پرت کرد.^۱

۹- شهادت علی (ع) در جنگ ذات السلاسل

دوازده هزار سوار از اهل وادی یابس جمع شدند و با یکدیگر عهد کردند که محمد (ص) و علی (ع) را به قتل برسانند. جبرئیل این خبر را به رسول خدا (ص) رسانید. پس حضرت یکی از اصحاب خود را با چهار هزار نفر سوار از مهاجرین و انصار به جنگ آنها فرستاد ولی او پیروز نشده برگشت روز دوم و سوم نیز دو نفر دیگر را با اصحاب فرستاد ولی آنها نیز کاری از پیش نبردند. پس حضرت رسول (ص) علی (ع) را خواست و به او توصیه فرمود که به جنگ آنها رفته و اول اسلام را بر آنها عرضه کند اگر قبول نکردند با آنها بجنگد، مردان آنها را بکشد و زنان و فرزندان آنها را اسیر کند.

علی (ع) با اصحاب حرکت کرد و با دشمن در منطقه‌ای برخورد

نمود. سران دشمن از او سؤال کردند تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب پسر عم و برادر پیامبر (ص) شما را دعوت می‌کنم به اسلام تا در نیک و بد با مسلمانان شریک باشید گفتند: ما تو را می‌خواستیم و مقصود ما تو بود اکنون آماده جنگ بشو و بدانکه ما تو و اصحاب را می‌کشیم و وعده ما و شما فردا جاست است.

حضرت فرمود: که وای بر شما، مرا به زیادی لشکرتان می‌ترسانید ولی من استعانت به خدا و ملائکه و مسلمانان دارم و بر شما پیروز می‌شوم به حول و قوه الهی.

چون شب شد حضرت فرمود که اسبان را رسیدگی کنید و جو بدهید و زین کنید و آماده باشید. صبح طلوع کرد حضرت در اول صبح نماز صبح را خواند درحالی که هوا تاریک بود به آنها شبیخون زد و هنوز آخر لشکر علی (ع) وارد میدان نشده حضرت بر آنها پیروز شده و مردان آنها کشته گردیدند و زنان و فرزندانشان اسیر گردیده، پس امرا را آنها را به غنیمت گرفت و خانه‌های آنها را خراب کرده و سرگشت. خداوند سوره عادیات را در این باب فرستاد. قال تعالی:

«والعادیات ضیحاً -

یعنی قسم یاد می‌کنم بر اسبان دهنده که در وقت دویدن نفس می‌زنند»

«فالموریات قدحاً -

در حالیکه آتش از پر خورده سنگ با سم اسبان خارج می‌شود»

«فالمغیرات صبحاً -

که هنگام صبح لشکر اسلام غارت کننده دشمن بودند»

پس حضرت رسول (ص) با اصحاب به استقبال علی (ع) بیرون رفت و اصحاب از دو طرف صف کشیدند و چون نظر شاه ولایت بر خورشید نبوت افتاد خود را از اسب به زیر افکند و به خدمت حضرت رسول (ص) شتافت پس حضرت رسول (ص) فرمود یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی‌اند. پس علی (ع) از شادی این بشارت گریان شد و به خانه مراجعت نمود.^۱

۱۰- جانشانی علی (ع) در جنگ حنین

زمانی که قبیله هوازن و ثقیف که مردمی دلاور بودند تکبیر ورزیدند و باهم پیمان بستند که با پیامبر (ص) جنگ کنند، پیامبر (ص) این خبر را شنید لذا لشگری را تهیه دیده و با ۱۲ هزار نفر به سوی حنین حرکت کردند و عَکَم بزرگ را به علی (ع) سپرد و سایر برجه‌ها را به فرماندهان سپاه داد تا اینکه به راه باریکی رسیدند و لشکر به دستور پیامبر به گروه‌های کوچک تقسیم شدند و در هتبار مکان دشمن بودند که ناگاه هوازن از کمینگاه‌های خود بیرون آمده و لشکر اسلام را تیرباران کردند.

گروه‌های اول که فوج خالد بن ولید بودند و به دنبال آن مشرکین قریش که تازه مسلمان شده بودند، فرار کردند و اصحاب پیامبر (ص) کم شدند لذا نیروی مقابله در خود ندیده و آنها نیز فرار کردند و حضرت در حالی که سوار شتر خود به نام دلدل بود از پشت سر

فراریان صدا زد که به کجا می‌روید ای مردم؟ خلاصه اینکه همه اصحاب، رسول خدا (ص) را رها کردند و فرار نمودند جز ده نفر که ۹ نفر از بنی‌هاشم و دهمی هم زنی بود به نام ام‌ایمن که در حال دفاع از پیامبر توسط مالک بن عوف فرمانده مشرکین به شهادت رسید. این ۹ نفر یکی عباس بن عبدالمطلب بود در طرف راست حضرت و فضل بن عباس از طرف چپ و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب زین شتر را گرفته بود و امیرالمؤمنین (ع) در پیش روی آن حضرت شمشیر می‌زد و دشمن را دفع می‌کرد.

از فضل بن عباس نقل است که علی (ع) در آن روز چهل نفر از دلیران و شجاعان دشمن را از میان برد که هر یک را به دو نیم کرده و گفته‌اند ضربت شمشیر علی (ع) بکر بود یعنی به ضربت اول به دو نیم می‌کرد و احتیاج به ضربت دوم نداشت.

مردی از هوازن به نام ابوجردل پرچم سیاهی بر سر نیزه بلندی بسته بود و جلو کفار می‌آمد و روی شتر سرخی نشسته بود، چون بر مسلمانان پیروزی می‌شد او را می‌کشت و پرچم را بلند می‌کرد و کفار می‌دیدند و پشت سر او می‌آمدند. پس علی (ع) راه بر او بست و او را به شتر او ضربه‌ای زد که بر زمین افتاد و آنگاه ضربتی بر ابوجردل زد و او را دو نیم کرد.

مشرکین بعد از کشته شدن ابوجردل دچار ترس شده و فرار کردند. و جنگ به نفع مسلمانان به پایان رسید.^۱

۱۱- مأمور شدن علی (ع) به قرائت سوره براءت

در سال نهم هجری ابوبکر مأمور شد که به مکه برود و آیات اوائل سوره براءت را بر مردم قرائت کند. چون ابوبکر از مدینه خارج گردید و از ذوالحلیفه محرم شد و ممداری از راه را طی کرد، جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و از طرف خداوند سلام رسانده و گفت این آیات را نباید کسی بخواند جز تو یا کسی که از تو باشد. پس حضرت رسول (ص) را فرمود به تعجیل از شهر خارج شده و آیات را از ابوبکر گرفته و خود در موسم حج بر مردم قرائت فرما.

علی (ع) در منزل رؤساء به ابوبکر رسید و آیات را گرفته به مکه برد و در ایام عرفه و شب عید و روز عید قربان ده آیه اول سوره براءت را به صدای بلند بر مشرکین می خواند و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده بود و ندای می کرد که طواف نکند دورخانه کعبه عربانی و حج کعبه نکند مشرکی و هر کس که امان و پیمان او هنوز وقت داشته باشد پس امان او باقی است تا زمانی که وقت آن تمام شود و هر کس که امان نداشته باشد پس تا چهار ماه مهلت دارد.

۱۲- علی (ع) در مباحلة بانصارای نجران

جمعی از اشراف و بزرگان نصاری نجران به سرکردگی عاقب و عبدالمسیح و ابو حارثه به حضور رسول خدا (ص)، رسیده و از حضرت سئوالهای زیادی در زمینه دین مسیح و دین اسلام نمودند. پس عالم آنها گفت: یا محمد چه می گویی درباره مسیح حضرت

۱ /
مسمه
که ۹
نوع از
این ۹
سل بن
شتر را
می زد
نفر از
م کرده
ن به دو
ن بلندی
چون بر
د و کفار
و اول به
زد و او را
ده و فراد

فرمود: او بنده و رسول خدا است آنها گفتند: هرگز دیده‌ای که فرزندی بدون پدر به دنیا بیاید؟ پس در این موقع این آیه نازل شد:
 «انّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال ینفیکون»^۱ -

به درستی که مثل عیسی در نزد خدا مثل آدم است که خداوند آدم را بدون اینکه پدر و مادری داشته باشد از خاک آفرید.
 پس فرمود: باش، پس آدم خلقت یافت.

چون این مناظره طول کشید و آنها لجاجت در عدم قبول حق کردند خداوند با نزول آیه مباحله به پیامبر دستور داد که با آنها مباحله کند آیه شریفه مباحله این است «هر که مجادله کند با تو درباره عیسی، بعد از آنکه به سوی تو آمده از علم ویرهان، پس بگو ای محمد بیائید بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و جان‌های خود را و جان‌های شما را پس تضرع کنیم و دعا کنیم و بگردانیم لعنت خدا را به هر یک که دروغ گوید از ما و شما».
 بعد از نزول این آیه قرار گذاشتند که روز دیگر مباحله کنند و نصاری به منازل خود برگشتند.

پس ابوحارثه گفت: فردا نگاه کنید اگر محمد(ص) با فرزندان و اهل بیت خود می‌آید پس بترسید از مباحله با او و اگر با اصحاب خود نمی‌آید از مباحله او نترسید.

روز بعد موقع صبح رسول خدا(ص) به خانه علی(ع) رفت

۱- آیه ۵۸، سوره آل عمران.

و دست امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را گرفته و علی (ع) از پیش روی آن حضرت و فاطمه (ص) از پشت سر حضرت حرکت کردند و از مدینه جهت مباحله خارج شدند و از آن طرف عاقب پسران خود را برداشت برای مباحله چون مشاهده کرد پیامبر (ص) با اهل بیت خود می آید ابوحارثه گفت: به خدا سوگند اگر محمد (ص) بر حق نمی بود چنین جرأت نمی کرد بر مباحله و اگر با ما مباحله کند پیش از آنکه سال بر ما بگذرد یک نفر از ما بر روی زمین باقی نمی ماند.

پس ابوحارثه به خدمت حضرت آمد و گفت: ای ابوالقاسم درگذرا از مباحله با ما و مصالحه کن بر چیزی که قدرت بر ادای آن داشته باشیم. حضرت رسول (ص) نیز قبول فرمود با آنها مصالحه کرد به جزیه.^۱

۱۳- خلافت علی (ع)

بعد از کشته شدن عثمان به دست مردم خشمگین در سال ۳۵ هجری، اقشار مختلف مردم در خانه علی (ع) جمع گشته و خواستار بیعت با علی (ع) به عنوان خلیفه مسلمین شدند ولی حضرت امتناع می ورزیدند. تا اینکه فشار و ازدحام مردم آن چنان شد که نزدیک بود حسنین (ع) در زیر دست و پای مردم از بین بروند. پس علی (ع) شرطی را جهت قبول خلافت پیشنهاد نمودند که: «همه در مقابل عدالت او تسلیم شوند و هر چه از بیت المال بوده و عثمان به اقوام خود بخشیده

۱- منتهی الامال.

به بیت المال برگردانده شود ولو قبائل زنان باشد یا در راه خرید کنیز صرف شده باشد».

چون روز جمعه ۱۸ ذی حجه سال سی و پنج هجری قمری رسید با قبول شرط علی (ع)، مردم دسته دسته با حضرتش بیعت کردند که جزو اولین افراد بیعت کننده طلحه و زبیر بودند.

۱۴- جنگ جمل

چون طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعد بن عاصی و مروان بن حکم و جمعی از افراد دیگر به امید رسیدن به جاه و مقام و ثروت با علی (ع) بیعت نمودند و سپس متوجه شدند که علی (ع) هیچ فرقی بین آنها و دیگران در تقسیم بیت المال نمی گذارد لذا جلساتی مخفیانه تشکیل داده و به فکر توطئه علیه علی (ع) افتادند. پس طلحه و زبیر نزد علی (ع) آمده و اجازه خواستند که برای حج عمره به مکه بروند. حضرت فرمود: به خدا سوگند شما برای عمره به مکه نمی روید و قصد تفرقه و دشمنی دارید ولی طلحه و زبیر قسم خوردند که ما جز عمره قصد دیگری نداریم.

چون طلحه و زبیر به مکه رفتند مشاهده کردند که همه ناراضیان خلافت علی (ع) دور عایشه را گرفته اند. لذا آنها هم به خانه عایشه رفته و به ناراضیان پیوستند. عایشه نیز به بهانه انتقام خون عثمان مردم را به دور خود جمع کرده بود و علی (ع) را قاتل عثمان می دانست. و بعد از مدتی اعلام کرد که می خواهد به یسره برود و هرکس که خونخواه عثمان است او را همراهی کند عده زیادی از بنی امیه در اطراف

عایشه جمع شده و یا او به طرف بصره رفتند.

وقتی عایشه و همراهانش به بصره رسیدند با حاکم آنجا که نماینده علی (ع) بود وارد جنگ شده و پس از به شهادت رساندن بسیاری از یاران علی (ع) دارالاماره را تصرف کرد و بر بصره مسلط شدند و نامه های زیادی به عنوان دعوت از مردم برای انتقام خون عثمان به شهرهای دیگر عراق نوشتند و مردم را علیه خلافت علی (ع) با این نامه ها و بیگ تهییج می کردند.

علی (ع) با شنیدن این اخبار لشگری را تدارک دیده و به بصره حرکت کرد و پس از مقدماتی لشگر علی (ع) در مقابل لشگر عایشه و طلحه و زبیر صف آرایی نمودند و در این وقت عایشه سوار شتری به نام عسگر قرار داشت.

قبل از شروع جنگ علی (ع) خطبه ای برای اصحابش خواند و ضمن سختانی فرمود: شما در جنگ سبقت نگیرید، به زبان خوش با اینها صحبت کنید، شخصی مجروح را نکشید و فراریان را تعقیب نکنید، عورت کسی را آشکار نسازید و کسی را مثله ننمائید، پرده دری نکنید، زنی را اذیت ننمائید اگرچه به شما فحش بدهد.

سپس علی (ع) قرآنی را دست گرفته فرمود کیست که این قرآن را بگیرد و این قوم را دعوت به قرآن کند، نوجوانی از اهل کوفه برخواست و علی (ع) بعد از سه بار اعلام، قرآن را به او داد.

این نوجوان وقتی در مقابل لشگر عایشه قرار گرفت آنان را به قرآن دعوت کرد اما یکی از افراد لشگر عایشه دست راست او را قطع کرد پس قرآن را به دست چپ گرفت ولی دست چپ او را هم قطع

کردند و او قرآن را همین طور نگه می داشت تا شهید شد. پس عمار را به عایشه کرد و گفت: منظور تو از این جنگ چیست؟ عایشه گفت: من خودخواه عثمان هستم. عمار فرمود مگر تو نبودی زمانی که عثمان زنده بود می گفتی این احمق را بکشید که کافر شده. اما عایشه جوابی نداشت.

پس از این قضا با جنگ جمل شروع شد و در انشای جنگ علی (ع) چون با زبیر روبرو شد او را نصیحت کرده و فرمود بنیاد بیار و زمانی که تو مرا در حضور پیامبر (ص) در آغوش گرفتی و رسول خدا (ص) فرمود: ای زبیر تو روزی در مقابل علی (ع) فرار می گیری در حالی که حق با علی (ع) است پس با علی نجنگ که کافر از دنیا می روی. زبیر با شنیدن این مطلب، از عایشه جدا شده و به طرف خارج از میدان جنگ حرکت کرد که در بین راه در هنگام خواب به دست شخصی کشته شد.

طلحه نیز در هنگام جنگ کشته شد ولی اصحاب عایشه سرسختانه دفاع کرده لذا حضرت به محمد بن حنفیه فرمود: پرچم را ببر و در مقابل شتر عایشه قرار بده. محمد بن حنفیه اندکی صبر کرد تا تیرها که مثل باران بر سر لشگر علی (ع) می آمد کم شود امام فرمود: محمد چرا حمله نمی کنی؟ عرض کرد صبر کردم شاید تیرها کم شود حضرت مثنی به سینه او زده فرمود که رگی از مادرت در وجود تو است سپس خود پرچم را گرفته حمله کرد و آن چنان شکستی به دشمن داد که مردان جنگی نظیر گوسفندانی که از جلو گرگ فرار می کنند از مقابل حضرت فرار می کردند و در این حال شمشیر علی (ع)

جنگ

کج شد؟

داد باهای

مودج شد

پس از

همه کش

درهم به

۱۵-

خود را

خورده

و با هشت

از رسی

اردوز

اقدام

از مها

بصره

فرمود

لشگر

در کد

کج شد که حضرت شمشیر را با زانو راست فرمودند. بعد امام دستور داد پاهای شتر عایشه را قطع کردند وقتی شتر به زمین افتاد عایشه با هودج شتر فرار کرده و در یکی از خانه‌های اهل بصره مخفی شد و امام پس از مشاهده شکست و فرار دشمن اعلان عفو عمومی کرده و به همه کشتگان یکسان نماز خواند و عایشه را پس از اعطاء ۱۲۰۰۰ درهم به او با برادرش به مدینه فرستاد.

۱۵- جنگ صفین

معاویه علیه اللعنه که در شام بود و از زمان عثمان حکومت خود را در شام استوار کرده بود وقتی شنید که اصحاب جمل شکست خورده‌اند، به بهانه خونخواهی عثمان شروع به جمع آوری لشگر کرد و با هشتاد هزار نفر از افرادش به طرف شریعه فرات حرکت کرد و بعد از رسیدن به کنار شط فرات، کناره‌های فرات را تصرف کرد و همان‌جا اردو زد.

علی (ع) نیز با شنیدن این لشگرکشی، به جمع آوری یاران خود اقدام کرده و با ۹۰ هزار نفر از اصحابش که ۹۰۰ نفر از انصار و ۸۰۰ نفر از مهاجرین صدر اسلام در آن بودند به طرف شریعه فرات حرکت کرد. از منذر بن جارود نقل است که گفت هنگامی که علی (ع) وارد بصره شد، به طرف زمین مرتفعی که مشرف بر رودخانه بود توجه فرموده و گوشه‌ای از این زمین را در نظر گرفته بود جهت آماده کردن لشگر خود، منم از شهر خارج گردیدم و می‌خواستم ورود او را ببینم، در کنار راه ایستادم در این حال ستون‌های قشون علی (ع) به ترتیب

وارد و از برابر می گذشتند. ستونی از قشون علی (ع) گذشت که در حدود هزار سوار بود و در پیشاپیش آنها سواری را دیدم که بر اسب سفید خالدار سوار بود و بر سرش کلاه خودی بود و شمشیر خود را روی لباس سفیدش حمایل نموده و بر جمعی هم هموار این دسته بود و افراد آن همگی تاج هایی بر سر داشتند که پارچه های سفید و زرد آراسته و غرق در اسلحه بودند.

پرسیدم این سوار کیست؟ گفتند: این مرد ابویوب انصاری یکی از محترم ترین صحابه رسول خدا (ص) است و سوارانی که با او هستند تماماً از انصار و یاران رسول الله (ص) می باشند و بعد از آن ستون دیگری رسید و در پیشاپیش آن سواری بود که لباس سفید پوشیده و عمامه زرد بر سر و شمشیری حمایل انداخته و کمانی بردوش داشت و بر جمعی در برابر او افراشته شده که در زیر پرچم هزار سوار منظم در حرکت بودند. پرسیدم این شخص کیست؟ در جواب گفتند: این مرد خزیمه بن ثابت انصاری معروف به ذوالشهادتین است و پس از آن سوار دیگری با عمامه زرد که در زیر آن کلاه خود بود بر سر و لباس سفید برافتنی و شمشیرهای حمایل و کمانی بردوش افکنده بود با هزار سوار در حرکت بود و عبور کرد در حالی که بر جمعی پیشاپیش او افراشته بود و مردم در اطراف پرچم و دنبال آن در نهایت نظم در حرکت بودند. پرسیدم این مرد کیست؟ جواب دادند که این سوار قتاده بن ربیع است.

و بعد از آن سوار دیگری که بر اسب سفید و خالدار سوار و لباس سفید بر تن و عمامه سیاهی بر سر که دو گوشه آن به پشت سر

□

ورود

در

رسم

برابر

بود

اثر

در

و

و

سفید

حم

حر

و

و

گفت

و

و

سر

سم

بر

ف

رس

حم

و روی سینه افتاده و رنگ صورت او سبزه تند و در نهایت وقار و متانت در حرکت بود و به خواندن قرآن با صدای بلند و آهنگ رسا مشغول بود رسید، شمشیری حمایل و کمانی بر دوش افکند و ویرجیم سفیدی در برابر او افراشته شده هزار نفر مرکب از پیر و جوان و مردان کامل دنبال بودند و وضع ظاهری آنان طوری بود مثل آنکه برای محاسبه ایستاده و اثر سجود در پیشانی آنان ظاهر و واضح بود. پرسیدم این مرد کیست؟ در جواب گفتند: این مرد عمار یاسر است با جمعی از مهاجرین و انصار و فرزندان آنها می آید.

و بعد از او سواری که بر اسب سفید و سیاهی سوار و لباسی سفید و کلاه سفید و عمامه زرد بر تن و بر سر داشت و شمشیرهای حمایل انداخته و قدمهای او به زمین کشیده می شد با هزار سوار در حرکت و علامات زرد و سفید در بیشتر تاج های آنان دیده می شد و ویرجیم زردی هم در پیشاپیش او در اهتزاز بود پرسیدم این کیست؟ گفتند: قیس بن سعد عباده انصاری است که با جماعتی از انصار و فرزندان آنان می گذرد.

بعد از او سواری که بر اسب سوار و خوش قیافه تر از او در بین سواران این لشکر ندیده بودم پیش آمد که لباس سفیدی بر تن و عمامه سیاه بر سر که دو طرف آن روی سینه افتاده و در مقابل او ویرجیم بزرگ برافراشته شده بود پیش آمد پرسیدم این جوان رشید و شجاع و خوش قیافه کیست؟ گفتند: این مرد عبدالله بن عباس پسر عم رسول خدا (ص) است که جمعی از صحابه رسول الله (ص) با او در حرکتند و بعد از او ستون های دیگری پشت سر هم آمده و می رفتند

درحالی که نیزه سربازان و پرچم‌های آنان درهم مخلوط شده می‌گذشتند و پس از عبور ستون‌های مذکور، ستونی دیگر از سربازان که عدد آنان فوق العاده زیاد و تمام غرق آهن و سلاح بودند و پرچم‌های متعدد به رنگ‌های مختلف داشتند رسیدند و پرچم بزرگتری در پیشاپیش همه بود که مردی در زیر پرچم در حرکت دیده می‌شد و غالب توجه و نگاه او به زمین دوخته شده بود و کمتر سر خود را بلند می‌کرد و جمعی که با او بودند در نهایت وقار و متانت، مثل آنکه روی سر آنها پرنده نشسته بود در حرکت و پیش می‌آمدند.

در طرف راست و چپ او دو جوان خوش‌رو و جوانان دیگری در اطراف او بودند. پرسیدم این مرد کیست: گفتند: این مرد علی بن ابی طالب است و دو جوان که طرفین او هستند حسن (ع) و حسین (ع) دو فرزند رشید و عزیز او و دو فرزند رسول خدا (ص) هستند و جوان رشیدی که پرچم را در برابر او افراشته فرزند دیگرش محمد بن حنفیه است و آن جوانی که پشت سر او است عبدالله بن جعفر برادرزاده او و این جمع جوانان، فرزندان دیگر علی (ع) و فرزندان جعفر و عقیل بن ابی طالب و سایر جوانان بنی هاشم می‌باشند که با پدر مهربان خود و امام بزرگ خود بوده و اطراف او را گرفته‌اند و با نهایت وقار و متانت در حرکت هستند این جمع کثیر که می‌بینی همگی از اصحاب رسول خدا (ص) می‌باشند که با این لشکر با عظمت در زیر لوای خلیفه پیغمبر (ص) و ولی خدا علی (ع) به امر او برای اعلای کلمه حق

و عدالت به این سرزمین آمده‌اند.^۱

بعد از استقرار لشکر علی (ع) حضرت قاصدی را نزد معاویه فرستاد و او را دعوت کرد به اتحاد کلمه و داخل شدن در جمعیت مسلمین. ولی معاویه و اهل شام که لشکر معاویه را تشکیل می‌دادند نپذیرفتند و آماده جنگ شدند. جنگ بین دو لشکر ۹۰ روز طول کشید و هر روز طرفین با هم نبرد کرده و از یکدیگر می‌کشتند.

در یکی از روزها عمار یاسر که در سنین بالای نود سال بود. در حین نبرد گشته شده و طلب آب کرد، زنی یک شربت شیر برایش آورد. عمار شیر از آن آشامید و گفت: الله اکبر امروز دوستان را که محمد (ص) و یاران او باشند ملاقات خواهم کرد. رسول خدا (ص) راست گفت که به من (عمار) فرمود آخرین آشامیدنی تو شیر بوده و تو را فرقه باغیه (ظالم) خواهند کشت. سپس عمار مشغول جنگ شد و بعد از مجاهدت‌های بسیار به شهادت رسید.

چون بعضی از اصحاب بزرگ علی (ع) مثل عمار و هاشم مرقال پرچمدار علی (ع) و عده‌ای از مهاجرین و انصار به شهادت رسیدند علی (ع) کار را سخت گرفته و بر لشکر معاویه حمله سختی نمود به طوری که پیروزی لشکر علی (ع) مشاهده می‌شد لذا معاویه احساس کرد که شکست او نزدیک شده و عن قریب نابود می‌شود با عمرو عاص مشورت کرده و عمرو عاص پیشنهاد کرد که فردا قبل از طلوع آفتاب قرآن‌ها را بر سرنیزه کرده و به لشکر علی (ع) بگویند که ما پیرو قرآن

۱- شخصیت علی (ع).

بوده و هر حکم که قرآن کند ما مطیع هستیم و از طرفی معاویه با اشعس بن قیس که از فرماندهان لشکر علی (ع) بود تماس گرفته و او را با وعده و وعیدها به خود نزدیک کرد.

چون صبح طلوع کرد علی (ع) به مالک اشتر دستور داد که حمله کرده و کار را تمام کند اما همین که مالک حمله کرد مشاهده کرد که عدد زیادی از اصحاب معاویه در حالیکه بر سر نیزه قرآن حمل می نمایند اعلان می کنند که ما اهل شام پیرو قرآن هستیم و به حکم قرآن مطیعیم و از آن طرف اشعس بن قیس با ۲۰ هزار نفر از اصحاب علی (ع) دست از حمله برداشته و به علی پیغام داده که ما با اهل قرآن نمی جنگیم و مگر نمی بینی که آنها قرآن را حکم قرار داده اند لذا باید دست از جنگ برداری و الا ما با تو می جنگیم همان طور که عثمان را کشتیم. هر چه قدر علی (ع) آنان را نصیحت کرد که این حيله عمرو عاص است و اینان چون شکست خود را نزدیک دیده اند دست به این کار زده اند و قرآن ناطق من هستم و کلمه حق است که معاویه اراده باطل از آن نمود و هر کسی که از من متابعت نماید اهل بهشت است و هر کس با من مخالفت نماید اهل جهنم است. اما آنان این تمبیحت ها را بخوش نکرده و حرف های خود اصوار بر زدند و از همان جا نطفه خوارج بسته شد. ناچار علی (ع) از ادامه جنگ صرف نظر کرده و به مالک اشتر پیام داد که برگردد. مالک اشتر اعلام کرد که اگر یک ساعت به من مهلت دهی جنگ را با پیروزی تمام می کنم ولی خوارج اطراف علی را محاصره کرده و گفتند اگر دستور ندهی مالک برگردد تو را خواهیم کشت. لذا علی (ع) به مالک پیام داد اگر می خواهی امام خود را زنده

ببینی
پس
یک
نمای
مالک
را
مع
کر
گفت
دیا
عم
عل
تو
می
ای
ن
ع
و
ع
پ
ش

بیبینی برگرد و مالک اشتر از قلب سپاه دشمن به لشکر علی (ع) برگشت.
پس از موفقیت حمله عمرو عاص قرار شد یک نفر از اصحاب معاویه و
یک نفر از اصحاب عالی (ع) به عنوان داور بین این دو لشکر قضاوت
نمایند. معاویه عمرو عاص را معرفی کرد و حضرت می خواست
مالک اشتر و یا ابن عباس را معرفی کند ولی خوارج با تهدید و زور امام
را مجبور کردند که ابوموسی اشعری که فردی ساده و بی سیاست بود
معرفی کند.

عمرو عاص و ابوموسی اشعری محلی را به عنوان داور می بین
کردند و در روز معین با هم نشستند و ابتدا عمرو عاص به ابوموسی
گفت: که معاویه و علی (ع) برای خلافت مناسب نیستند و بیا شخص
دیگری را به عنوان خلیفه معرفی کنیم. ابوموسی قبول کرده و به
عمروبن عاص گفت: تو اول معاویه را از خلافت خلع کن و بعد من
علی (ع) را از خلافت خلع می نمایم ولی عمرو عاص مکار گفت: من بر
تو پیشی نمی گیرم، زیرا تو از من بزرگتری و بهتری و در زمان خلافتی
گذشته قاضی بوده ای اول تو علی (ع) را از خلافت خلع کن. پس
ابوموسی اشعری بلند شد و گفت من علی (ع) را از خلافت خلع
نمودم همانطور که این انگشت را از انگشتم بیرون می آورم سپس
عمروبن عاص برخاست و گفت منم علی (ع) را از خلافت خلع کردم
ولی خلافت را برای معاویه ثابت می نمایم و بدین ترتیب با حمله
عمروبن عاص و بنای منافقین معاویه این جرثومه فساد و تفرقه نجات
پیدا کرد اگر چه تعداد ۷۰ هزار نفر بنا به قولی در این جنگ کشته
شدند.

۱۶- جنگ نهروان

بعد از جنگ صفین و پیداشدن خوارج در این جنگ و ضربانی که اسلام از پیشنهاد حکمیت و بافشاری بر قبول آن از سوی خوارج، تحمل کرد و این جنگ بدون نتیجه با کشته‌های بی شماری به پایان رسید خوارج به علی (ع) ایراد می‌گرفتند که چرا حکمیت را قبول کردی در حالی که خود در ابتدا این پیشنهاد را به علی (ع) کرده بوده و سپس به او تحمیل کردند.

علی (ع) در مقابل برخوردها و اشکالات این عده متدبیران کم‌فهم به آنها پند و اندرز می‌داد و آنان را از کج روی پرهیز می‌داد ولی اینها در خوارج اثری نداشته و شروع به تشکیل و جمع‌آوری افراد ساده و ناراضی به دور خود نموده و بعد از برخورد با خلافت علی (ع) از طریق سخنرانی‌ها و تشکیل مجالس مختلف، کم‌کم شروع به مبارزه عملی نمودند و این اشخاص که بعضاً آثار سجده در پیشانی خود داشته و نماز شب می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، جهت رسیدن به مقاصد خود به هر وسیله‌ای متمسک می‌شدند تا جاییکه شروع به کشتن و ضرب و جرح یاران علی (ع) نمودند که حتی شکم زن یکی از اصحاب علی (ع) را در حالی که باردار بود پاره کرده و فرزند او را کشتند تنها به جرم اطاعت و حمایت از علی (ع) و در این راه علاوه بر مبارزات عملی متفرقه شروع به تأویل و تفسیر آیات قرآن به نفع مقاصد خود کردند و می‌گفتند: قرآن گفته:

«إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ -

اس

جم

نمو

فرس

جنا

حال

زند

کو

برد

۷

سه

عاه

انتق

مول

وعه

یعنی حکم نیست مگر برای خدا.

اصلاً خلافت برای غیر خدا باطل است و قرآن برای ما کافی است.

بعد از مدتی خوارج لشگری در حدود چهار هزار نفر جمع آوری کرده و در کنار نهر نهروان برای جنگ با علی (ع) تجمع نمودند.

علی (ع) پیک‌های زیادی را جهت منصرف کردن آنان از جنگ فرستادند ولی فقط ۱۲۰۰ نفر از آنان پشیمان شده و برگشتند و بقیه آماه جنگ با علی (ع) شدند. لذا علی (ع) با اصحاب خود حرکت کرده و در حال حرکت به طرف نهروان فرمود: در این جنگ از دشمن فقط ده نفر زنده می‌ماند بقیه کشته می‌شوند وقتی جنگ شروع شد، در مدت کوتاهی همه افراد خوارج کشته شدند، جز ده نفر که جان سالم بدر بردند.

۱۷- شهادت علی (ع)

چون خوارج از کشته شدن یاران خود در جنگ نهروان ضربه سختی دیدند لذا تصمیم گرفتند که از علی (ع) و معاویه و عمرو بن عاص که فکر می‌کردند افتراق و اختلاف مسلمین از این سه نفر است انتقام گرفته و این سه تن را از میان بردارند.

پس جلسه‌ای گرفتند و ابن ملجم را مأمور به شهادت رساندن مولی متقیان علی (ع) کرده و حجاج بن عبدالله را مأمور کشتن معاویه و عمرو بن بکر را مأمور قتل عمرو بن عاص نمودند و قرار شد در شب

۱۹ ماه رمضان این سه نفر موقع نماز صبح مأموریت خود را انجام دهند.

حجاج بن عبدالله به شام رفت و موقع نماز صبح روز ۱۹ ماه رمضان به مسجد رفته و با شمشیر مسموم در صف نمازگزاران قرار گرفت همین‌که معاویه مشغول نمازش حجاج شمشیر خود را کشید و بران او زد. معاویه فریادی کشید و در محراب روی زمین افتاد و مردم برخاسته و حجاج را دستگیر کردند.

معاویه را به خانه خود برده و پزشکی بر بالین او حاضر کردند. پزشک پس از معاینه نظر داد که محل جراحت باید سوزانده شود و معاویه با این عمل زنده می‌ماند ولی عقیق می‌شود پس معاویه را خنثی شده بدین ترتیب معاویه زنده ماند.

عمرو بن بکر به مصر رفت و به مسجدی که عمرو بن عاص در آنجا نماز می‌خواند وارد شد و از قضا آن شب عمرو بن عاص دچار کسالتی شده و کسی دیگر را روانه مسجد خود کرد و عمرو بن بکر به خیال اینکه او عمرو عاص است ضربه سختی بر او زد و او را کشت و مردم هم او را دستگیر کرده و به دستور عمرو بن عاص او را گردن زدند. و شاید این از الطاف الهی بوده که نخواسته است این دو نفر فاسد و فاسق در محراب عبادت کشته شوند که بعدها مثلاً به عنوان شهید محراب از آنها یاد شده و این افتخاری برای آنان شود.

اما این ملجم مرادی به کوفه آمده و در محله بنی‌کنده مخفی شد و زنی به نام فطام را دید و عاشق او شد و او چون پدر و برادرش در جنگ نهروان بدست علی (ع) کشته شده بودند قصد انتقام از علی (ع)

را داشت لذا به ابن ملجم گفت: اگر می خواهی با من ازدواج کنی مهریه من کشتن علی (ع) و ۳۰۰۰ درهم و یک کنیز است.

ابن ملجم قبول کرده و بر تصمیم خود راسخ تر شد لذا شمشیری به هزار درهم خرید و ۱۰۰۰ درهم داد تا این شمشیر را به زهر کشنده ای آغشته کردند و منتظر سحرگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهل هجرت شد.

علی (ع) شب نوزدهم ماه رمضان در خانه دخترش ام کلثوم مهمان بود و در این وقت عمر حضرت ۶۳ سال بوده که ده ساله بود به حضرت رسول ایمان آورده و ۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه با حضرت رسول (ص) بود و بعد از رحلت پیامبر (ص) دو سال و چهار ماه در زمان خلافت ابوبکر و ۱۱ سال در زمان خلافت عمر و ۱۲ سال در زمان خلافت عثمان زندگی کرده و ۵ سال آخر زندگانی خود خلافت مسلمین را به عهده داشت.

از ام کلثوم متقول است که فرمود چون شب نوزدهم ماه مبارک رمضان رسید پدرم به خانه ما آمد و مهمان ما شد. آن شب پدر به نماز ایستاد. من افطار آن جناب را برایش بردم که شامل دو قرص نان جو، کاسه ای از شیر و مقداری نمک بود. چون علی (ع) از نماز فارغ شده و نظرش به سفره افتاد به گریست و فرمود ای دختر برای من در یک سفره دو نان خورش حاضر کرده ای مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا (ص) می کنم. ای دختر هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است، ایستادن او در قیامت نزد خداوند بیشتر است. ای دختر در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا

[۱]

نجم

ماه

قرار

کشید

مردم

نزدند.

ه شود

عناویه

ص در

دچار

ن بکر

اکشت

گردن

دو نفر

به عنوان

نفی شد

درش در

علی (ع)

عذاب و آنگاه فرمود: به خدا سوگند افطار نکنم تا یکی از این دو خورش را برداری. پس من خواستم نمک را بردارم، پس فرمود: نمک را بگذار و شیر را بردار. حضرت اندکی از آن و نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی به جا آورد و برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع به درگاه خالق متعال می نمود. و نقل شده که آن حضرت در آن شب بسیار از خانه بیرون می رفت و داخل خانه می شد و به اطراف آسمان نظر می کرد و اضطراب می نمود و تضرع و زاری می کرد و سوره پس را تلاوت فرمود و می گفت:

«اللهم بارک لی فی الموت -

خدا مرگ مرا مبارک گردان»

و بسیار می فرمود: «وَأَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و بسیار صلوات می فرستاد و استغفار می نمود. ام کلثوم عرض کرد ای پدر این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست فرمود در صبح این شب من شهید خواهم شد. عرض کرد بفرمائید به جای شما کس دیگری به مسجد برود و یا مردم نماز بخواند فرمود: که از قضای الهی نمی توان گریخت و خود قصد رفتن به مسجد را کرد.^۱

در موقع رفتن به مسجد چون به صحن خانه آمد مرغابیان در خانه بودند به خلاف عادت شب های پیش در مقابل حضرت آمده و برپر می زدند و وضحه می کردند. بعضی خواستند آنها را کنار بزنند

حضرت فرمود: آنها را بگذارید به حال خود باشند که صبحه می زنند که پس از آن نوحه کنندگان خواهند بود.

چون حضرت به درب خانه رسید قلاب کمر بند به درب بند شد و از کمر مبارکش باز شد. حضرت کمر را محکم کرد و اشعاری خواند که مضمون آن این است که: «ای علی ببند کمر خود را برای مرگ. پس همانا مرگ تورا ملاقات خواهد نمود و جزع مکن از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو».

ام کلثوم از شنیدن این کلمات فریاد و وایات و واغوثاه بلند کرد و امام حسن (ع) چون از حال پدر نگران شد به علی (ع) عرض کرد که می خواهم امروز شمشیر به کمر بسته با شما باشم. حضرت فرمود تورا سوگند می دهم به حقی که بر تو دارم که برگردی.

علی (ع) به مسجد وارد شده در تاریکی چند رکعتی نماز خواند و آنگاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارک بر گوش نهاده و بانگ اذان را بلند کرد و چون اذان می فرمود هیچ خانه ای در کوفه نبود مگر آنکه صدای اذانش به آنجا رسید. پس از بالای مسجد پائین آمده و خدای را تسبیح و تقدیس می فرمود و صلوات می فرستاد و چون به صحن مسجد آمد با صدای بلند فرمود: «الصلوة، الصلوة» و آنهایی را که در مسجد خوابیده بودند بیدار می کرد. ابن ملجم مرادی در زمان آن شب بیدار بود و در این موقع که علی (ع) خفتگان را بیدار می کرد او نیز در میان خفتگان به حال دمر خوابیده و شمشیر مسموم خود را زیر جامه داشت. چون علی (ع) به او رسید فرمود برخیز برای نماز و چنین مخواب که خواب شیاطین است بر دست راست بخواب که خواب

این دو
د: نمک

فرمود

پسوسته

د: و نقل

و داخل

می نمود

:

یلاقوة الا

مود.

ما در این

اهم شد.

. و با مردم

خود قصد

رغایان در

سرت آمده

اکتار بزنند

مؤمنان است یا به طرف چپ بخواب که خواب حکماء است یا بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است آنگاه فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است از آن، آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهها سرنگون گردد و اگر بخواهم می توانم خبر دهم که در زیر جامه چه داری پس از او گذشته و به محراب و به نماز ایستاد.

چون نماز صبح شروع شد مردم صفها را تشکیل دادند و این ملجم مرادی نیز در صف اول پشت سر حضرت در صف ایستاد و همین که حضرت سر از سجده اول برداشت این ملجم صدا زد:

«لا حکم الا لله -

هیچ حکمی نیست مگر حکم خدا»

و شمشیر مسموم را بر فرق حضرت - جایی که قبلاً در جنگ خندق عمرو بن عبدود بر آنجا ضربه زده بود - وارد کرد که تا موضع سجده را شکافت. آن حضرت فرمود: «بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله، فزئت ورب الكعبة». پس اهل مسجد سراسیمه به سوی محراب دویدند و دیدند که آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده و خاک بر می دادر و بر موضع شکاف سر می ریزد و این آیه مبارکه را می خواند:

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى -

از زمین شما را خلق کردیم و به زمین برمی گردانیمتان و دوباره در روز قیامت شما را از زمین جهت محاسبه خارج می کنیم».

سوره طه آیه ۵۵

گویند: هنگام ضربت این ملجم بر فرق آن حضرت، زمین لرزید

و دریاها به موج درآمد و آسمانها منزلزل شد و درهای مسجد به هم خورد و خروش از ملائکه آسمان بلند شد و یاد سپاهی سخت وزیدن گرفت که جهان را تاریک ساخت و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا داد:

«تَهْدَمْتُ وَاللهِ أَرْكَانَ الْهَدْيِ وَانْطَمَسَتْ أَعْلَامُ التَّقَى
وَانْفَهَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ
الْمَجْتَبَى قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ اشْقَى الْأَشْقِيَاءِ -

یعنی به خدا سوگند درهم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره‌های علم نبوت و برطرف شد نشانه‌های پرهیزکاری و گسیخته شد ریسمان الهی و کشته شد پسر عم رسول خدا (ص) و شهید شد سید اوصیا و شهید کرد او را شقی‌ترین اشقیاء.

همین که این خبر به منزل اهل علی (ع) رسید ام‌کلثوم فریاد برداشت: «وَا ابْتِاهَ وَ اَعْلِيَاهُ وَ مُحَمَّدَاهُ» پس امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از خانه به سوی مسجد دویدند و دیدند که مردم نوحه و فریاد می‌کنند و می‌گویند «وَا اماماهُ، وَ امیر المؤمنین» و می‌گفتند کاش مرده بودیم و این روز را نمی‌دیدیم. و چون نزدیک محراب آمدند پدر خویش را در میان محراب افتاده دیدند و عده‌ای از اصحاب آن حضرت حاضر بودند پس علی (ع)، امام حسن (ع) را به جای خود گذاشته که با مردم نماز بخواند و خود نشسته نماز خود را تمام کرد و از شدت زخم و زهر به چپ و راست متمایل می‌گشت.

از آن سو خبر شهادت مولای متقیان در شهر کوفه پیچید و زن و مرد به سوی مسجد شتافتند و علی (ع) را دیدند که سرش در دامان

امام حسن (ع) است و با آنکه جای ضربت را محکم بسته‌اند ولی خون از آن می‌ریزد و گل‌گونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است، به اطراف آسمان نظر می‌کند و زبانش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می‌گوید:

«الهی اسئلك مرافقة الانبياء والاوصياء واعلى درجات
جنة المأوى -

خدایا از تو می‌خواهم نصیب من کنی همنشینی با پیامبران و اوصیاء آنان و بالاترین درجه بهشت همیشگی راه.

پس زمانی مدهوش شد و امام حسن (ع) بگریست و از فطرات اشکی که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت به هوش آمد و چشم گشود و فرمود ای فرزند چرا می‌گری و جزع می‌کنی؟ همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید می‌شوی، برادرت حسین به تیغ و هردو به جند و پدر و مادر خود ملحق می‌شوید. آنگاه امام حسن (ع) از قاتل پدر سؤال کرد، حضرت فرمود: مرا پسر یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربت زد و اکنون او را به مسجد می‌آورند و پیوسته زهر در بدن حضرت اثر می‌کرد، که ناگاه صدائی از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته به مسجد آوردند و مردم گوش و گردن او را با دندان می‌گرفتند و سر روی وی می‌زدند و آب دهان بر روی نحسش می‌انداختند و به او می‌گفتند: وای بر تو، چرا علی (ع) را کشتی و رکن اسلام را درهم شکستی؟ و او خاموش بود و چیزی نمی‌گفت و مردم را هر ساعت آتش غضب و خشم نسبت به او بیشتر می‌شد تا اینکه او را به نزد امام حسن (ع) آوردند. چون نظر آن حضرت بر او افتاد، فرمود:

ای ملعون کشتی امیرالمؤمنین و امام مسلمین را به جای آنکه تو را پناه داد و عطاها فرمود. آیا بد امامی بود از برای تو، و جزای نیکی های او به تو، این بود که دادی؟ این ملجم همچنان سر به زیر افکند و سخن نمی گفت پس حضرت او را به نزد علی (ع) برد و عرض کرد این دشمن خدا و رسول و دشمن تو این ملجم است. امیرالمؤمنین (ع) به جانب آن ملعون نگریست و به صدای ضعیفی فرمود: باین ملجم، امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیمی گشتی. آیا من برای تو بد امامی بودم که مرا چنین جزا دادی؟ آیا من تو مرا مورد مرحمت نکردم با آنکه می دانستم که تو مرا خواهی کشت؟ لکن خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیده برگردی و شاید از راه گمراهی روی بتابی ولی شقاوت بر تو غالب شد تا مرا کشتی ای اشقی الاشیاء. پس در این موقع این ملجم بگریست و گفت: آیا تو می توانی نجات بدهی کسی را که در جهنم است و مخصوص آتش شده است؟ آنگاه علی (ع) سفارش او را به امام حسن (ع) کرد و فرمود: ای پسر با اسیر خود مدارا کن و راه شفقت و رحمت پیش دار. آیا نمی بینی چمشهای او را که از ترس گردش می کند و دستش چگونه مضطرب می باشد؟ پس بخوران به او آنچه خود می خوری و بباشام آنچه خود می آشامی. پس اگر من از دنیا رفتم از او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش مسوزان و او را مثله نکن و سایر اعضای او را قطع مکن که من از جدّ تو رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود مثله نکنید اگر چه سگ گزنده باشد و اگر زنده ماندن من خود داناتریم که با او چه کار کنم و من اولی می باشم به عفو کردن. ما اهل بیتی می باشیم که با

تو
به
مول
سات
صیاء
رات
آمد
انا تو
دو به
پدر
ملجم
یدن
چم را
ندان
سش
ورکن
ردم را
نه او را
فرمود:

گناهگار در حق ما به عفو کرم رفتار دیگر ننمائیم.^۱

شیخ مفید روایت کرده است از اصبع بن نباته که چون حضرت علی (ع) را ضربت زدند و به خانه بردند من و حارث همدانی و سوبید یا گروهی از اصحاب بر در منزل آن حضرت جمع شدیم. چون صدای گریه از خانه آن حضرت بلند شد، نیز گریستیم و ناله می کردیم که ناگاه امام حسن (ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: ای مردم امیرالمؤمنان فرمان داده که به خانه های خویش برگردید. پس همه رفتند ولی من ماندم. باردگر صدای شیون از خانه حضرت شنیدم و من نیز گریستم پس امام حسن (ع) از خانه بیرون آمد. و فرمود که: نگفتم به خانه های خود روید؟ گفتم: به خدا سوگند باین رسول الله که جانم یاری نمی کند و پایم قوت رفتن ندارد و تا امیرالمؤمنین را نبینم به جائی نمی توانم بروم. پس بسیار گریستم و حضرت داخل خانه شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمده و مرا به داخل خانه برد. چون داخل شدم دیدم که علی (ع) را بر بالش تکیه داده اند و دستمال زردی بر سرش بسته اند و روی مبارکش، از بسیاری خونی که از سرش رفته است چنان زرد شده بود که نفهمیدم و دستمال سرش زرد تر بود یا رنگ مبارکش، چون مولای خود را بر آن حال مشاهده کردم بی تاب شده و در قدم محترمش افتادم و می بوسیدم و بر دیده های خود می مالیدم و می گریستم. حضرت فرمود: اصبع گریه مکن که من راه بهشت را در پیش دارم. گفتم: فدای تو شوم می دانم که تو به بهشت می روی من بر حال خود و مفارقت تو

می‌گیریم.

پس چون شب بیست و یکم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد. و با ایشان وداع کرد.

فرمود: که خدا مرا کفایت می‌کند و خوب و کلیل است او و ایشان را وصیت به خیرات فرمود و در آن شب اثر زهر بر بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود هرچه خورنی و آشامیدنی آوردند تناول نفرمود. لبهای مبارکش به ذکر خدا حرکت می‌کرد و مانند مروارید عرق از جبین نازنینش می‌ریخت و به دست مبارک خود پاک می‌کرد و می‌فرمود: شنیدم از رسول خدا (ص) که چون وفات مؤمن نزدیک شود عرق می‌کند پیشانی او مانند مروارید تر. پس کوچک و بزرگ فرزندان خود را طلبید و فرمود که: خدا خلیفه من است بر شما، شما را به خدا می‌سپارم پس همه به گریه افتادند. امام حسن (ع) گفت: ای پدر چنین سخن می‌گویی که گویا از خود ناامید شده‌ای فرمود: ای فرزند گرامی یک شب پیش رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و از آزارهای این امت به او شکایت کردم فرمود: نفرین کن بر ایشان پس گفتم: خداوند! به جای من بدان را بر ایشان مسلط کن و به جای ایشان بهتر از ایشان را روزی من گردان. پس حضرت رسول (ص) فرمود که: خدا دعای تو را مستجاب کرد.

بعد از سه شب تو را به نزد من خواهند آورد اکنون سه شب گذشته است. ای حسن ترا وصیت می‌کنم به برادرت حسین و فرمود که شماها از منید و من از شما می‌آنگاه رو کرد به فرزندان دیگر که از غیر از فاطمه (س) بودند و ایشان را وصیت کرد که مخالفت حسن و حسین

مکنید پس گفت حق تعالی شمار ای صبر نیکو کرامت فرماید. امشب از میان شما می روم و به حبیب خدا محمد مصطفی (ص) ملحق می شود چنانچه مرا وعده داده است.

پس حضرت امیرالمؤمنین به فرزندان خود فرمود: زود باشید که فتنه ها از هر جانب رو به شما آورد و متاقین این امت کینه های دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقام از شما بکشند. پس بر شما باد صبر که عاقبت صبر، نیکو است. پس رو به جانب حسن (ع) نمود و فرمود که بعد از من در خصوص شما فتنه های بسیار واقع خواهد شد از جهت های مختلف پس صبر کنید تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما و او بهترین حکم کنندگان است و رو به امام حسن (ع) کرد و فرمود: ای اباعبدالله تو را این امت شهادت می کنند پس بر تو باد تقوی و صبر در بلا پس به سختی بیهوش شد چون به هوش آمد فرمود اینک رسول خدا و عمویم حمزه و برادرم جعفر به نزدیک من آمدند و گفتند زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر توایم پس دیده های مبارک خود را گردانید و به اهل بیت خود نظری کرد و فرمود که همه را به خدا می سپارم، خدا همه را به راه حق و راست دارد و از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه من است بر شما و خدا پس است برای خلافت و نصرت آنگاه فرمود بر شما باد سلام های فرشتگان خدا پس این آیه را تلاوت فرمود:

وَلَمَثَلْ هَذَا فَلَیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ -

از برای مثل این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان

(آیه ۶۱ - سوره صافات)،

«وَاللّٰهُ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُوْنَ -

به درستی که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است».

پس پیشانی مبارکش در عرق نشست و چشم‌های مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای را به جانب قبله کشید و گفت: «وَالشَّهَادَةُ لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَالشَّهَادَةُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» این بگفت و بقدم شهادت بسوی جَنَّت خرامید^۱

حضرت علی (ع) قبل از شهادت وصیت فرموده باشد که مرا غسل دهید و با کافوری که جبرئیل برای رسول خدا (ص) از بهشت آورد حنوط نمائید و با پنج جامه کفن نموده در تابوت گذارید و امام حسن و امام حسین دو طرف عقب تابوت را بگیرند و جبرئیل و میکائیل دو طرف جلو تابوت را بلند می‌کنند و هرکجا تابوت رفت شما هم بروید. پس آنجا که تابوت ایستاد امام حسن (ع) بجماعت با ۷ تکبیر نماز بر من بگذارد و آن موضع را حفر نمائید به قبر آماده‌ای بر می‌خورید که تخته‌ای در زیر قبر ظاهر شده که بر روی آن نوشته شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا حَفْرُهُ نُوْحِ النَّبِيِّ لِعَلِيٍّ وَصِيٍّ مُحَمَّدٍ (ص) قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِ مِائَةِ عَامٍ -

این قبری است که حضرت نوح در ۷۰۰ سال قبل از طوفان برای علی (ع) وصی رسول خدا آماده کرده است».

پس به وصیت عمل کرده و همان وقایعی که علی (ع) فرموده بود ظاهر شده تا اینکه از دفن حضرت فارغ شدند.^۲

۱- منتهی الامال.

۲- منتهی الامال.

۱۸- توصیف جسم ظاهری علی (ع)

امام را در سن مرد کامل چنین وصف کرده‌اند دارای بالای متوسط که به کوتاهی نزدیک تر بوده، رنگ سبز تند و جلو سر مبارکش مو نداشت، محاسن شریفش بلند، چشمانش درشت و خیلی سیاه، خوش صورت و بشاش و خنده‌رو و گردن مبارکش سفید و نرم، سینه و شانه‌های پهن و عریضی و سر استخوان‌های شانه‌های امام مثل شیر برآمدگی داشت. بازو و ساعد آن جناب از یکدیگر متمایز نبودند شکم مبارکش کمی برآمدگی داشت و هیکل امام فربه‌ی نشان می‌داد، ماهیچه‌های پای آن حضرت درشت و ضخیم و به تدریج باریک می‌گردید، دست‌های او درشت و زیر و خشن بود. در راه رفتن تا اندازه‌ای سر را به زیر می‌انداخت و خیلی شبیه به رسول خدا (ص) راه می‌رفت بسیار اتفاق می‌افتاد که سواری را از روی زمین برداشته به زمین کوبیده و هیچ اثر و نشانه‌ای از اینکه در این کار فشاری به خود آورده در او دیده نمی‌شد. مانند آنکه چیز کم‌وزنی را برداشته است و اگر بازوی مرد قوی هیکل را می‌گرفت قدرت حرکت را از او سلب می‌نمود. علی (ع) چه بسا سنگ‌های بزرگی را که چند نفر از حرکت دادن آن عاجز بودند با یک دست از جا می‌کند. آهنگ صدا و فریاد آن حضرت مانند فریاد شیردل‌های شجاعان را از جا می‌کند!

فَسَائِلُ وَمُنَاقِبُ عَلِيٍّ (ع)

عبادت علی (ع)

امام سجاد (ع) با اینکه از کثرت وزهد لقب زین العابدین داشت
فرمود:

«ومن يقدر علی عبادة علی بن ابی طالب -

چه کسی قادر است مانند عبادت علی (ع)

داشته باشد».

روایت مشهوری است که چون در یکی از جنگ‌ها تیری در پای
آن حضرت رفت و بیرون آوردن آن در حالت عادی عسر و حرج داشت
لذا بعضی از اصحاب پیشنهاد کردند در حال نماز این تیر را از پای
آن حضرت درآوردند لذا چون حضرت به نماز ایستاد و غرق در
جلوه‌ای نهایی خداوند عزوجل شدند تیر را از پای آن حضرت بدون
زحمتی درآوردند و حضرت التفات نداشتند و وقتی که نماز را تمام
کردند از نبود تیر در پایشان تعجب کرد. اصحاب قضیه را نقل کردند.
ابودرداء از اصحاب علی (ع) می‌فرماید: من حضرت را در
نزدیکی درختان بنی نجار دیدم که از غلامان خود دور می‌شود و بعد

در جای خلوتی مشغول مناجات شده دیدم حضرت چند رکعت نماز به جا آوردند و سپس به دعا مشغول شده می فرمایند:

«آه من نار تنضج الاکباد والکلی، آه من نار نزاعة للشوی -

یعنی آه چقدر سخت است آتش که کبدها را به حرارت می آورد و گوشتها را آب می نماید».

پس اشک از چشمان شریفشان سرازیر شد بعد حضرت آن قدر گریه کردند که من حس و حرکتی ندیدم. با خود گفتم شاید خوابش برده پس نزدیک او شدم دیدم حضرت نظیر تخته چوبی افتاده و اصلاً حرکت نمی نماید من گفتم: «انا لله وانا اليه راجعون» و با شتاب به منزل حضرت رفتم و مآوقع را به حضرت فاطمه (س) عرض کردم و گفتم گویا حضرت دارفانی را وداع فرموده. فاطمه (س) فرمودند: ای ابودرداء والله این غش است که حضرت از خشیت خدا دچار شده است و هفتاد بار از خوف خدا غش نمود.

نماز حضرت از همه افراد بیشتر و روزه اش زیادتربود. پیشانی مبارکش از کثرت سجود پینه بسته بود. و آنقدر علی (ع) نسبت به ادای مستحبات خصوصاً نماز شب جدیت داشت که نقل شده درلیلة الهیری در جنگ صفین برای علی (ع) زیراندازی انداخته و بر آن حضرت نماز می خواند در حالیکه تیراز چپ و راست او می گذشت و بر زمین می افتاد و آن حضرت ابداً اهمیتی نداده و به نماز خود مشغول بود و پیوسته در زمان سلامتی در هر شب هزار رکعت نماز می خواند به طوری که گاهی مقراض آورده و پینه های پیشانی حضرت را جدا می کردند.

علی (ع) درباره عبادت می فرمود:

«والله ما عبدتك خوفاً من نارك ولا شوقاً الى جنتك ولكن رأيتك اهلاً للعبادة فعبدتك -

خدا یا سوگند می خورم که تو را از ترس جهنم عبادت نمی کنم و ترا به تمنای بهشت بندگی نمی نمایم لکن به خاطر اهلیت تو برای عبادت تو را بندگی می کنم».

مناجات شعبانیه و دعایی که به کمیل تعلیم فرمود نشان دهنده غرق در وجود الهی بودن علی (ع) است چنانچه حضرت با آن همه خدمات به اسلام و داشتن بالاترین حد ایمان در مناجات شعبانیه می فرماید: ای خدا اگر مرا به جرمم مؤاخذه نمایی من به عفو و بخشش جنگ می زنم و اگر به گناهانم مرا توبیخ فرمایی من به آمرزش جنگ می زنم و اگر مرا داخل جهنم کنی، به همه اهل جهنم اعلام می کنم که ای خدا من تو را دوست می دارم.

همچنین در جای دیگر می فرماید: ای خدا هر که تو را شناخت و به واسطه تو معروف شد گننام نشود و هر که به تو پناه برد هرگز خوار نگردد و هر که تو بر او لطف کردی هرگز بنده دیگری نشود.

علم امام علی (ع)

زمانی که رسول اکرم (ص) در مرض موت و در بستر بیماری افتاده بودند فرمودند: حبیب مرا بگوئید بیاید چند نفر را به گمان این که مقصود حضرت آنها هستند آوردند ولی حضرت رو بر می گرداند تا این که علی (ع) آمد همین که چشمان مبارک رسول خدا (ص) به علی افتاد صورتش باز شده و او را نزد خود خواند و در حضور بقیه اصحاب و افراد دهان

مبارکش را بر گوش علی (ع) گذاشته و ساعتی با او نجوا کرد پس از این که نجوای پیامبر (ص) تمام شده و علی (ع) از اطاق بیرون رفت اصحاب از او سؤال کردند نجوای پیامبر چه بود علی (ع) فرمود پیامبر (ص) هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود. پیامبر (ص) در باب علم علی فرمود: من شهر علمم و علی دروازه این شهر است. هر که خواهد وارد این شهر شود باید از دروازه آن داخل گردد.

علی (ع) علم بلایا و منایا را می دانست و آن را به بعضی از افراد مخصوص خود تعلیم می داد چنانچه نقل شده که میثم تمار شاگرد علی (ع) در یکی از کوچه های شهر کوفه با حبیب بن مظاهر ملاقات کرده در این حال میثم تمار به حبیب گفت: می بینم مرد سرخ موی را که سرش را جدا کرده و بر بالای نیشه ها در کوچه می چرخانند و حبیب به میثم تمار گفت: می بینم مرد خرما فروشی را که چوبه دار خودش را بر دوش کشیده پس او را بر آن دار زده و بر بالای دار زبان او را جدا می کنند که این دو سزوتوست هر یک را به دیگری گفتند.

ابن عباس روایت می نماید رسول خدا (ص) فرمود: عطا شده است به علی بن ابی طالب سه جزء از جمله ده جزء علم که خدا آفریده برای جمیع خلق و به خدا قسم که او در یک جزء باقی دیگران هم شریک است.

حدیث دیگری است که پیامبر (ص) فرمود: ای ابوالحسن تو وارث علم منی و تویی که بیان کننده ای برای امت من بعد از من از آنچه اختلاف کنند و حل مشکلات امت من از دیگری به غیر از تو نمی شود.

علی (ع) فرمود: اگر بخواهم آن قدر تفسیر و تأویل و نکته در توایم «بسم الله الرحمن الرحيم» می توانم بگویم که اگر کتابها و دفترها از آن تشکیل دهند بار هفتاد شتر می شود.

علی (ع) مکرر به سینه خود اشاره می کرد، می فرمود:

«إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا -

به درستی که در این سینه علوم بسیاری جمع شده است.

در زمان خلفای سه گانه هرگاه مشکلی و معمای برای خلفاء پیش می آمد تنها مشکل گشای آنها علی (ع) بود به طوری که عمر بارها می گفت:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرُ -

اگر علی نبود، هر آینه عمر هلاک می شد.

برای علی (ع) مجهولی وجود نداشت و به قوه امامت بسیاری از معماهای شرعی و غیر شرعی را حل می فرمود که بعضی آنها در موضوع قضاوت های مشکل حضرت اشاره می شود.

علی (ع) در اسلام پدر علم است زیرا علمائی که بنیانگذار علم نحو، فقه، اصول، تفسیر، طریقت، نجوم و غیره هستند همه از شاگردان با واسطه یا بی واسطه علی (ع) بوده اند.

جابر انصاری از رسول خدا (ص) روایت می کند که فرمود: جز دروغگوی خبیلی کاذب هیچ کس ادعا نمی تواند بنماید که تمام قرآن را به آنگونه که نازل گردیده جمع و عالم به معانی و حقایق و تأویل آنست جز علی (ع) که خود، قرآن ناطق است و بعد از او فرزندان او که امامان بعد از او می باشند.

این که
باب از
(هزار
بود.
علی
تروازه
ز افراد
شاگرد
الاقات
و بی را
حبیب
دش را
را جدا
ما شده
آفریده
ران هم
حسن تو
از آنچه
می شود.

و همین طور جابر از پیامبر اسلام (ص) روایت فرموده که همانا برای قرآن باطنی است و برای آن باطن بطنی دیگر است و برای قرآن ظاهرست و برای آن ظاهر ظهری است و هیچ چیز دورتر نیست از ادراک عقول مردم از تفسیر قرآن زیرا که بسا آیه‌ای آغازش در چیزی و پایانش چیز دیگری است و قرآن کلام متصل و به هم پیوسته است و چه بسا بر چندین وجه تصرف می شود که عقول کسی را در آن راهی نیست مگر بر اساسخون در علم که علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او بر باطن و ظاهر و بطن و ظاهرتر آن عالمند و دانایان.

از شیخ مفید روایت است که ابوذر حکایت نمود که در خدمت علی (ع) در سفری بودم. ناگاه عبورمان افتاد به مورچگانی که مانند سبیل در صحرا روان بودند. پس من از دیدن آنها تعجب کردم و گفتم: الله اکبر بزرگ است شمارنده آنها که علی (ع) فرمود: ای اباذر چنین مگو لکن بگو بزرگ و با عظمت است خالق آنها. قسم به آن خدائی که این صورت را به تو داده است من عدد اینها را می دانم و تو رماده آنها باذن خدا عزوجل می شناسم.

رسول خدا (ص) فرمود: هیچ آیه از قرآن بر من نازل نشده مگر اینکه علی (ع) می داند در حق که نازل شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شده و خدای تعالی به علی (ع) زبانی شیرین، فصیح و قلی غزل و دانایان داده.

عدالت خواهی علی (ع)

جمله‌ای از علی (ع) معروف است که فرمود: اگر دنیا با آنچه

آن است به من بدهند تا دانه‌ای را از دهان مورچه‌ای بظلم بستانم قبول نخواهم کرد لذا باید گفت: همه وجود علی (ع) عدالت خواهی و حق طلبی و در حقیقت شهادت آن حضرت به جرم حق گوئی و عدم قبول روا داشتن هرگونه ظلمی بوده است. اشخاص بسیاری که از علی (ع) جدا شدند در واقع از عدالت علی (ع) فرار می‌کردند زیرا می‌دیدند علی (ع) کسی نیست که با ظلم دیگران دنیای خود و اطرافانش را لذت بخش بنماید.

آورده‌اند که دختر حضرت علی (ع) برای عروسی به مجلس دعوت شده بود و چون زیور آلانی نداشت و سادگی او باعث زخم زبان می‌شد از مسئول بیت‌المال تقاضا کرد که یکی از گردن‌بند های خزانه را به رسم عاریه مضمونه یعنی عاریه ضمانت دار برای یک شب به او بدهد و مسئول خزانه هم قبول کرد. وقتی علی (ع) از این موضوع خبردار شد، مسئول خزانه را احضار کرده و از او توضیح خواست و حضرت وقتی مطلب را شنید فرمود تو اجازه نداشتی این گردن‌بند را از بیت‌المال حتی به صورت عاریه مضمونه بدهی و اگر عاریه مضمونه نبود دست دخترم را به جرم سرقت قطع می‌کردم و سپس از مسئول بیت‌المال تعهد گرفت که این عمل تکرار نشود.

علی (ع) آرزو داشت که در همه جای مملکت اسلامی عدالت و حق حاکم باشد لذا مهمترین ارشاداتی که به استانداران و نمایندگان خود می‌کرد درباره دوری از ظلم و اجرای عدالت بود مثلاً در زمانی که حضرت شنید استاندار مصر عده‌ای از ثروتمندان را دعوت نموده و برای آنان سفره رنگینی انداخته خشمگین شده و نامه‌ای به

نیا با آنچه در

عثمان بن حنیف انصاری استاندار مصر نوشت و ضمن یادآوری این عمل او نوشت که این عمل او خلاف آداب اسلام است و باید بیشتر با مردم مستضعف و فقیر رفت و شد داشته باشد و از افراد طمع‌کار به حکومت فاصله بگیرد و پس فرمود: اگر علی (ع) بخواهد، می‌تواند عسل مصفاً و نان از مغز گندم و لباس حریر و غیره استفاده کند. ولی هیئات که علی سیر باشد درحالی که شاید در یک گوشه‌ای از حکومت اسلامی فردی گرسنه باشد.

علی (ع) دربارهٔ مظلومیت خود می‌فرماید: پیش از این گمان داشتم که تنها امیران بر مردم ستم می‌کنند اما اکنون می‌نگرم که مردم هم بر امیران ستمکارند.

علی (ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباس کهنه و با همین مرکب وارد شهر شما شدم، اگر با چیزی بیش از این از شهر شما بیرون رفتم بدانید که در اموال خیانت کرده‌ام.

سوده همدانی زنی از رعایای حکومت علی (ع) چنین حکایت می‌کند: شکایت یکی از کارگزاران امام (ع) را به حضرتش بردم. در حال نماز بود. هنگامی که مرادید نماز را به پایان برد و با مهربانی از من پرسید: حاجتی داری! شکایتم را گفتم. علی (ع) گریست و سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا تو گواه بر من و کارگزارانم هستی تو می‌دانی که من آنها را به ظلم و ستم مأمور نکردم.

آنگاه پاره پستی برداشت و عزل او را نوشت و مرا مأمور کرد تا ابلاغ کنم.

نقل کرده‌اند: علی (ع) در بازار خرما فروشان می‌گذشت. زنی

می‌گریست سبب پرسید: زن گفت مرا فرستاده‌اند تا خرما بخرم آن را خریده و به خانه برده‌ام اما نپسندیده‌اند.

علی (ع) ماجرا را شنید آنگاه رو به خرما فروش کرد: ای بنده خدا این زن خدمتکار است و اختیاری در مال ندارد، خرما را بگیر و پول او را بده. خرما فروش از جای برخاست و تعرض کنان مشتی بر سینه علی (ع) کوفت... حاضران گفتند: این امیرالمؤمنین است. رنگ از چهره مرد پرید خرما را گرفت و پول را پس داد و گفت: یا امیرالمؤمنین از من راضی شدی فرمود: آری هنگامی که حق مردم را می‌دهی چرا از تو راضی نباشم.^۱

وقتی که ابن عباس در موقع فرمانداری از طرف علی (ع) به بعضی از زیاده‌روی‌ها در بیت‌المال دست زد و این خبر به گوش علی (ع) رسید نامه‌ای به او نوشته و تهدید نمود که اگر این خبری که راجع به حیف و میل تو از بیت‌المال به من داده‌اند راست باشد به خدا سوگند با آن شمشیری که به هر کس زدم او را هلاک نموده و داخل آتش شد بر تو هم ضربتی وارد می‌نمایم و اگر حسن (ع) و حسین (ع) نیز این عمل را انجام دهند از من ملاطفتی نخواهند دید و از من به خواهش و خواسته‌ای نمی‌رسیدند تا حق را از آن دو بگیرم و باطل برخاسته از ستمشان را زایل سازم.

داستان تقاضای عقیل از علی (ع) جهت کمک به او از بیت‌المال و دوا کردن آهن و گذاشتن آن به دست عقیل در تاریخ مشهور است.

۱- کتاب هزار و یک حکایت تاریخی.

زهد و بی‌اعتنایی علی (ع) به دنیا

علی (ع) شخصیتی است که در حال دسترسی به مال و جلوه‌های دنیا و درحالی‌که می‌توانست همان‌طوری‌که در نامه به عثمان‌بن حنیف اشاره کرده از غسل و لباس و حریر و نان از مغز گندم و غیره استفاده کند اما این لذات دنیوی برای او جلوه‌ای نداشتند و در همه حال نسبت به دنیا بی‌رغبت بود لذا با وجودی‌که بیت‌المال را در اختیار داشت ولی لباس نویی نداشته و لباس خود را آنقدر پوشیده بود که هر چند وقت یک‌بار آن را وصله می‌کرد لذا از کثرت وصله زدن از وصله‌کننده خجالت می‌کشید.

روزی حضرت را در بازار دیدند که می‌خواهد شمشیر خود را بفروشد و وقتی علت را سئوال کردند فرمود: اگر من پول یک لباس داشتم این شمشیر را که با آن، غم و اندوه را از پیامبر (ص) برطرف می‌کردم نمی‌فروختم.

حضرت بارها می‌فرمود: من دنیا را سه طلاقه کرده‌ام وای دنیای غیر مرا فریب بده.

در جنگ جمل وقتی لشکر علی (ع) به ریزه رسید و چند مدتی آنجا استراحت نمودند، ابن عباس و لشکریان منتظر بودند تا حضرت از خیمه بیرون آمده و برای لشکر خطبه بخواند ولی حضرت بیرون نیامدند. لذا ابن عباس وارد خیمه علی (ع) شده و دید که حضرت کفش پر از وصله خود را برداشته و آن را وصله می‌کند. ابن عباس عرض کرد: آقا لشکر منتظر شما هستند. حضرت فرمود: قیمت این کفش چقدر

است؟ ابن عباس عرض کرد: اگر سالم بود شاید ارزشی داشت ولی با این وصله‌ها ارزشی ندارد حضرت فرمود: حکومت کردن بر شما برای من ارزشش از این کفش کمتر است مگر اینکه حق را به حق‌دار برسانم و ظلمی را از ظالمی بازدارم.

در زمان خلافت علی (ع) وقتی مالی را می‌آوردند حضرت هنوز شب نشده همه را تقسیم کرده و سپس محل بیت‌المال را جاروب نموده و دو رکعت نماز در آنجا می‌خواندند.

از اصفهان اموالی برای حضرت آوردند علی (ع) آنها را تقسیم کرد تا اینکه گرده نانی باقی ماند سپس آن را نیز به هفت قسمت تقسیم نمود. لذا معاویه گفت: اگر برای علی (ع) باری طلاق و نقره و باری جو بیاورند، طلا و نقره را زودتر از بار جو تقسیم می‌نماید.

نان جو که غذای علی (ع) بود گاهی آنقدر خشک و سفت بود که با زانوان مبارکش آن را تکه تکه می‌کرده مصرف می‌کردند. و نصیحت می‌فرمود: شکم خود را مقبره حیوانات نسازید، (کم گوشت بخورید). غلاف شمشیر علی (ع) از لیف بود و جامه کوتاه و زیر و خشن می‌پوشید و هرگز از نان جو سه روز پشت سرهم نخورد و می‌فرمود: ترک دنیا کردم برای کوتاه بودن بقاء آن و زیاد بودن دشمنیش و پست بودن شریکانش.

در کتاب ذخیره الملوك است که علی (ع) در مسجد کوفه معتکف بود. موقع افطار عربی نزد آن حضرت آمد. علی (ع) از انبان جو کوبیده شده درآورد و مقداری به عرب داد، عرب آن را نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و به خانه حسنین (ع) آمد و با آنها غذا خورد

و گفت: در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت. کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد. حسنین (ع) گریه کردند و گفتند: او پدر ما امیرالمؤمنین (ع) است که با این ریاضت با نفسش مبارزه می‌کند.

زینتها و زخارف دنیوی برای علی (ع) رنگی نداشت و تمام وجود حضرت علی (ع) در رضایت خالق و خدمت به مخلوق صرف می‌شد لذا اطرافیان او کم بودند و فقط عدالتخواهان و حق‌طلبان و خدا ترسان به دور حضرت جمع شده بودند زیرا دنیا و لذت‌های آن در کنار علی (ع) به دست نمی‌آمد بلکه کسی که در کنار حضرت بود می‌دید این شخصیت بی‌نظیر روزها روزه داشته و دائم در فکر خدمت به مردم است و شب‌ها را به مناجات و نماز و التجاء به درگاه الهی می‌گذراند.

شجاعت علی (ع)

شجاعت علی (ع) از عجایب روزگار بوده است و ترس ذره‌ای در وجود علی (ع) نبود چنان‌که در جنگهای بدر واحد و حنین بود که حضرت در سن بین ۲۰ و ۲۵ سالگی آن چنان بی‌نی فهرمانان و پهلوانان مشرک را به زمین مالید که سال‌ها کینه علی (ع) را در سینه داشتند تا اینکه در جنگهای جمل و صفین و نهروان و سپس با به شهادت رساندن علی (ع) و فرزندانش این کینه‌ها را ظاهر کردند.

مبارزه حضرت در جنگ احد آن چنان اعجاب‌آور بود که جبرئیل در آسمان ندا می‌کرد: «لا فتی الا علی لاسیف الا ذو الفقار».

علی (ع) فرمود: اگر همه عرب برای جنگ با من اقدام کنند من پشت نخواهم کرد و در هیچ جنگی زره بر پشت نیست و می فرمود من هیچگاه در جنگ پشت نکرده و نخواهم کرد تا نیازی به زره داشته باشم.

گویند: ضربات علی (ع) آنقدر کاری بود که در ضربه اول مضروب کشته می شد و هرگاه از بالا می زد تا بینی را می شکافت و اگر از عرض می زد کمر مضروب را دو نیمه می نمود.
در جنگ صفین در یک روز حضرت قریب به ۵۰۰ نفر را به قتل رساند.

وقتی علی (ع) به شهادت رسید معاویه این شعر را گفت:
قل للارنب ترع حیثما سلکت وللظبیاء بلاخوف ولاحدیر
بگو به آهوان و خرگوش ها که هر کجا می خواهند بدون ترس بروند و بچرند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: که پادشاهان فرنگ و روم صورت آن حضرت را در عبادت خانه های خود می کشیدند و شمشیری با خود حمل می کنند که نام او بر آن منقش است و پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود جهت فتح و نصرت می کشیده اند و بر شمشیرهای آل بارسلان و بر شمشیر پسرش ملک شاه سلجوقی صورت آن حضرت منقش بوده است.
عمر درباره شجاعت علی (ع) گفت:

«لولا سیفه لما قام عمود الاسلام -

اگر شمشیر علی (ع) نبود اسلام استوار نمی شد».

از امام حسین (ع) روایت است که: قنبر غلام علی (ع) آن حضرت را بسیار دوست می داشت. روزی چون علی (ع) بیرون رفت قنبر با شمشیر به عنوان محافظت پشت سر حضرت حرکت می کرد. علی (ع) ملتفت شده فرمود: چرا آمدی عرض کرد: با شمشیر آمده ام که از شما محافظت کنم حضرت فرمود: وای بر تو مرا از اهل آسمان ها پاسبانی می کنی یا از اهل زمین؟ اهل زمین را که قدرت بر زبان رساندن بر من ندارند مگر به خواست خدا و تو را قدرتی نیست که از اهل آسمان ها مرا نگهداری نمایی و آنها هم بدون اذن خدا قدرت زبان رساندن بر من ندارند، بازگرد. پس قنبر به دستور حضرت بازگشت.

فُضَائِلِ عَلِيٍّ (ع)

از زبان رسول خدا (ص)

ابو نعیم روایت می‌کند که: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: من بر تو ارجحیت دارم به واسطهٔ پیامبری، چون بعد از من نبی و نبوتی نیست، و تو بر همه مخلوقات ارجحیت داری به هفت خصلت و فضیلت که هیچ‌کس از قریش نمی‌تواند آنها را انکار کند. تو بیش از همه به من ایمان آورده‌ای و وفاکننده‌تری از همه به عهد خدا و زیادتر از همه قیام‌کننده‌ای به امر خدا و قسمت‌کننده‌تری به تساوی بودن در میان مردم از همه کس و عادل‌تری از همه افراد در میان رعیت و دانائتری از همه به قضاء و حکم، و برتری و فضیلت تو نزد خدا، از همه کس بیشتر است، و آدمی از اولین و آخرین فضیلت تو را ندارد.^۱

از امام سجاده (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود:

یا علی! تویی امیرالمؤمنان و امام متقیان و شوهر سیده‌زنان
عالمیان و خلیفه پروردگار جهانیان و حجت بر مردم و وارث علم
پیامبران و بهترین صدیقان و افضل پیشینیان و پدر یتیمان از امت

پیغمبر آخرالزمان. هرکس تو را دوست بدارد بهشت بر او واجب می شود و هرکس تو را دشمن بدارد جهنم بر وی واجب شده است. یا علی! سوگند به آنکس که مرا برانگیخت به رسالت و از همه جهانیان مرا برگزید. اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند و ولایت و دوستی تو را و فرزندان تو را دارا نباشد، از وی نپذیرفته نمی شود و جبرئیل بر این امر مرا خبر داد.^۱

شیخ مفید از امام باقر (ع) روایت کرده که: خداوند تعالی جبرئیل را فرستاد به سوی محمد (ص) و دستور فرمود به اینکه: آن حضرت در زمان حیات خود، عده ای را دعوت کرده و در حضور آنان علی (ع) را به امیرالمؤمنان نامگذاری فرماید. پیامبر (ص) نیز هفت نفر را احضار فرمود. ابوبکر، عمر بن خطاب، مقداد، اباذر، عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود و یریده. پس به آنها فرمود: طلبیدم شما را که گواه باشید برای خدا در زمین و وظیفه من ابلاغ است. آنگاه فرمود: ای ابابکر! بلند شو و سلام کن بر علی (ع)، بر امارت مؤمنین بگو: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» ابابکر سؤال کرد که: به امر و فرمان خدا و رسول این کار کنیم؟ فرمود: بلی، سپس ابابکر ایستاد و بر علی سلام کرد و سپس ۶ نفر دیگر به نوبت بلند شدند و بر علی (ع) به عنوان امیرمؤمنان سلام کردند.

از انس بن مالک نقل است که گفت: یا رسول خدا (ص) از تبوک برمی گشتم که حضرت دستور داد: پلاسه ها و جهازهای شتران را روی

هم گذارده‌ایم، پس به بالای آنها تشریف برد و فرمود: «معاشر الناس! شما را چه شده که چون ذکر آل ابراهیم می‌شود آثار خرسندی در صورت‌های شما نمایان می‌شود و چون ذکر من از آل محمد (ص) می‌شود صورت‌های شما قرمز می‌شود؟ قسم به آن کسی که مرا به پیامبری برگزیده است، اگر یکی از شما در روز قیامت بپایند، با اعمال مثل کوه‌ها ولی دارای ولایت علی بن ابی طالب (ع) نباشند، البته خداوند عزوجل او را در آتش می‌اندازد!»

از رسول خدا (ص) نقل است که فرمود: یا علی! مؤمنی که محبت تو در دلش ثابت باشد اگر قدمی از او بر صراط بلغزد پای دیگر او ثابت باشد تا آنکه به سبب محبت تو، خداوند عزوجل او را داخل بهشت کند.

از ابن بابویه روایت شده که نقل است از پیامبر اسلام (ص) که فرمود: حلقهٔ درب بهشت از یک دانهٔ یا قوت فرمز است که نصب شده بر صفحهٔ طلا. پس زمانی که کوبیده می‌شود آن حلقه بر صفحهٔ طلا صدا می‌کند و می‌گوید: یا علی^۲.

از امام سجّاد (ع) روایت کرده‌اند که: روزی مردی حضور علی (ع) رسیده و عرض کرد: یا ابوالحسن! همانا تو را امیر مؤمنان می‌خوانند. کدام شخص تو را بر مؤمنین و مسلمانان امیر کرد؟ فرمود: خدای جل جلاله پس آن مرد به خدمت رسول خدا (ص) رفته عرض کرد: یا رسول الله! آیا علی در این سخن که می‌گوید که خدا او را بر

۱- اکسیر اعظم.

۲- اکسیر اعظم.

مؤمنان امیر فرمود صادق است؟ پیامبر (ص) از این سخن در غضب شده و فرمود: علی (ع) با ولایت الهی که خداوند بر فراز عرش بر ولایت او عقد بست، امیر مؤمنان است و تمام فرشتگان گواه بودند. همانا علی (ع) خلیفه خدا و پیشوای مسلمانان و اطاعات از او به اطاعت از خدا می ماند و هرکسی به وی معصیت ورزد، معصیت خدا کرده، و هرکس به مقام او عارف باشد، مرا شناخته است، و هرکس منکر او شود، نبوت مرا انکار کرده، و هرکس امارت او را منکر شود، نبوت مرا نپذیرفته، و هرکس فضل او را رد کند، از من بکاسته، و هرکسی با او قتال کند، با من قتال نموده است.^۱

از حضرت سجاد (ع) روایت شده که:

روزی پیامبر (ص) با اصحاب در مسجد تشریف داشتند پس مردی از درب مسجد وارد شد در حالی که بلند قامت بوده و شبیه مردم مصر بود. بر رسول خدا (ص) سلام کرده و نزدیک حضرت رفته و نشست و عرض کرد: یا رسول الله (ص)! منظور آیه قرآن که می فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» -

به ریمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید، کیست؟

کیست آن ریمان خدا که ما را فرمان دادی به آن چنگ زنیم؟ حضرت رسول (ص) مدتی سربه زیر افکند و بعد فرمود: آن ریمان علی بن ابی طالب (ع) است که هرکس به آن تمسک جوید و چنگ زند به عصمت او در دنیا نجات باید و در گمراهی نمی افتد. پس آن مرد به

طرف علی (ع) رفته و حضرت را در آغوش گرفت و مرتب می‌گفت: به
رسمان خدا و رسول چنگ می‌زنم و اوست امیرالمؤمنین، آنگاه
برخواست و رفت. بلال عرض کرد: یا رسول الله! این مرد را نشناختم
حضرت فرمود: او خضر (ع) بود.^۱

از امام پنجم روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: همه پیامبران
خدا و رسولان او و همه مؤمنین دوستان و شیعه علی (ع) بوده‌اند.^۲
جابر انصاری از امام سجاده (ع) از سلمان روایت کرده است:
روزی در خدمت رسول خدا (ص) بودم و حضرت علی (ع)
حضور داشت. پس رسول خدا (ص) فرمود:

ای اباالحسن! آیا به تو بشارتی ندهم؟ علی (ع) فرمود: بفرمائید
یا رسول الله، پیامبر (ص) فرمود جبرئیل الان از خداوند برای من خبر
آورد که به شیعیان و دوستان تو، هفت خصلت عطا شده است:
مدارا در هنگام موت، مانوس بودن در تنگنای قبر، روشنایی در
تاریکی قبر، ایمن در هنگام فزع قیامت، فزونی اعمال حسنه بر سیئات
در هنگام میزان، آسانی در هنگام عبور از پل صراط و داخل بهشت
شدن قبل از مردم در حالی که با نور خودشان راه روشن می‌شود.^۳

ثابت بن دینار از امام سجاده (ع) روایت نموده که:

رسول خدا (ص) به علی (ع) نظری کرده در حالی که جمعی از
اصحاب حاضر بودند فرمود: ای مردم هرکسی که اراده کرده نگاه کند

۲- اکسیر اعظم.

۱- اکسیر اعظم.

۳- اکسیر اعظم.

به یوسف در زیبائیش و به ابراهیم در سخاوتش و به سلیمان در صفایش و به داود در حکمتش پس نگاه کند به علی (ع).^۱

از امام پنجم روایت شده که:

رسول خدا (ص) فرمود: انسان‌ها از درخت‌های مختلف خلق شده‌اند و من و علی (ع) از یک درخت واحد خلق شده‌ایم، واصل من علی (ع) و فرع من جعفر است.^۲

از جابر روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیل نازل شد و گفت: خدا فرمان داده است که در باب فضائل علی (ع) خطبه بخوانی پس به مردم اعلان کردند در مسجد جمع شوند. چون مردم در مسجد جمع شدند حضرت بر منبر تشریف برده و فرمودند:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم»، ای مردم! من بشارت و انذار دهنده هستم و منم پیامبر امی. هم اکنون ابلاغ می‌کنم و به شما امر پروردگار را می‌رسانم در حق مردی که گوشت او گوشت من و خون او خون من است و اوست صندوق علم ربانی و اوست کسی که خداوند متعالی او را از میان این امت برگزید و به نور هدایت و تولای خود بر خوردار گردانیده و من و او را آفریده و مرا به رتبه رسالت فضیلت داد و او را به منزلت تبلیغ نمودن از جانب من فضیلت بخشید و مرا شهر علم و او را دروازه آن گردانید و او را خازن خزانه علم نمود و او کسی است که احکام خداوند را باید از وی اقتباس نمود و خداوند او را به رتبه وصایت اختصاص داد و او را آشکار کرد و از دشمنی با او بر

حذر داد و دوستان او را به مقام قرب نزدیک کرد و شیعیانش را پیامرید و تمام مردم را به اطاعت او فرمان داد و خداست که فرمود: هرکس با او دشمنی کند دشمن من است و کسی که دوست او باشد دوست من است و کسی که ضد او باشد ضد من است و کسی که مخالف او باشد مخالف من است و کسی که عصبان او کند عصبان مرا کرده است و کسی که او را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که او را مغبوض دارد مرا مغبوض داشته و کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته. ای مردم! گوش هوش باز کرده و آنچه را که از جانب خدا به شما گفتم، بشنوید و من بر حذر می دارم شما را از عتاب خدا در روزیکه هرکس عمل خیر خود را حاضر می بیند و عمل بد خود را حاضر می بیند و آرزو می کند، ای کاش! بین عمل بد او و فاصله زیادی بود و شما را از عقاب خدا می ترسانم و همه به سوی خدا خواهند رفت.^۱

از امام سجاده (ع) روایت شده که: پیامبر (ص) فرمود: علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پیشوایان مسلمانان و حجت های ایزدمنان بر مردم جهان می باشند و سرور مؤمنان و مایه امن و امان خلق زمین و زمان هستند چنانکه ستارگان آسمان، اهل آنجا را ایمنی می بخشند و به واسطه ما است که خدا باران نازل می کند و رحمت خودش را بر ما عطا می کند و برکات زمین را برای مردم خارج می نماید و اگر احدی از ما در زمین نباشد، زمین همه مردم

و مخلوقات را در خود فرو می‌برد. سپس پیامبر فرمود: از زمان حضرت آدم تا الان هیچ‌وقت زمین از حجت خدا خالی نبوده و نخواهد بود و آن حجت خدا چه آشکار و چه پنهان همیشه بوده و هست تا روز قیامت و اگر این حجت‌ها نباشند، خدا عبادت نمی‌شود.^۱

موفق بن احمد روایت می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود:
خداوند تعالی فضایی در برادرم علی (ع) قرار داده است که آنقدر زیاد بوده که به‌شمار نمی‌آید و هرکس یک فضیلت از فضایل برادرم علی (ع) را ذکر کند و به آن اعتقاد داشته باشد، خداوند تعالی گناهان گذشته و آینده او را ببامرزد و کسی که یکی از فضایل علی (ع) را بنویسد، پیوسته ملائکه برای او طلب آمرزش می‌نمایند تا زمانی که از آن کتاب اثری باقی باشد و کسی که گوش دهد به یکی از فضایل علی (ع)، و کسی که نظر کند به کتابی از فضایل علی (ع)، هرچه این دو دسته گناهی به واسطه گوش و چشم از آنها صادر شده باشد، خدا ببامرزد.^۲

انس بن مالک روایت می‌کند که: زمانی، پیامبر (ص) در میان اصحاب خود برادری قرار داد و برای علی (ع) برادری قرار نداد. لذا علی (ع) به حضور پیامبر (ص) رسید و فرمود: یا رسول الله! در میان همه اصحاب برادری قرار دادی و کسی را با من برادر نکردی؟ رسول خدا (ص) فرمود: یا علی! تو برادر من در دنیا و آخرت و خداوند

۱- اکسیر اعظم.

۲- اکسیر اعظم.

در عرش با حضور ملائکه بین من و تو برادری قرار داد و ملائکه را شاهد گرفت و در میان اصحاب من کسی هم‌شان برای برادری با تو وجود ندارد.^۱

عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که: رسول خدا (ص) فرمود: زمانی که به معراج رفتم، پس همه انبیاء را در آسمان جمع دیدم پس در همان حال خدا به من وحی کرد که از پیامبران سؤال بکنم به چه چیزی مبعوث شدند. پس من از آنها سؤال کردم و آنها جواب دادند ما مبعوث شدیم به شهادت بر وحدانیت خدا، اقرار بر رسالت تو و اقرار بر ولایت علی بن ابی طالب.^۲

ابن شاذان روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: علی بن ابی طالب خلیفه خدا و من است و حجت خدا و حجت من و یاب خدا و یاب من و برگزیده خدا و من و دوست خدا و دوست من و خلیل خدا و خلیل من و شمشیر خدا و شمشیر من و برادر من و همراه من و وزیر من و وصی من است، دوستدار او و دوستدار من و دشمن او دشمن من و ولی او ولی من و عدو او عدو من است، و همسر او دختر من است و فرزند او فرزند من است و حزب او حزب من و سخن او سخن من و امر او امر من و اطاعت او اطاعت من است.^۳

روایت شده: چون روز اُحد همه مسلمانان فرار کرده و رسول خدا (ص) را تنها گذاشتند و پیامبر (ص) مشاهده کرد تنها

۱- اکسیر اعظم.

۲- اکسیر اعظم.

۳- اکسیر اعظم.

علی (ع) باقی ماند و او چپ و راست شمشیر می زند. پس پیامبر (ص) از فرار مسلمانان در غضب شده به طوری که پیشانی مبارکش مانند مروارید عرق نموده بود پس به علی (ع) فرمود: تو چرا با مردم فرار نکردی حضرت علی (ع) فرمود: یا رسول الله! تو اسوه و الگو برای ما هستی و من دنباله رو تو هستم. پس رسول خدا (ص) فرمود: شتر این کفار را از من دور کن. پس علی (ع) آنقدر شمشیر زد و مبارزه کرد که کسی از آنها برای حمله به رسول خدا (ص) باقی نماند در این حال جبرئیل گفت: این کار علی مساوات و برادری است یا محمد! پس رسول خدا (ص) فرمود: او از من است و من از اویم، و جبرئیل گفت: و من از هر دوی شمایم. پس نگاه کرد رسول خدا (ص) و دید جبرئیل بر کرسی از طلا بین زمین و آسمان نشسته و می گوید: «لا فتی الا علی و لاسیف الا ذو الفقار»^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید:

چند نفر از طائف به نزد رسول خدا (ص) آمده و آنها گفتند: که اهل طائف مسلمان شده و فرمانبردار شما هستند به شرط اینکه اقامه نماز و ادای زکات را از گردنشان بیندازی چون سخت است. رسول خدا (ص) فرمود: دینی که در آن فضیلت رکوع و شرف سجود نباشد به درد نمی خورد و اگر نماز را اقامه نکنید و زکات را برگردن نگیرید مردی را که مانند منست بر ایشان می فرستم تا ایشان را با شمشیر از دم تیغ گذرانده وزن و بجه آنها را اسیر کند. پس دست

علی (ع) را در این حال بلند کرده و برافراشت و فرمود: آن مرد ایست. پس آن افراد مراجعت کرده و گفتار رسول خدا (ص) را ابلاغ نمودند. چون نام علی (ع) را شنیدند هراسناک شده و حاضر به نماز و زکات شدند چون رسول خدا (ص) این خبر را شنید، فرمود: هیچ طائفه‌ای مرتکب عصبان من نشد جز اینکه خدنگ خدا و شمشیر خدا را بر آنها فرستادم. عرض کرد: خدنگ خدا کدام است فرمود: علی بن ابی طالب (ع) که او را هرگز به قومی نفرستادم جز اینکه جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و ملکی از جلو حضرت علی (ع) حرکت می‌کردند و ابری بر سرش سایه می‌انداخت و آنگاه خدا فتح و نصرت را نصیب می‌نمود.^۱

از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

چون روز قیامت شود و من در مقام خود باشم و علی در نزد من قرار گیرد، ملکی خوش بو و خوش رو نزد من آید و کلیدهای بهشت را نزد من آورد و من گویم بده کلیدها را به علی (ع) سپس ملکی دیگر، قبیح منظر، که خازن جهنم است کلیدهای درهای جهنم را بیاورد که من بگویم بده آنها را به علی (ع). پس علی (ع) قسمت‌کننده بهشت و جهنم خواهد بود و دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم جای خواهد داد.

از انس بن مالک نقل شده است که رسول خدا (ص) به ابابکر و عمر فرمود: به نزد علی (ع) بروید تا اینکه شما را خبر دهد از انفاقی

که دیشب برای او افتاد و من نیز پشت سر شما بیایم. انس گفت: پس رفتند خدمت علی (ع) و گفتند: رسول خدا (ص) امر کردند واقعه شب گذشته را از شما سؤال کنیم. پس در این موقع رسول خدا (ص) نیز وارد شدند و فرمودند: یا علی! این دو نفر را خبر بده از آنچه شب گذشته برای تو اتفاق افتاده است. علی (ع) فرمود: من حیاء می‌کنم از ابراز آن حضرت فرمود: خبر ده که خدا کراهت ندارد از کلام حق. پس علی (ع) فرمود: در شب گذشته من آب خواستم برای غسل و ترس از قضا شدن نماز صبح را داشتم و فرستادم حسنین (ع) را در جستجوی آب ولی آنها دیر کردند و من ناراحت بودم که در این حال ناگاه سقف شکافته شد و پائین آمد از آن سطلی که روی آن پارچه‌ای بود چون زمین رسید پارچه عقب رفت دیدم در آن آب است پس غسل نمودم و با آن نماز خواندم سپس سطل و پارچه بلند شده به آسمان بالا رفت. رسول خدا (ص) فرمود: آگاه باشید آن سطل از بهشت و آب از نهر کوثر و آن پارچه از بهشت بود. کیست مثل تو یا علی (ع) و حال آنکه جبرئیل به تو خدمت می‌کند!

روایت شده که از یمن عده‌ای خدمت رسول خدا (ص) آمده و گفتند: ما بقایای پادشاه گذشته هستیم که از خاندان نوح بوده و برای حضرت نوح وصی بود که اسم او سام بود و در کتابش خبر داده است به اینکه: برای هر پیامبری معجزه است و همچنین برای هر پیامبری وصی است پس چه کسی وصی تو است رسول خدا (ص) اشاره

فرمود طرف علی (ع) پس عرض کردند: یا محمد! اگر سؤال کنیم از وصی شما اینکه سام بن نوح را به ما نشان دهد به جای می آورد؟ فرمود: بلی به اذن خدا، سپس فرمود: یا علی! بلند شو یا آنها برو و داخل مسجد نزدیک محراب شو و پای خود را به زمین بزن. پس علی (ع) نزدیک محراب رفت و درحالی که در دست آن گروه نوشته‌هایی بود که از روی آن می‌خواستند با روی و صورت سام مطابقت دهند. پس علی (ع) دو رکعت نماز خواند و پای خود را به زمین زد در این حال زمین شکافته شد و تابوتی ظاهر شد پس شخص پیرمردی از تابوت بیرون آمده و ایستاد، درحالی که صورت او می‌درخشید و خاک از سر خود می‌تکاند و صلوات فرستاد بر علی (ع) و گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر ذات پروردگار و اینکه محمد (ص) سید پیامبرانست و تو وصی محمد و سید اوصیاء هستی منم سام بن نوح. پس آن گروه باز کردند نوشته‌های خود را و دیدند همچنان که در آنها نوشته او هم آن توصیف را دارد. پس آن گروه گفتند می‌خواهیم که سوره‌ای از صحف نوح را بخوانی. پس سام شروع کرد به خواندن تا اینکه سوره را تمام کرد. سپس سلام کرد بر علی (ع) و خوابید به همان حالت که بود و شکاف زمین به هم آمد و آن گروه همگی گفتند:

«ان الدین عند الله الاسلام» -

به درستی که دین در نزد خدا اسلام است و همگی مسلمان شدند.^۱
از رسول خدا (ص) روایت است که فرمود: درحالی که علی (ع)

مخاطب او بود: یا علی! اگر بنده‌ای از پندگان عبادت خدا کند به قدر آنچه نوح در قوم خود به عبادت و رسالت مشغول بود و آن بنده را کوهی از طلا باشد و در راه حق تعالی همه آن را به فقراء و مساکین رساند و آنقدر عمرش دراز شود که هزار حج پیاده کند و بعد از این‌ها در میان صفا و مروه مظلوم کشته شود و لی تو را دوست نداشته باشد، بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید و داخل جنت نخواهد شد.

در مسند حنبل و کتب دیگر روایت شده که رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین فرمود: مثل تو مثل عیسی است که یهودیان او را دشمن داشتند تا به حدی که به مادرش تهمت زدند و نصاری دوستش داشتند تا به حدی که او را به مقامی رساندند که مقام او نبود.

از انس بن مالک روایت شده که پیامبر اسلام (ص) فرمود: حق تعالی خلق کرده و آفریده است از نور علی بن ابی طالب (ع) هفتاد ملک را که استغفار می‌کنند و طلب آمرزش می‌نمایند برای او و دوست‌داران او تا روز قیامت.^۱

احمد بن حنبل به چند نقل روایت نموده که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود هر کسی که علی را اذیت نماید مرا اذیت نموده. ای مردم هر که علی را اذیت کند روز قیامت در حالی مبعوث شود که با یهودی است و یا نصرانی.^۲

از ام سلمه روایت شده که گفت از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: منافق علی را دوست ندارد و مؤمن علی را دشمن ندارد.

۱- اکسیر اعظم.

۲- اکسیر اعظم.

از حیوة القلوب نقل است که در معراج چون به آسمان هفتم رسیدم و از آنجا گذشته و جمیع ملائکه از من جدا شدند و جبرئیل از من جدا شد و من تنها به توفیق حق تعالی رفتم تا به حجاب های پروردگار خود رسیدم و داخل سراپرده های عزّت گردیدم من از حجابی به حجاب دیگر می رفتم و از حجاب عزت و حجاب قدت به حجاب بهاء و حجاب کرامت و حجاب کبریاء و حجاب عظمت و حجاب نور و حجاب وقار و حجاب کمال عبور کردم تا آنکه هفتاد هزار حجاب را به قدم قدرت ربانی طی کردم و به بال اقبال در حریم قدسی پرواز کردم تا به حجاب جلال رسیدم و در آن خلوت خانه خاصّ به قدم عبودیت و اختصاص ایستادم و با پروردگار مناجات کردم. پس خدای جلیل مرا ندا کرد ای محمد! از خلق که را دوست می داری گفتم: ای پروردگار، من او را دوست می دارم که تو دوست داری. پس ندا فرمود: علی را دوست دار که من او را دوست می دارم و دوست دار کسی هستم که او را دوست می دارد. پس من به سجده افتادم و تنزیه کردم پس ندا آمد ای محمد! علی ولی من است و برگزیده من از خلق، بعد از تو من او را اختیار کرده که هر جبار که با علی دشمنی کند البته او را درهم شکنم و هر دشمن از دشمنان من که با علی مقابله کند او را بگریزانم و هلاک گردانم. یا محمد! بر دل های بزرگان مطلع گردیدم و دل علی را خیرخواه ترین خلق یافتم برای تو، پس او را بگير وصی و خلیفه خود و به او تزویج نما دختر خود را که به

قدر
ه را
ساند
میان
شد،
به
من
شوند
مود:
هفتاد
ی او
سول
ه ای
که یا
دم که

ایشان دو پسر طیب خواهم بخشید.^۱

روایت شده که رسول خدا (ص) بعد از معراج فرمود: ملائکه و جبرئیل به من در شب معراج فرمودند: اگر جمع می شد امت تو بر محبت علی (ع) خدا جهنم را نمی آفرید.

در کتاب حدیقة الشیعه است که: روزی جبرئیل نازل شده و طشتی و آفتابه ای از بهشت آورده به رسول خدا (ص) گفت: حق تعالی امر فرمود: که شما با این آفتابه دست علی (ع) را بشوئید. چون رسول خدا (ص) امر الهی را به علی (ع) فرمود، علی (ع) عرض کرد: من به این خدمت اولی ترم یا رسول الله! آن حضرت فرمود: اینک جبرئیل حاضر است و خبر می دهد که امر خدا چنین است. پس علی (ع) راضی شده رسول خدا (ص) آب می ریخت و او دست می شست ولیکن آب در طشت باقی نمی مان پس علی (ع) گفت یا رسول الله! این همه آب که ریختی در طشت اثری نیست پیامبر (ص) فرمود: یا علی! ملائکه آن را به جهت تبرک از یکدیگر می ربایند.

کرامات و خرق عادات علی (ع)

در زندگی علی (ع) معجزات و کرامات زیادی وجود دارد که با شنیدن آنها تا اندازه‌ای به درجات بالا و قرب منزلت حضرت در نزد خدا پی می‌برد و این امتیاز مخصوص کسانی است که بنده واقعی خدا بوده و هیچ‌گاه از درگاه اطاعت حق تعالی دور نشده و دنبال هوی و هوس‌های نفسانی نبوده‌اند و خداوند هم به آنها تفضل فرمود و نفوذ در بعضی از امورات مادی را به آنها واگذار فرمود که به بعضی از آنها به عنوان تیمّن و تبرک اشاره می‌شود.

۱- از انس بن مالک روایتی که شیعہ و سنی آن را روایت کرده‌اند آمده که: یک قبیله‌ای برای پیامبر (ص) فرشی را هدیه آوردند و حضرت به انس فرمود: آن را بگستران چون آن فرش را پهن نمود حضرت فرمود: آن ده نفر را بخوان پس من آنها را طلبیدم و چون آمدند حضرت آنها را امر کرد به نشستن روی آن فرش پس علی (ع) را خوانده و مدتی طولانی با علی (ع) راز می‌فرمود. پس علی (ع) آمد و روی بساط قرار گرفت و باد را امر نمود که ما را بردار پس باد ما را برداشت و آن بساط به تندی تمام می‌رفت تا آنکه به باد فرمود ما را به زمین

بگذار چون به زمین رسیدیم از ما پرسید که: هیچ می دانید که در کدام زمین و کدام مکانید؟ گفتیم: نمی دانیم، فرمود که: این محل اصحاب کهف ورقیم است و این جائیست که اصحاب کهف خرابیده اند پس برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس ما یک به یک برخواستیم و بر آنها سلام کردیم و هیچ یک از ما جواب نشنیدند پس علی (ع) برخاست و گفت: السلام علیکم یا معاشر الصدیقین والشهداء. پس شنیدیم که به یک بار همه گفتند: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته. انس می گوید: پس من گفتم: چه شد که اینها جواب سلام ما را ندادند ولی رد سلام تو را کردند؟ پس علی (ع) متوجه آنها شده و گفت: علت این چه بود، آنها گفتند: ما گروه راستگویان و شهیدانیم و به آن مأموریم که بعد از مردن حرف نزنیم و صحبت نکنیم مگر با پیامبر یا وصی پیامبر. پس علی (ع) به باد فرمود: ما را بردار. باد ما را برداشت و به همان تندی فروش را می برد تا آنکه باد را امر کرد که بر زمین بگذار چون به زمین فرود آمدیم خود را در زمین مدینه یافتیم. پس علی (ع) گفت: ما رسول خدا را در رکعت آخر نماز خواهیم یافت. پس چون به مسجد آمدیم دیدیم که رسول خدا (ص) در رکعت آخر نماز است و قرائت می کند آیاتی از سورة کهف را درباره اصحاب کهف و رقیم.^۱

۲- به سند صحیح از عمار یاسر و زید بن ارقم نقل شده که: روز شنبه هفدهم ماه صفر در مسجد کوفه خدمت علی (ع) بودیم که از جلوی درب مسجد سروصدای زیادی بلند شد و متوجه شدیم که

هزار مرد با شمشیرهای کشیده اجازه می خواهند که به حضور علی (ع) برسند. علی (ع) به آنها اجازه داد و به عمار فرمود که برو ذوالفقار را از منزل علی (ع) بیاورد.

عمار گفت: ذوالفقار که هفت من و دو چارک وزن داشت از خانه حضرت آوردم و در حالی که از غلاف بیرون آورده بودم آن را در کنار حضرت گذاشتم و از طرفی مردم کوفه خبردار شده و همه در مسجد اجتماع کرده بودند به طوری که جای جنبیدن نبود. با این هزار نفر هودجی بود که در آن زنی در حالی که گریه می کرد نشسته بود و خطاب به حضرت می گفت: ای کس بی کسان، وای دستگیر درماندگان به تو پناه آورده ام مرا روسفید گردان. وقتی آن زن در حضور حضرت قرار گرفت سلام داده و در حالی که اشک می ریخت گفت: ای امام زمان وای حلال مشکلات درماندگان به تو پناه آورده ام که مشکل مرا حل نمایی و تو علم داری به آنچه شده و می شود تا روز قیامت.

بعد از او پیرمردی با قامت خمیده جلو آمد و گفت: السلام علیک یا امیرا لمؤمنین این دختر من است و شاهزادگان عرب او را می خواستند اما مرا میان قوم و قبیله رسوا کرده و در میان عشیره ام با آنکه به خوبی مشهور بودم رسوا نموده زیرا بدون ازدواج حامله شده و من حیران مانده ام. آیا امیرالمؤمنین ابن غم را از دل من دور کن.

علی (ع) به آن دختر خطاب کرد که درباره سخنان پدرت چه می گوئی؟ دختر گفت: یا مولای من! آنچه پدر من در مورد حامله شدن من بدون شوهر و رسوا شدن او گفت، همه آن راست است اما به حق تو که مولای منی و مقتدای جمیع خلقی از من خیانتی سر نزده و عملی

ر کدام

مخاطب

د پس

بر آنها

حاصلست

بیم که

انس

ند ولی

ست این

بیم که

پیامبر.

ن تندى

من فرود

زل خدا

م دیدیم

آیاتی از

که: روز

بیم که از

مدیم که

که موجب غضب خدا و رسول باشد نکرده ام و تو عالمی به راستی من مرا از این شرمندگی نجات ده.

علی (ع) ذوالفقار را به دست مبارک گرفته و بر منبر بالا رفت و گفت: الله اکبر، جاء الحق وزهق الباطل. پس به کسی فرمود که برود و دایه کوفه را بیاورد و به من فرمود که در گوشه ای خیمه بزنم. چون دایه رسید به او فرمود که بین دختر حامله ام یا نه پس دایه و دختر در چادر رفته و بعد از مدتی دایه آمد و گفت: بلی به حق تو که حامله است. پس حضرت به آن پیرمرد فرمود: تو از فلان ده که از توابع دمشق است نیستی. گفت: بله. حضرت فرمود: در کوه های شما برف بسیار است. گفت: بلی یا ولی الله. فرمود: که از شما کیست که مقداری از آن برف بیاورد؟ پیرمرد گفت از اینجا تا محل برف بسیار بسیار دور است. فرمود: که دو بست و پنجاه فرسخ است. پیرمرد گفت: بله همین طور است. حضرت فرمود: نظر کنید به آنچه که خدا به بنده خود عطا کرده از علم و بدانید که این علم الهی است که خدا و رسول در نزد این بنده به ودیعه نهاده اند. علی (ع) در این هنگام در حالی که بر سر منبر بود دست خود را دراز کرده و لب مبارک را تکان داده و چون دست خود را کشید دیدیم که مقداری برف در دست دارد و آب از آن می چکد، فریاد اهل مسجد بلند شد. فرمود: ساکت باشید که اگر علی بخواند که آن کوه را با برف اینجا حاضر کند می تواند.

پس حضرت به دایه فرمود: این برف را در خیمه قرار داده و دختر را روی برف بنشان و طشتی زیر او قرار بده که از این دختر کرمی به وزن پنجاه و هفت درهم و دو دانگ جدا می شود. دایه گفت: سمعاً

و طاعتاً و به دستور علی (ع) عمل کرد چون کرم افتاد وزن کردند همان طور بود که علی (ع) فرموده بود. پس حضرت به پیرمرد فرمود که: دختر را ببر که او خیانت ننموده و داستان او این است که در کودکی در آب حمام می کرده و کرمی کوچک داخل شکم او شده بود تا اینکه این قدر بزرگ شده و مثل حاملگی به زن دست داده است.

پیرمرد گفت: شهادت می دهم به اینکه تو عالمی به آنچه در احرام است و هر چه در ذهن مردم می گذرد پس همه مردم به یک باره به دعا و ثنای حضرت مشغول شدند!

۳- از امام سجاده (ع) روایت شده که علی (ع) با عده ای در مجلس نشسته بودند. مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه می دانست وارد شد و به علی (ع) عرض کرد: یا ابوالحسن خیر پسر عمویت رسول الله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده بودم ولی او رحلت کرده و نگران تو هستم زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان نزار و باریک گردیده که تو را نمی تواند سرپا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می توانم برطرف کنم اما باریکی ساق را عاجزی نمی شناسم ولی همین قدر می دانم که باید چیز سنگین حمل نکنی که احتمال شکستن ساق پایت در آن است پس دارویی بیرون آورد و گفت: اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهره ات می رود. علی (ع) فرمود: آیا دارویی داری که زردی را زیاد کند یونانی عرض کرد: بلی حضرت فرمود: آن را به من بده یونانی

آن دارو را به حضرت داد حضرت فرمود: چقدر وزن آن است؟ یونانی گفت: چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می کشد پس حضرت آن شیشه را که سم نافع بود تماماً خورد. یونانی بسیار وحشت کرده و فکر می کرد که الان علی (ع) رحلت کرده و بنی هاشم از او انتقام می گیرند اما علی (ع) متوجه ترس او شد تبسم نمود و گفت: ای بنده خدا نترس که بدن من الان از همه وقت صحیح تر و سالم تر است آنچه تو آن را زهر می دانی به من زیان نمی رساند. پس فرمود: چشم های خود را ببند. یونانی چشم خود را بست و حضرت فرمود: چشم باز کن چون چشم باز کرد صورت علی (ع) را چون خورشید تابان گلگون دید و از این نگاه به ترس افتاد علی (ع) تبسمی فرمود و گفت: کجاست آن زردی که در من می دیدی؟ گفت: به خدا سوگند تو آن شخص که من زردی را در او دیدم نیستی و اگر مسیح پیامبر این زهر را خورده بود جان به سلامت نمی برد پس حضرت دو ساق پای خود را نشان او داد و فرمود: تو فکر می کنی باید این دو ساق را معالجه کنم و اشیاء سنگین حمل نکنم اکنون تو را بر طبّ خدای عزوجل که برخلاف طبّ توست راهنمایی می کنم پس دست مبارک بر دو ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر روی آن نشسته بودند برده، هریک از آن ستونها را بلند کرد و آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود در هوا با آن ستون نگه داشت مرد یونانی آنچنان دچار ترس و تعجب شده که از هوش برفت. علی (ع) فرمود: تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آمد گفت: به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده نشده. علی (ع) فرمود: ای یونانی از چون منی، ظهور این گونه اعمال شگفت نیست

چیزی دیگر که دلخواه تو است از من بخواه تا قدرت حق را در توانایی خود ظاهر کنم یونانی گفت: من می خواهم که از تو به مسافتی دور باشم که تو را نبینم و تو مرا بخوانی و من تصمیم بگیرم جواب ندهم و تو بدون اراده و تصمیم من مرا بیاوری حضرت فرمود: این کار آسانست ولی این فقط معجزه ای برای تو است زیرا کسی از نیت من و تو مطلع نخواهد شد و ممکن است گفته شود بین من و تو سازش بوده پس چیزی بخواه که برای همه مردم نشانه ای الهی باشد یونانی گفت: از تو می خواهم اجزاء این درخت خرما که در آنجاست از هم جدا ساخته و از یکدیگر متفرق ساخته و جزء جزء از هم دور کرده سپس به حال نخست بازگردانی علی (ع) فرمود: تو از جانب من مأمور هستی که به نزد درخت خرما رفته و به آن بگو علی (ع) وصی رسول الله (ص) امر کرده که اجزاء تو از هم جدا شود و از یکدیگر جدا گردند مرد یونانی به سوی درخت خرما رفت و سخن حضرت را به آن فرمود. پس در همان حال اجزای درخت جدا شد و برگ و شاخه هایش ریخته و در آن بیابان پراکنده شد که به هیچ وجه آثاری از آن باقی نمانده به طوری که گویا درختی در آنجا نبوده است. مرد یونانی از مشاهده این کرامت بدنش به لرزه درآمده گفت: ای وصی محمد (ص) قرار گذاشتی که به حال اول برگردد. علی (ع) فرمود این پیام را از جانب من به درخت خرما بگو که: وصی پیامبر اُمّی تو را امر می کند که جمع شده و بصورت اول درآیی یونانی با صدای بلند این سخن را گفت: پس ناگهان دیدند آن اجزاء از اطراف بلند شده و در جای اول جمع شده و به یکدیگر متصل شده تا درخت به حال اول برگشت. یونانی عرض کرد: وصی

ت؟ یونانی
حضرت آن
کرده و فکر
می گیرند
خدا نترس
نه تو آن را
خود را
بکن چون
دید و از
است آن
که من
رده بود
او اداد
سنگین
تو ست
و سقف
را بلند
ستون
هوش
گفت:
لی (ع)
نیست

مصطفی (ص) میل دارم که امر فرمایی این نخل شکوفه بیرون داده و خرما دهد تا من و حاضرین از آن بخوریم. حضرت فرمود: تو خود این پیام را به درخت برسان مرد یونانی نزد نخل رفته و پیام علی (ع) را به آن ابلاغ کرد ناگهان درخت در همان ساعت شکوفه آورده و غوره خرما درست شده و سپس زردی و سرخی و تری و تازگی گرفته و به خرما تبدیل شد و خوشه های سنگین آورد. یونانی گفت: دوست دارم که شکوفه به من نزدیک شده به طوریکه با دستم هرچه بخواهم از آن بچینم علی (ع) فرمود: دست خود را بردار و هرچه می خواهی بچینی و بخور یونانی دست خود را به سوی خوشه خرما دراز کرد پس دستش به خوشه رسید. پس علی (ع) فرمود: اگر چیزی از این درخت خرما بخوری و به آیات و عجایب و معجزاتی که برای تو آشکار شد ایمان نیاوری خدای عزوجل تو را به عقوبتی سخت مبتلاگرداند که سایر جهانیان عبرت گیرند.

یونانی گفت: من بعد از مشاهده این معجزات که از قدرت انسان خارج است چگونه حاضر باشم و ایمان نیاورم و خود را در معرض هلاکت اندازم هم اکنون شهادت می دهم که تو از خاصان خدائی و از نظر علم و فضیلت و شجاعت و فهم از تمام مخلوقات برتری و به هرچه امر کنی مطیع هستم. علی (ع) فرمود: خدا را به وحدانیت و محمد (ص) را به رسالت و مرا به ولایت اقرار کرده و شهادت داده و یاد کن مرد یونانی شهادتین گفته و مسلمان شد.^۱

برون داده
ر خود این
ن (ع) را به
نوره خرما
یه خرما
دارم که
هم از آن
ی بجینی
دستش
نت خرما
ند ایمان
که سایر
ز قدرت
بود را در
خاصان
خلوقات
دا را به
وار کرده
ند.

۴- در روایت است که چون حضرت امیر(ع) با اصحابش از صفین برمی گشتند در اثنای راه به بیابانی رسیدند که تشنگی بر اصحاب و افراد لشکر و حتی بر حیوانات غلبه کرده که زبانها از دهان بیرون می افتاد و مردم شکایت به علی (ع) آوردند. حضرت بر اطراف بیابانی نگاهی کرده در یک طرف سنگ بزرگی دید که افتاده بود. اسب خود را به آن طرف راند و چون به آن سنگ رسید به آن خطاب کرده فرمود: ای سنگ از آب خبرده سنگ در ساعت به زبان آمده گفت: السلام علیک یا وارث علم النبوة و یا وصی رسول الله. آب در زیر من است پس عده زیادی از اصحاب آمدند و خواستند سنگ را حرکت بدهند نتوانستند. حضرت امر فرمود کنار بروند. پس لب های خود را حرکت داده و دست خبیر گشا را به آن سنگ زده و سنگ به فاصله دوری حرکت کرد. آبی ظاهر شد که از غسل شیرین تر و از برف سردتر بود مردم هجوم آورده و همگی سیراب شدند و چهاربایان را سیراب و مشک ها را پر از آب نمودند و چون حضرت دید دیگر نیازی به آن آب نیست خطاب به سنگ نمود که ای سنگ به جای خود قرار گیر. که سنگ به طریق گردش در میدان غلطید تا در جای خود قرار گرفت.^۱

۵- عده ای نقل کرده اند از فاطمه بنت اسد مادر علی (ع) که فرمود: چون علی (ع) متولد شد او را در قنداقه پیچیده محکم بستم علی (ع) زور زده و قنداقه را پاره کرد پس من قنداق را دولایه و سه لایه کردم ولی باز علی (ع) قنداقه را پاره می کرد تا اینکه قنداق را شش

وهفت لایه نموده پارچه بعضی را از حریر و بعضی را از چرم قرار دادم ولی حضرت باز قوت نموده و قنடைه را پاره کرد و آنگاه گفت: ای مادر دستهای مرا میند که می خواهم برای خداوند با انگشتان خود اظهار تضرع بنمایم.^۱

۶- عده زیادی از اصحاب رسول خدا (ص) روایت کرده اند که روزی رسول خدا (ص) در منزل خود نشسته بود و علی در خدمت آن حضرت بود که جبرئیل نزول نموده و وحی نازل کرده و چون سنگینی وحی بر رسول خدا مستولی شده به علی (ع) تکیه کرد و سر خود را بر نداشت تا آفتاب غروب نمود و امیرالمؤمنین (ع) صبر کرد و چون وحی تمام شد به علی (ع) فرمود: که یا علی نماز عصر خوانده بودی گفت: نه یا رسول الله (ص). پس حضرت دست به دعا برداشت که الهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده آفتاب برای علی (ع) برگردان تا او نماز عصر را بخواند. اسماء بنت عمیس نقل کرده که بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدم که طالع شد و بر زمین می تابد چنانچه همه دیدند و علی (ع) نماز عصر را خواند و بعد از آن آفتاب غروب کرد.^۲

۷- از محمد بن حسن صفار نقل است که علی (ع) و اصحابش در مسجد کوفه بودند. پس مردی به آن حضرت گفت: پدر و مادرم به فدای تو باد! به درستی که من تعجب می کنم که دنیا در دسترس مردم است ولی در دسترس شما نیست. حضرت علی (ع) فرمود: ای فلان

آیا تو گمان می کنی که ما دنیا را می خواهیم و به ما داده نمی شود. سپس دست مبارک را دراز کرد و مقداری از سنگریزه ها را به کف گرفت پس ناگاه دیدیم که آنها جواهر گرانبها است. علی (ع) فرمود: اگر می خواستیم بود لکن نمی خواهیم. سپس پرتاب نمود آنها را و به حال اول برگشتند.^۱

۸- از قطب راوندی نقل است که علی (ع) عبور کرد به مرد خیاطی که مشغول آوازه خوانی بود و خیاطی می کرد حضرت به او فرمود: ای جوان اگر قرآن می خواندی برای تو بهتر بود. عرض کرد: من قرآن بلد نیستم ولی خیلی دوست دارم که از قرآن چیزی بخوانم پس حضرت فرمود: نزدیک من بیا چون نزدیک آمد کلامی آهسته در گوش او فرمود. پس تمام قرآن در سینه و قلب او صورت گرفت و در یک لحظه حافظ تمام قرآن گردید.

۹- در روایت است که غلام سیاه چهره ای بر علی (ع) وارد شد و گفت یا امیرالمؤمنین! من دزدی کرده ام حدّ خدا را بر من جاری کن تا پاک شوم. حضرت فرمود: شاید سرقّت از غیر دیوار کرده ای و روی از او گردانید. آن غلام گفت: یا امیرالمؤمنین از جرّز سرقّت کرده ام مرا پاک نما. علی (ع) فرمود: شاید مسروق به حدّ نصاب نبوده و صورت از او بگردانید. آن غلام عرض کرد: مسروق به قدر نصاب بود. چون آن غلام در دفعه سوم اعتراف کرد، حضرت حدّ را بر او جاری نموده دستش را بردند و غلام با دست بریده در حالی که خون از او جاری بود

رفت و در بسین راه علی (ع) را مدح می کرد و می گفت: علی (ع) امیر مؤمنان و پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد. این خبر را به گوش حسنین (ع) رساندند و این دو بزرگوار بابت درشان ملاقات کرده و گفتند: غلام سیاهی شما را در کوچه مدح می کرد. حضرت آن غلام را خواست و فرمود: من دست تو را قطع کردم و تو مدح مرا می کنی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! شما مرا از لوث گناه پاک و پاکیزه کرده ای و البته محبت تو با خون و گوشت و استخوان من ممزوج است و اگر مرا قطعه قطعه کنی محبت تو از قلب من خارج نمی شود پس علی (ع) در حق او دعا کرده دست قطع شده را به جای خود گذاشت و مانند اول سالم و صحیح شد.^۱

۱۰- از امام حسین (ع) نقل است فرمودند: روزی نشسته بودیم در حضور علی (ع) و در آن مکان درخت اناری بود که خشک شده بود و در این موقع جماعتی که دشمن حضرت بودند وارد شدند و در کنار دوستان حضرت نشستند. آنگاه علی (ع) فرمود: همانا امروز به شما نشان می دهم معجزه ای که نظیر مائده بنی اسرائیل باشد. پس فرمود: به این درخت نگاه کنید درحالی که آن درخت خشک بود. سپس حضرت توجهی به درخت کرده و ناگهان ما دیدیم که در شاخه های آن آب جاری شد و سبز شد و برگ داد و میوه دار شد بر بالای سر ما. آنگاه علی (ع) به دوستان خود فرمود: دست دراز کنید و از میوه های این درخت گرفته بخورید. پس ما بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم و از

میوه‌های آن گرفتیم و خوردیم و تا به حال میوه‌ای به آن خوش‌گواری نخورده بودیم. پس آن حضرت به جماعتی که دشمنان او بودند، دستور فرمود: دست دراز کنید و از میوه این درخت بگیرید. چون آن دست‌ها را دراز کردند شاخه‌های آن بالا رفت و هرچه کوشش کردند و دست‌ها را بالاتر بردند ولی شاخه‌ها بالاتر نمی‌رفت و میوه‌ای به دست آنها نرسید. عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! چه شد که برادران ما نتوانستند بگیرند و بخورند و ما نتوانستیم؟ علی (ع) فرمود همین‌طور است بهشت و نمی‌رسد آن مگر به دوستان و اولیای ما و دور نمی‌شود از بهشت مگر دشمنان ما. چون این عده خارج شدند به همدیگر می‌گفتند: این از سحرهای علی بن ابی طالب بود.

قضاوت‌های پیچیده آن حضرت

۱- از اهل سنت و جماعت نقل شده؛ زمانی که علی (ع) به سفر یمن رفته بودند روزی در یمن قضاوتی را به نزد آن حضرت آوردند به دین شرح که شکارچی گودال بزرگی برای شکار شیر حفر کرده و شیری قوی هیکل در آنجا افتاده بود و مردم هم برای تماشای آن جمع شده بودند که بای یکی از تماشاگران لغزیده و او برای جلوگیری از افتادن خود لباس شخص دیگری را گرفته بود و او هم لباس شخص سومی را و او هم چهارمی را چسبیده بود و خلاصه هر چهار نفر در آن گودال افتاده و شیر خشمگین هر چهار نفر را هلاک کرد و اولیای آن چهار نفر با هم به جنگ پرداخته و فتنه بزرگی پدید آمده بود. پس حضرت آن طایفه‌ها را طلبیده فرمود: صبر کنید تا من در میان شما حکم کنم. سپس فرمود: بدانید که مرد اول طعمه شیر بود چون به نفر دوم چسبیده باید خانواده او ثلث دیه را به خانواده شخص دوم بدهند و خانواده مرد دوم نیز ثلث دیه را به خانواده مرد سوم و خانواده اینها نیز ثلث دیه را خانواده مرد چهارم بپردازند. قبایل یمن بعضی به این احکام راضی شده و بعضی راضی نشدند و مراغه را به خدمت حضرت

رسول (ص) آوردند چون سرور کائنات همه این قضایا را شنید، فرمود: که ابوالحسن حکم کرده موافق حکمی که خداوند بر عرش ثبت کرده و در بالای عرش ثبت شده، سپس حضرت فرمود: الحمد لله که در میان اهل بیت من شخصی هست که بروش داوود حکم می نماید.

۲- گویند: در ایام خلافت عمر دوزن بر سر پسر و دختری دعوا و اختلاف نمودند هر کدام ادعا می کرد که پسر مال اوست و دختر مال دیگری، تا اینکه به نزد عمر رفتند و اختلاف خود را به او گفتند. عمر بعد از تأمل بسیار گفت: کجاست بر طرف کننده غمها و رنجها علی (ع)، و عمر دستور داد که این اختلاف بماند تا زمانی که علی (ع) به زیارت مرقد حضرت رسول (ص) آمد و عمر این اختلاف را به او اطلاع داد. پس حضرت دو ظرف شیشه ای خواست و دستور داد آن دو ظرف را وزن کردند و به هر زنی دستور داد که ظرف را برده و شیر خود را در آن ظرف بدوشند و باز هر دو را وزن نمودند یکی از آن دو ظرف شیر و وزنش سنگین تر بود پس حضرت فرمود: که مادر پسر کسی است که شیرش سنگین تر است و دختر را به زنی دادند که شیرش سبک تر بود وجود علت را از حضرت پرسیدند فرمود: خداوند

فرموده:

«وَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي» -

برای مرد است مثل قسمت دوزنه

و پزشکان از اینجا استدلال کرده اند که شیر دختر سبک تر است.

(به سفر
آوردند
فر کرده
شای آن
تلوگیری
شخص
بر در آن
لیای آن
د. پس
ان شما
ن به نفر
م بدهند
دۀ اینها
به این
حضرت

۳- گفته‌اند: در عهد عثمان مرد تاجری بود که پسرش را با غلامی برای تجارت به کوفه فرستاد. پسر و غلام در سن و در رنگ شبیه هم بودند و غلام از آقایی پسر بر او ناراحت بود. لذا کلاه غلامی را از سر برداشت و لباس خواجه‌گی پوشیده به پسر گفت: خواجه منم و غلام تو و به هر قاضی و محکمه‌ای که رفتند، نتوانستند حکم مشخص بدهند تا آنکه به خدمت علی (ع) رفته ماجرا را به عرض حضرت رساندند. حضرت به قنبر امر فرمود که: دو سوراخ به اندازه سر آدمی در دیوار حفر کن و سران دو پسر را از سوراخ داخل نما. چون قنبر دستور حضرت را اجرا نمود، علی (ع) شمشیر را به دست قنبر داد و صدا زد. به زن گردن غلام را چون قنبر شمشیر را حرکت داد آنکه غلام بود فوراً سر خود را کشید و آنکه آزاد و خواجه بود به حال خود بماند و غلام از خواجه مشخص شد پس حضرت غلام را تأدیب نمود و به او دستور داد که دیگر با خواجه‌اش این طور عمل ننماید.^۱

۴- موفق بن احمد روایت کرده که زنی حامله که زنا کرده بود، پیش عمر بردند. عمر حکم کرد تا او را سنگ‌سار کنند وقتی زن را برای سنگ‌سار می‌بردند با علی (ع) برخورد کرده و حضرت علت این حکم را پرسیدند. وقتی ماجرا را به حضرت گفتند: دستور داد که این زن را به نزد عمر برگردانند و خود به نزد عمر رفته، فرمود: تو حکم به سنگ‌سار او نموده‌ای عمر گفت: بله چون خود، اعتراف به زنا کرد، حکم به سنگ‌سار او نمودم. علی (ع) فرمود: ای عمر! تو تسلط بر آن زن داری که حکم

درباره اش کنی و لکن بر طفل در شکم او تو را تسلط نیست عمر دست از آن زن کشید و گفت: عاجز شوندم زنان از اینکه مثل علی را بزنند.

۵- از سفیان ثوری از سدی نقل شده که گفت: به نزد عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف، حی بن اخطب و مالک بن یوسف که هر سه از رؤساء یهود بودند از در آمدند و از عمر پرسیدند که: در کتاب شما یعنی قرآن واقع است که بهشت خداوند عرضش مثل عرض آسمانها و زمین است و هرگاه یک بهشت و سعتش چون وسعت آسمانها و زمینها باشند این همه بهشت در روز قیامت در کجا خواهد بود؟ عمر ساعتی تأمل کرد و بعد از آن گفت: نمی دانم در این حال علی (ع) وارد مجلس شد و یهودیان بار دیگر مسئله خود را اعاده نمودند.

حضرت به آنها فرمود: به من بگوئید وقتی شب می شود روز کجا است؟ و چون روز می شود شب کجاست؟ گفتند: در علم الهی. پس آن حضرت فرمود: که بهشت ها هم در علم الهی خواهد بود.^۱

۶- در کتب فریقین مذکور است که در زمان پیامبر شکایت کردند که گاو یکی از آن دو نفر خر دیگری را کشته بود. حضرت فرمود: به خدمت علی (ع) روید تا میان شما به راستی حکم کند. چون به خدمت امام به حق آمدند فرمود: اگر گاو از جا و محل خود رفته و وارد جای الاغ شده و خر را کشته قیمت خر را باید صاحب گاو بدهد و اگر خر به پای خود به جای گاو رفته بر صاحب گاو چیزی نیست.

چون خبر به رسول خدا (ص) دادند فرمود: که به درستی علی حاکم است در میان شما به حکمی که خدا فرموده است.

۷- مخالف و موافق از ابن عباس نقل کرده‌اند که در زمان خلافت ابوبکر در مدینه مرد پول‌داری بود که زنش فوت شده و از آن زن دو فرزند از شوهر حال و سابق ماند بعد از مدتی آن مرد نیز به رحمت خدا رفت و میان دو پسر مرد اختلاف و دعوا افتاد و هر یک می‌گفت که: مال مرد از آن من است و من پسر اویم و کسی نمی‌داند که پسر مرد کدام فرد است و پسر زن کدامست؟ پس به نزد ابوبکر آمدند در زمانی که اصحاب حضور داشتند و هر یک دعوی میراث می‌کردند ابوبکر متحیر ماند و یاران و معاونان ابوبکر سرها در پیش افکندند و همه در میان مردم افتاد.

عمار یاسر درخواست و پسران را به خدمت علی (ع) برد که آنجناب در آن وقت به زیارت قبر رسول خدا (ص) رفته بود و چون از شرایط زیارت فارغ گردید مهاجر و انصار همه یک‌باره به استقبال حضرت رفته هر کس برای آن اختلاف و حل آن مطلبی نقل می‌نمودند. پس علی (ع) فرمود: ساکت باشید که امروز حکمی کنم که ملائکه از آن تعجب نمایند. پسران را خواست و از هر یک پرسید که پدر شما کیست و هر کدام می‌گفت که متوفی پدر من است و مال، مال من است پس حضرت علی (ع) سلمان را خواند و فرمود طشتی و رگ‌زنی حاضر کند و قبر را فرمود که: به گورستان بقیع برو و قبر آن مرد را شکافته استخوانی از او بیاورد.

چون رگ‌زن با طشت حاضر شد رگ‌زن را گفت: تا رگ یکی از

آن دو پسر را زده و مقداری خون از آن پسر گرفته داخل طشت ریخت و استخوان را در آن خون انداخت پس هیچ تغییری در رنگ استخوان حادث نشد و خون را به خود جذب نکرد. حضرت فرمود: تا طشت را خالی نموده و آن را شسته و دستور داد تا پسر دوم را رگ زدند و مقداری از خون او را در داخل طشت ریخت و استخوان را در آن خون انداخت پس آن خون در استخوان جذب شده به نحوی که گویا استخوان خونبست بسته شده و هیچ سفیدی در آن نماند. پس حضرت فرمود که: پسر دوم، پسر این مرد متوفی است و مال حق او است پس همه مردم صدا بلند کرده و صلوات می فرستادند.^۱

۸- از ابن عباس مرویست که گفت: در مجلس عمر حاضر بودم که پنج مرد را با زنی آوردند و جمعی گواهی دادند که این پنج تن با این زن زنا کرده اند عمر همه را دستور حد داد. خبر به علی (ع) رسید. فرمود: صبر کنید تا من به مسجد بیایم و چون حضرت به مسجد آمد، عمر پرسید: که یا علی! حق تعالی فرموده که:

«الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مئة جلدة -

زن زانیه و مرد زناکار را هر کدام صد شلاق بزنید».

حضرت فرمود: بلی لیکن حکم اینها جداست. اول را قتل و دوم را شلاق و سوم را سنگسار و چهارم را نصف حد و پنجم را سه سیلی باید زد. مردم صلوات فرستادند. عمر متحیر ماند و حضار خواهش کردند علت حکم را بیان کند حضرت فرمود: اولی یهودی

است و در دین خود فساد کرده، قتل او واجبست، دوم زنا کرده و باید شلاق بخورد، سوم زنای محصنه کرده سنگ سار او لازم است، چهارم غلام است نصف حد بر او واجبست و پنجم دیوانه است او را ادبی باید کرد. پس عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.^۱

الثاب وكنیه های علی (ع)

علی (ع) شخصیتی است که هر لقب و کنیه واسمی نمی تواند
او را توصیف نماید و صفات والای او را تشریح کند. لذا القابی که از
طرف خدا و رسول (ص) و ائمه هدی (ع) برای علی (ع) فرموده اند
به عنوان تَبَمَّن و تَبَرَّک نقل می نمایم.

- ۱- امیرالمؤمنین که از لقب های مخصوصه علی (ع) است که از
طرف جبرئیل و او از طرف خداوند به علی (ع) خطاب کرده و در
حدیث است که این لقب مخصوص علی (ع) است و به هیچ کدام از
امامان معصوم (ع) و دیگران نمی شود امیر مؤمنان خطاب کرد ۲-
ابوتراب که منقول است علی (ع) در مسجد خوابیده بود و عبا از دوش
مبارکش افتاد و گرد و خاک بر روی مبارکش نشسته بود که در همین حال
رسول خدا (ص) وارد شد و هنگامی که علی (ع) را به آن حال دید با
دست مبارکش گرد را از روی چهره علی (ع) پاک کرده مکرر
می فرمودند: «أَجَلَسَ يَا أَبَا تراب» ای ابوتراب بلند شو و علی (ع) این
لقب را از القاب دیگر بیشتر دوست می داشتند ۳- ابوالانعم، یعنی
پدر امامان ۴- ابوالسبطین، پدر دو سبط حسن (ع) و حسین (ع) ۵-

اباالحسن، یعنی پدر حسن ۶- اسدالله، شیر خدا ۷- مرتضی، راضی
 شده ۸- قسم الجنة والنار، قسمت کننده بهشت و جهنم ۹- ساقی
 کوثر ۱۰- یعسوب دین، پیشوای دین ۱۱- قائد الغز المحجلین،
 پیشوای سفید رویان ۱۲- باب الله ۱۳- سید المتقین الاخیار، آقای
 متقین خیر ۱۴- نور الانوار، نور نورها ۱۵- امین الله فی ارضه، امانت
 خدا در زمین ۱۶- عروة الوثقی، ریسمان محکم خدا ۱۷- صدیق الله
 الاکبر دوست خدای بزرگ ۱۸- سید الاوصیاء، آقا و سرور همه
 اوصیاء پیامبران ۱۹- رکن الاولیاء، ستون دوستان خدا ۲۰- عماد
 الاصفیاء، تکیه گاه برگزیدگان ۲۱- قدوة الصالحین، پیشوای صالحین
 ۲۲- امام المخلصین ۲۳- صاحب النهی والفضل والطوائف
 والمکرمات والنوائل، صاحب خرد و فضل و نعمت ها و کرامات
 و جائزه ها ۲۴- فارس المؤمنین، دلاور مؤمنین ۲۵- لیث الموحدین،
 شیر اهل توحید ۲۶- قاتل المشرکین، کشنده مشرکین ۲۷- وصی
 رسول رب العالمین، وصی پیامبر خدا (ص) ۲۸- عین الله الناظرة،
 دیده بنای خدا ۲۹- حکمة الله البالغة، حکمت بالغه خدا ۳۰-
 نعمة الله على الابرار ونعمة الله على الفجار، نعمت خدا بر نیکان
 و عذاب خدا بر کافران ۳۱- ابوالریحانین ۳۲- ابو محمد ۳۳-
 ابوالشهداء ۳۴- الهاشمی المکی المدنی الاطحی الرضی المرتضی
 القوی الجبر اللوزعی الالمعی الوفی والقاب دیگرای برای حضرت
 نقل شده و اسامی حضرت به ۱۰۰۰ اسم می رسد.

اصحاب علی (ع)

در زمانی که علی (ع) مظلوم بود و چه در مدت ۲۵ سالی که خانه نشین بوده و کسی با حضرت کاری نداشت و چه مدت ۵ سالی که حضرت خلیفهٔ مسلمین بود تنها یک عدهٔ خاصی بودند که واقعاً علی (ع) را دوست داشتند و مرید و صحابهٔ حضرت بودند و به اجرای حق و عدالت علی (ع) راضی بوده و همواره به حضرت عشق ورزیده و بسیاری از آنها فقط در راه دوستی علی (ع) به شهادت رسیدند لذا به بعضی از آنها اشارهٔ مختصری می شود.

۱- ابن عباس مفسر بزرگ قرآن و محدث بزرگ که سال ها در کنار حضرت بود.

۲- مالک اشتر که علی (ع) دربارهٔ شهادت او می فرماید: او شمشیر خدا بوده که تیزی آن کند نمی شد و ضربتش بی اثر نبود. همچنین روایت است که مالک اشتر برای علی (ع) مثل علی (ع) برای رسول خدا (ص) بود و زمانی که حضرت او را استاندار مصر کرد در راه مصر توسط یکی از یادی معاویه با عسل مسموم به شهادت رسید.

۳- کمیل بن زیاد که حضرت دعای شریفه را به او تعلیم فرمود

واژ اصحاب خاص حضرت بوده است که گاهی علی (ع) بعضی از علوم غریبه را برای او می فرمود و به دست حجاج در راه دوستی علی (ع) به شهادت رسید.

۴- محمد بن ابوبکر که مادرش اسماء بوده که بعد از شهادت شوهر اولش جعفر بن ابی طالب با ابوبکر ازدواج کرد و بعد از ابوبکر با علی (ع) ازدواج کرد و محمد پسر ابوبکر در خانه علی (ع) تربیت شد لذا خلق و خوی علی (ع) را پیدا کرد و از حامیان علی (ع) بود که از طرف علی (ع) قبل از مالک اشتر به استانداری مصر منصوب شد و عمرو بن عاص او را به شهادت رساند.

۵- میثم تمار که خرما فروش بوده و از شاگردان خاص علی (ع) بود که به دست ابن زیاد در راه عشق به علی به شهادت رسید.

۶- اویس قرنی که از زاهدان هشتگانه بوده و عمرش را به عبادت به سر برد و بعضی از شبها به خود خطاب می نمود که امشب شب رکوع است و از اول شب تا به صبح در یک رکوع بود و شب دیگر می فرمود امشب شب سجود است و از اول شب تا به صبح در یک سجود بود که در صفین در رکاب علی (ع) به شهادت رسید.

۷- عمار بن یاسر از بزرگان صحابه علی (ع) که از زمان رسول خدا (ص) در میان اصحاب پیامبر اسلام (ص) مشهور بود و در زمان خلافت علی (ع) نیز در جنگ ها در کنار حضرت بود و در جنگ صفین در سن ۹۳ سالگی به شهادت رسید که با به شهادت رسیدن او بسیاری از مردم که درباره حقیقت علی (ع) شک داشتند به اصحاب علی (ع) پیوستند.

۸- قنیر غلام علی (ع) که سال‌ها در خانه حضرت افتخار خدمتگزاری داشت و از دوست‌داران علی (ع) بود که در زمان حجاج بن یوسف به جرم عشق به علی (ع) به شهادت رسید.

۹- عدی بن حاتم که فرزند حاتم طائی سخاوتمند مشهور بوده و از محبتین علی (ع) بود و سه پسرش در جنگ صفین در کنار علی (ع) بوده که در همان جنگ به شهادت رسیدند و عدی در کوفه بود تا زمانی که وفات یافت.

۱۰- صمصعة بن صوحان که او و برادرش زید بن صوحان از شاگردان علی (ع) بودند و افتخار پیروی از آن وجود ذی شریف را داشتند و زید در جنگ جمل به شهادت رسید و صمصعة در کنار علی (ع) با معاویه مبارزه و مخالفت می‌کرد تا مرگ او را دریافت.

۱۱- ابوالاسود دؤلی پدر علم نحو که از شاگردان علی (ع) بود و در زمانی که فقر و تنگدستی بر اصحاب علی (ع) حاکم بود هدایای معاویه را که برای وادار کردن مخالفت او با علی (ع) فرستاده بود برگرداند.

و همچنین هاشم مرقال، عمرو بن حنق، جندب بن زهیر، کعب بن عبه، مالک بن حبیب، عروة بن حبه و دیگران را از اصحاب علی (ع) ذکر نموده‌اند.

دلایلی از آیات در شأن علی (ع)

طبق نظر شیعه و اهل سنت آیات بی شماری در قرآن است که درباره خلافت بلا فصل و امامت علی دلالت دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود. البته از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: یک ثلث از قرآن در بیان کمالات و حالات اهل بیت است که به کتب مفصل مراجعه شود.

۱- آیه:

«انما ولیکم الله ورسوله الذین آمنوا والذین یمیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون -

به درستی که ولی شما خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند هستند آنانی که نماز را برپای داشته و زکوة و صدقه می دهند درحالی که در رکوع هستند.» «آیه ۵۵ سوره مائده»

جمع مفسران گفته اند: این آیه زمانی نازل شد که علی (ع) در مسجد مشغول نماز بود که فقیری وارد مسجد شد و گرد صف های نماز می گشت و اظهار سئوال و کمک می کرد و چون هیچ کس مرحم احسانی بر جراحانش نگذاشت رو به آسمان کرده و گفت: الهی تو

می‌دانی که به مسجد آمدم و محروم می‌روم پس علی (ع) انگشت مبارکش را به جانب آن فقیر حرکت داده فقیر متوجه حضرت شده و انگشتر را از انگشت علی (ع) بیرون آورده و از مسجد بیرون رفت پس این آیه در شأن علی (ع) نازل شد.^۱

۲- آیه تطهیر:

«أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا» -

به درستی که خدا اراده نمود تا هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت رسول (ص) ببرد و شما را پاک و مطهر سازد.

به اجماع مفسرین این آیه زمانی نازل شد که روزی رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه خوابیده بود که حسن (ع) و حسین (ع) آمدند و نزدیک رسول بنشستند و بعد از آن فاطمه (ص) و سپس علی (ع) آمده و بنشستند. پس رسول (ص) بیدار شد و آنها را دور هم دیده خوشحال شد. پس امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را بر زانوی راست و چپ خود نشانید و عبای حصیری را که در آنجا بود گرفته و همگی خانواده را با آن عبا پوشانیده و کنار عبا را در زیر زانوی خود گذاشت و دست به درگاه حق تعالی برداشت و گفت: خدایا هر پیامبری را اهل بیتی بوده و اینها اهل بیت من هستند که آیه تطهیر نازل شد که دلالت بر عصمت اهل بیت از گناه و اشتباه دارد.

۳- آیه:

«قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى -

بگو ای پیامبر به مردم که من از شما اجری نمی‌خواهم مگر اینکه
اهل بیتم را دوست بدانید.» «آیه ۲۳ سوره شوری»

که از ابن عباس روایت است که: چون این آیه نازل شد اصحاب
پرسیدند که یا رسول‌الله! کیستند اهل بیت تو که حق تعالی دوست
داشتن آنها را بر ما واجب گردانید؟ حضرت فرمود: علی، فاطمه،
حسن و حسین (علیهم السلام) هستند.^۱

۴- سوره هل الی:

«وَأَنْ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا
يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُسْقُونَ بِالنَّذْرِ
وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَفْهِرًا وَيُطْعَمُونَ السُّلَمَامَ عَلٰى
حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا -

به درستی که نیکوکاران در بهشت از شرابی نوشند که طعمش کافور
است و از سرچشمه آن بندگان خاص خدا که به اختیارشان هر کجا
خواهد جاری می‌شود می‌نوشند و به نذر وفا می‌کنند و می‌ترسند از
روزی که شر آن همه اهل محشر را فراگیرد و اطعام می‌کند به فقیر
و اسیر و یتیم»

که شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند که حسین (ع) بیمار شدند
و حضرت علی (ع) و فاطمه (س) و حمزه نذر نمودند در صورتی که
خداوند به آن دو شفا بدهد سه روز روزه بدارند پس خداوند آنها را
شفا داد و اهل بیت (ع) همگی سه روز روزه گرفتند. روز اول برای افطار

پنج قرص نان تهیه کرده بودند و چون افطار شد و خواستند روزه خود را باز کنند ناگهان صدای درب را شنیدند و چون درب را باز کردند دیدند مسکین است که طلب کمک می کند پس همگی قرص نان ها را به او دادند و خود با آب افطار کردند. روز دوم موقع افطار خواستند افطار کنند باز صدای درب به گوش رسید و چون درب را باز کردند با یتیمی که گرسنه بود مواجه شدند و در این بار نیز همه نان ها را به او دادند و خود با آب افطار کردند و روز سوم موقع افطار مواجه شدند با اسیری که طلب کمک می کرد و این خاندان که راضی نبودند کسی از درگاه آنها ناامید برود نان های خود را به او دادند و خودشان با آب افطار کردند. روز چهارم وقتی حضرت رسول (ص) وارد خانه علی (ع) و فاطمه (س) شد دید همگی بی حال و رنگ بر چهره ندارند وقتی از ماجرای سه روز روزه با آب مطلع شد دست دعا برداشته و فرمود: بارخدا یا! اهل بیت رسول تو از گرسنگی هلاک می شوند که این آیات را جبرئیل نازل کرد و سپس از بهشت طعامی لذیذ برایشان فرستاده شد.^۱

۵- آیه تجوی:

«یا ایها الذین آمنوا ادا ناجیتم الرسول فقدمو بین یدئ

تجویکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر -

ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه خواستید با پیامبر نجوا کنید قبل از

نجوا صدقه بدهید که این برای شما بهتر و پاکیزه تر است».

«آیه ۱۲ سوره مجادله»

مفسرین گفته‌اند که: اغنیاء و ثروتمندان بیش پیامبر (ص) آمده و بسیار می‌نشستند و بسیار صحبت می‌کردند و راه گفتگو بر دیگران را می‌بستند تا این آیات نازل شد و ثروتمندان از روی بُخل و فقریان از بی چیزی کمتر مزاحم حضرت می‌شدند و تنها کسی که به این آیه عمل کرد علی (ع) بود که یک دینار را به ده درهم تبدیل کرد و هرگاه می‌خواست با پیامبر (ص) نجوا کند یک درهم صدقه می‌داد تا ده درهم او تمام شد و هیچ کس دیگر بر این آیه عمل نکرد تا اینکه این آیه منسوخ شده و این دستور و حکم برداشته شد.^۱

۶- آیه:

«فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ -

یاد گرفت حضرت آدم از خدا کلماتی را».

«آیه ۳۷ سوره بقره»

از این عباس است که گفت: از رسول خدا (ص) پرسیدند که یا رسول الله کلماتی که حضرت آدم از خدا تعلیم دیده و با آنها توبه کرد و توبه او قبول شد کدامند؟ فرمود: آدم از حق تعالی سؤال کرده گفت: الهی به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) توبه مرا قبول کن پس خداوند عذر او را پذیرفته و توبه‌اش قبول شد.^۲

۷- آیه:

«الَّذِينَ يُتَفَقَّهُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً -

آنان که اتفاق می‌نمایند در شب و روز در پنهان و آشکار جزء مؤمنین

هستند.»

«آیه ۲۷۴ سوره بقره»

از ابن عباس نقل است که روزی علی (ع) صاحب ۴ درهم شد یک درهم را روز و یک درهم را شب و یک درهم را در پنهان و یک درهم را در آشکار صدقه داد. پس این آیه در شأن او نازل شد.^۱

۸- آیه:

«اجعلکم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لایستوون عند الله و الله لایهدی القوم الظالمین -

آیا قرار دادید آب دادن به حاجیان و ساختن مسجد حرام را مثل کسی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه خدا جهاد کرده، مساوی نیستند این دو در نزد خدا و خدا هدایت نمی‌کند ظالمین را». «آیه ۱۹ سوره توبه»

روایت شده که: عباس، طلحه و حمزه فخر می‌فروختند به هم عباس می‌گفت: فخر من این است که سقایت (آب دادن) حجاج و آب زمزم در دست من است و طلحه می‌گفت: فخر من این است که کلید خانه خدا در دست من است و حمزه به چیز دیگری فخر می‌کرد. علی (ع) شنید فرمود: من شش ماه پیش از همه کس ایمان آورده با رسول خدا (ص) نماز خوانده‌ام و پیش از همه جهاد نموده‌ام خواستند داوری پیش رسول خدا (ص) ببرند تا او حکم کند میان آنها. پس در همین حال این آیه نازل شد.^۲

۹- آیه:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ -

ای رسول به درستی که تو بیم‌دهنده‌ای و برای هر ملتی راهنمایی است.»
«آیه ۷ سوره رعد»

از ابن عباس نقل کرده‌اند که: رسول خدا (ص) فرمود: من نذیر و بیم‌دهنده هستم و علی (ع) هدایت‌کننده است ای علی به وسیله تو هدایت می‌یابند هدایت شدگان.^۱
۱۰- آیه:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا نَزَّلَ الْيَك مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ -

ای رسول برسان و ابلاغ کن آنچه از جانب پروردگارت مأموری که اگر ابلاغ نکنی رسالت را انجام نداده‌ای.» «آیه ۶۷ سوره مائده»
که شیعه و سنی روایت کرده‌اند: مراد از ابلاغ امر الهی ابلاغ ولایت علی (ع) برای مردم است که در روز عید غدیر انجام گرفت.

دولایلی از روایات در شان شلی (ع)

۱- در مسند حنبل آمده که از سلمان فارسی نقل شده که از رسول خدا (ص) پرسیدم:

«یا رسول الله (ص) من وصیک -

ای پیامبر چه کسی وصی توست»

که حضرت فرمود: به درستی که وصی و وارث من که
قروض های مرا ادا می کند و به وعده های من وفا می نماید
و همه را انجام دهد علی بن ابی طالب (ع) است.

۲- حدیث غدیر که پیامبر در آخرین حج ضمن
خطبه ای طولانی دست علی (ع) را بالا برده و برای جمعیت
بی شمار مسلمانان در باب علی (ع) صحبت می فرمود
و سؤال کرد ای مردم آیا من از شما اولی نیستم؟ که همه
گفتند: چرا یا رسول الله. پس فرمود: هرکس من مولای او
باشم علی (ع) مولای اوست خدا دوست دار کسی است که
او را دوست بدارد و دشمن کسی است که او را دشمن
بدارد.

۳- از شیعه وسنی روایت شده که رسول خدا (ص)

فرمود:

«رحم الله علیاً -

خدا رحمت کند علی را»

الهی بدار، حق را با علی هر طور که او بگذرد.

۴- حدیث معروف ثقلین که حضرت رسول (ص)

در اواخر عمر شریفش به اصحاب فرمود:

«أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ولن یفترقا حتی

یردا الی فی حوضی -

من در میان شما دو وزنه سنگین وثقل به یادگار می گذارم کتاب خدا
قرآن و اهل بیتم و این دو از هم جدا نگردند تا روز قیامت بر من در
حوض کوثر وارد شوند».

۵- از اکثر علماء شیعه و اهل سنت روایت شده که

رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه (ص) روح و باعث زندگی و شادابی دل

من است و دو پسرانش میوه دل منند و شوهر او نور چشم من است

و امامانی که از نسل او تولّد می یابند امینان خدا می باشند و ریسمان

کشیده شده میان خدا و مخلوقات خدا هستند هر که به ایشان متصل

شود و متوسل گردد نجات می یابد و هر که از ایشان دور شود و به

خلاف راهی که ایشان روند برود هلاک می شود.^۱

۶- از راویان اهل سنت و امامیه روایت شده از ابوذر که روزی

به خدمت رسول خدا (ص) رفتم و گفتم: یا رسول الله کیست دوست‌ترین اصحاب به سوی تو که اگر روزی کاری پیش آید ما با او بوده و به او توسل جوئیم؟ حضرت رسول (ص) فرمود: این علی (ع) که پیش از همه شما تسلیم خدا شده و مسلمان شد.^۱

۷- از جابر عبدالله انصاری روایت شده که پیامبر (ص) فرمودند: کسی که بر همه امت من مقدّم است اسلام او از همه امت من و علم او زیادتر و دین او صحیح‌تر و از همه سخی‌تر و از همه یقینش افضل و حلمش از همه کامل‌تر و از همه قولش کریم‌تر و از همه دلش شجاع‌تر است او علی بن ابی طالب (ع) است و علی (ع) امام خلق و خلیفه من و حجة ولی خدا است بر بندگان خدا.

خطبه ای از علی (ع)

که بدون حرف «الف» ایراد شده است

از امام رضا (ع) روایت شده که جمعی از بزرگان صحابه
پنجمبر (ص) گرد هم آمده بودند و گفتگوشان در این باره بود که از همه
حروف «الف» بیشتر در سخن بکار می رود، علی (ع) بدون درنگ
شروع به ایراد خطبه جالب بی «الف» پرداخت:

«حمدت من عظمت منت وسبقت نعمه وسبقت رحمة
غضبه وتمت کلمته ونفذت مشيئة وبلغت قضيته ما حمدته
حمد مقرر بر بویسته، متخضع لمبودیته، متصل من خطیته،
متفرد بتوحیده، مؤمل منه منفرة تنجیه، يوم يشغل عن
أصيلته وبنیه ونستعینه ونسترشده ونستهديه ونؤمن به
ونتوكل عليه، وشهدت له شهود مخلص موقن، وفردته
تفرید مؤمن متیقن ووحدته توحید عبد مدعن، ليس له
شريك في ملكه ولم يكن له ولي في صنعه، جل عن مشير
ووزير وعن عون ومعين وتصير ونظير، علم فستر ووطن
مختبر وملك فقهر وعصى فقهر وحكم فعدل لم يزل

ولن یزول، لیس کمثلہ شیئ وهو بعد کل شیئ رب متعزز
بعرزته، متمکن بقوته، متقدس بعلوه، متکبر بسموه، لیس
یدرکہ بصر ولم یحط بہ نظر، قوی، منیع، بصیر، رؤف،
رحیم، عجز عن وصفہ من یصفہ وضلّ عن نعمتہ من یعرفہ،
قرب فبعد وبعد فقرب، یجیب دعوة من یدعوه ویرزقہ
ویحبوہ، ذولطف خفی وبطش قوی ورحمة موسعة
وعقوبة موجعة، رحمته جنة عریضة مونقة وعقوبته جحیم
محدودة موبقة.

وشهدت بعث محمد رسوله وعبدہ وصفیہ ونبیہ ونجیہ
وحبیہ وخلیلہ، بعثہ فی خیر عصر وحين فترة وكفر رحمة
لعبیدہ ومنہ لمزیده، ختم بہ نبوتہ وشید بہ حجته، فوعظ
ونصح وبلغ وكدح، رؤف بکل مؤمن، رحیم، رضی، ولی،
زکی علیہ رحمة وتسليم وبركة وتكریم من رب غفور
رحیم قریب محیب.

وصیتکم معشر من حضرتی بوصیة ربکم وذكركم بسنة
نییکم، فعلیکم برعته تكن قلوبکم، وخشیة تذری
دموعکم، وتقیة تنجیکم قبل یوم یلیکم ویذہلکم یوم
یفوز فیہ من ثقل وزن حسنة وخف وزن سيئته ولتكن
مسألتکم وتملفکم مسألة ذل وخضوع وشكر وخشوع،
بتوبة ونزوع وتدم ورجوع.

ولینتتم کل مغتتم منکم صحة قبل سقم وشيئته قبل هرمه
وسعته قبل فقره وفرغته قبل شغلہ وحضره قبل سفره قبل

حایة
همه
رنگ
حمتہ
بدتہ
شته
عن
پہ
دته
له
سیر
لن
ل

تكبر وتهرم وتسلم يمله طيبه ويعرض عنه حبيبه ويقطع
عمره ويتغير عقله ثم قيل هو موعوك وجسمه منهوك ثم
جد في نزع شديد وحضرة كل قريب ويعيد فشيخ بصره
وطمع نظره ورشح جبينه وعطف عرينه وسكن حنينه و
حزنه نفسه وبكته عرسه وحضر رسمه ويتم منه ولده
وتفرق منه عدده وتسلم جمعه وذهب بصره وسمعه ومدد
وجرد وعرس وغسل ونشف وسجى وبسط له وهين ونشر
عليه كفته وشد منه ذقنه وقمص وعمم وودع وسلم وحمل
فوق سرير وصلى عليه بتكبير.

ونقل من دور مزخرفة وقصور مشيدة وحجر منجدة،
وجعل في ضريح ملحود وضيق مرصود بلبن منضود
مسقف بجلمود وهيل عليه حضرة وحلى عليه قدرة
وتحقق حضرة ونسى خبره ورجع عنه وصفيه ونديمه
ونسيه وتبدل به قرينه وحبيبه، فهو حشو قبر ورهن قفر
يسجى بجسمه دود قبره ويسيل صديده من متخره، يسحق
برمته لحمه وينشف دمه ويرم عظمه حتى يوم حشره.
فنشر من قبره حين ينفخ في صور ويدعى بحشر ونشور
فثم بعثت قبور وحصلت سريرة صدور وجين بكل نبى
وصديق وشهيد وتوحد للفصل، قد ير بعده خبير بصير.
فكم من زفرة تضنيه وحسرة تنضيه فى موقف مهول
ومشهد جليل، بين يدي ملك عظيم وبكل صغير وكبير عليم
فحينئذ يلجمه عرقه ويحضر قلعه، عبرته غير مرحومة

و صریخته غیر مسموعة و حجتہ غیر مقبولة، زاول جریدته
و نشر صحیفته نظر من سوء عمله و شہدت علیہ عینہ بنظره
و یدہ بیضشہ و رجلہ بخطوه و فرجه بلمسہ و جلدہ بعمسہ
فلسل جیدة و غلت یدہ و سیق فحسب و حذہ فورد جہنم
بکرب و شدہ، فقلل بعذاب فی جحیم و یسقی شریة من
حمیمی تشوی و جہہ و تسلیخ جلدہ و نظریہ زینتہ بمقمع
من حدید و یعود جلدہ بعد نضحہ کجلد جدید، یستغیث
فتمرحن عنہ خزنة جہنم و یستصرخ فیلبث حقبة یندم
نعمود برب قدیر من شر کل مصیر، و نسألہ عفو من رضی
عنہ، و مغفرة من قبلہ فهو ولی مسألئی و منج حلئی فمن
زحزح عن تعذیب ربہ جعل فی جتہ بعزته و خلد فی
قصور مشیدة و ملک بحور عین و حفدة و طیف علیہ بکؤسی
و سکن خطیرة قدسی و تقلب من نعم و سقى من تسیم
و شرب من عین سلسیل و مزج له بزنجیل، فحتم بمسک
و عبیر، مستدیم للملک، مسعثر لسرور، یشر من خمور
فی روض مغرق لیس یصدع من شریہ، و لیس ینزف، ہذہ
منزلہ من خشى ربہ و حذر نفسہ بمعصیتہ و تلک عقوبہ من
جحد مشیتہ و سولت له نفسہ بمعصیتہ فهو قول فصل
و حکم عدل و غیر قصص قص و وعظ نص، تنزیل من حکیم
حمید، نزل بہ روح قدسی مبین علی قلب نبی مہتدر شید.
صلت علیہ رسل سفرہ مکرمون بررة، عذت برب علیم
رحیم کریم من شر کل عدو یعنی رجیم. فلیتضرع

و یقطع
ہوک ثم
ب بصرہ
حسینتہ و
نہ ولدہ
نہ ومدد
ن نشر
و حمل
شجدة،
سنظود
قدرة
ندیمہ
هن قفر
یسحق
رہ.
و نشور
کل نبی
صیر.
مہول
بر علیم
بحومة

متضرر عکم ولیبتهل مبتهلکم ویستغفر کل مرئوب منکم لی
ولکم، وحسی ربی وحده».

ترجمه خطبه

«حمد می‌کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آن را بر بندگان تمام کرده است، و رحمتش بر خشم او پیش گرفته است و منطقش کامل است، خواستش نافذ و فرمانش کامل است او را سپاس می‌نمایم بگو نه سپاس کسی که به خدائیش اقرار دارد و در بندگیش به خاک می‌افتد و از گناهان خود کناره می‌گیرد، و در شناختن خدا به یکنائی بسی نظیر است و در حالیکه از درگاه خدا امید آموزش دارد که باعث نجات او در روز قیامت خواهد شد، روزی که انسان بستگان نزدیک و فرزندان خود را از یاد می‌برد.

و از درگاه او یاری جسته، از او توفیق هدایت می‌خواهیم و به او ایمان آورده بر او توکل می‌نمائیم.

و بخدائی او شهادت محکم و خالصانه می‌دهم و با ایمان و یقین کاملی خدا را به فردانیت توصیف می‌کنم و همچون بنده‌ای معتقد او را به وحدانیت می‌ستایم و می‌دانم که در ملک خود شریکی نداشته، در بنای ساختمان هستی یار و یاورى ندارد، بزرگتر از آن است که مشاور و وزیر و یار و یاور و مددکار و مثل و مانندی داشته باشد.

با اینکه از هر عملی آگاه است، اما پرده ستاری بر زشتی‌ها می‌کشد و راز هیچ بنده‌ای را فاش نمی‌سازد، از باطن هر چیز با خبر و آگاه است و مالک هر چیز و پیروز بر همه چیز و همه کس است، گناهش

می‌کنند اما می‌بخشد و هر حکمی را از روی عدالت صادر می‌کند، هیچ‌گاه مثلی نداشته و نخواهد داشت.

او پس از همه، پروردگاری است که به عزت خود سربلند و با قدرت خود نیرومند و با برتری خود والا و با بزرگی خود متکبر است، هیچ چشمی او را نمی‌بیند و هیچ فکری بر او احاطه نمی‌یابد، قوی است، صنیع است، بصیر است، سمیع است، رؤف است، رحیم است. آن‌آنکه به توصیفش می‌پردازند از وصفش در می‌مانند و آن‌آنکه درباره‌اش معرفت دارند در راه نعتش حیرانند، نزدیک است ولی دور است، دور است ولی نزدیک است.

هرکس او را بخواند اجابتش می‌کند و روزیش می‌دهد و به او بخشش می‌نماید، دارای لطفی خفی، وقهری قوی و رحمتی واسع و عذابی دردناک است. رحمتش بهشتی است پهن‌آور و زیبا و عذابش شعله‌های سوزان و همیشگی جهنم.

و گواهی می‌دهم که محمد فرستاده و بنده و برگزیده و پیامبر و محرم راز و محبوب و دوست او است که او را مبعوث به رسالت نموده است. و در بهترین دورانی او را مبعوث کرده است. در دوران فترت و زمان کفر او را فرستاد که رحمتی برای پندگانش باشد و نعمتی باشد با نعمت‌های فراوان دیگرش، به وسیله او رشته نبوت را ختم کرد و حجت خود را نیرومند ساخت. پیامبر نیز مردم را پند داد، نصیحت کرد و رسالت الهی را به آنان رسانید و در این راه سخت کوشید پیامبری که به تمام مؤمنین مهربان است، رحیم است، راضی است، ولی است، پاکیزه است. رحمت و سلام و برکات و احترام از پروردگار آمرزنده

مهربان، قریب مجیب، پراو باد.

حضار و شنوندگان، به شما سفارش می‌کنم آنچه را که خداوند به شما، سفارش نموده است و سنت پیامبران را به شما یادآور می‌نمایم، بر شما باد که با ترس از خدا دل‌های خود را آرامش بخشید و چنان خشینی داشته باشید که اشک چشمانتان جاری گردد، تقوی را پیشه خود سازید تا پیش از رسیدن روزی که شما را گرفتار می‌سازد و همه چیز را از یادتان می‌برد نجات یابید، روزی که هر کس در آن کفه حسانش سنگینی و کفه گناهانش سبک باشد رستگار خواهد شد.

باید در مقام درخواست از پروردگارتان و چاهلوس در پیشگاه خداوند با کمال ذلت و خضوع و سپاس و ترس با توبه و استغاثه و پشیمانی و بازگشت به درگاه خدا بوده باشید. و باید که قدر صحت خود را قبل از بیماری بدانی و قدر جوانی را قبل از پیری بدانی و قدر وسعت روزی را قبل از تنگدستی بدانی و قدر زمان فراغت را قبل از اشتغال بدانی و قبل از سفر نعمت حضر را بدانی، پیش از آنکه کهن سال شود پیر گردد، بیمار شود، و طبیبش از دست او خسته شود و دوستان از او رو گردانند و عمرش به پایان رسد و عقلش تغییر کند و گویند که افتاده و رنجور است و جسمش لاغر و نحیف گشته و آنگاه که در کشاکش جان‌کندن افتاد و بستگان دور و نزدیک گردش جمع شوند و چشمانش بالا روند و به تندی نظر کند و عرق مرگ بر پیشانی‌اش نشیند و بینش به یک سو متمایل گردد شادیش آرام گیرد و روانش غمگین گردد و زنش برایش به گریه نشیند و قبرش کنده شود و فرزندانش یتیم گردند و جمعش پراکند شود و ثروتش تقسیم شود و چشم و گوشش را

از دست دهد و درازش کنند و برهنه‌اش سازند و غسلش دهند و بدنش را خشک کنند و روپوشی رویش اندازند و کفن برایش گسترانده و آماده کنند و بر تنش کفن پوشند و چانه‌اش را محکم بندند و پیراهن از کفن بر او پوشانده، عمامه بر سرش بندند و بستگان با او وداع نمایند و او را در تابوت گذاشته بردارند و تکبیرگویان بر او نماز خوانند.

و از خانه‌هایی مزین، و قصرهایی مستحکم و حجره‌های نقش و نگار شده به قبری لحد پرداخته، و تنگنایی که با خشتهای منظم آماده گشته است منتقل می‌گردد، منزلی که سقفش صخره‌های سنگ است، و بروی آن خاک ریخته شده و مقدراتش بر سرش می‌آید و آنگاه که مرگش تحقق گرفت خبر و اثرش نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود، و دوستان و برگزیدگان و ندیمان و همسرانش به او پشت کرده برمی‌گردند و دوستان و نزدیکانش از او دور می‌شوند.

اندرون قبری و در جایگاهش خلوت است که موران قبرش به جانش می‌افتند و از بینش آب راه می‌افتد، گوشش می‌گندد، خورش می‌خشکد و استخوانش می‌پوسد تا روزی که باید محشور شود، و در آن هنگام که در صور دمیده می‌شود از قبرش بیرون آورده می‌شود و برای حشر و نشر فراخوانده می‌شود، اینجا است که مردگان از قبرها بیرون شوند و اسرار نهانی سینه‌ها به دست آید و تمامی پیامبران و صادقان و شهداء آورده شوند و آماده گردند برای فیصله دادن به حساب و کتاب بندگان.

خداوندی که بر بندگانانش توانائی داشته از وضع آنان آگاه بوده انسان را می‌بیند، چه بلاهایی را که تحمل خواهی کرد و چه

حسرت‌هایی که خواهی کشید در موقف ترسناک قیامت و آن مرکز بزرگ و در پیشگاه پروردگار بزرگ که به هر کوچک و بزرگی علم دارد، در آن روز که انسان تا لب در عرق خود فرو می‌رود و از نگرانی و اضطراب در محاصره افتاده است، روزی که دیگر به گریه‌اش ترجم نخواهد شد، نامه عملش را می‌آورند و آن را باز می‌کنند، نظر به کرده‌های زشت خود افکند، چشمش علیه او شهادت می‌دهد که چه چیزهای حرام را دیده است، دستش گواهی می‌دهد که چه جنایاتی کرده، پایش گواهی می‌دهد که به کجاها رفته، اعضا تناسلیش گواهی می‌دهد که چه چیزهای حرامی را لمس کرده است، پوست بدنش گواهی می‌دهد که به چه چیز رسیده است.

آنگاه زنجیر در گردنش می‌نهند و دستانش را می‌بندند و او را تک و تنها، کشان‌کشان به سوی جهنم می‌برند و با اندوهی گران به شدت وارد جهنمش می‌کنند و آنجا در قعر آتش‌ها عذاب می‌شود و آب نوشیدینش آبی جوشان است که صورتش را کباب کرده، پوست آن را می‌کند و مأمورین جهنم با عمودهای آهنین بر او می‌زنند و پس از آنکه پوستش سوخت دوباره مانند پوست جدید، پوستی بر روی بدنش باز می‌گردد، هرچه فریادرس می‌طلبد، مأمورین جهنم به او پشت می‌کنند، ناله وزاری می‌کنند و مدتی طولانی در انتظار می‌ماند ولی از فریادزدن هم پشیمان می‌شود.

از شر هر سرانجامی به درگاه پروردگار توانا پناه می‌بریم و از پیشگاهش خواستار عفو و آمرزش برای خود و دیگران هستیم، زیرا خداوند است که می‌تواند به درخواست‌های من پاسخ دهد

وخواسته‌های مرا برآورده نماید.

اما آن‌کس که از عذاب پروردگارش به‌دور باشد و با عزت الهی در بهشت پروردگار، مکانش خواهند داد و در کاخ‌هایی مستحکم برای همیشه سکونت داده خواهد شد و حوری‌های بهشتی و خدمتگزارانی به‌او خواهند داد و برای او جامه‌هایی می‌گردانند و در بهشت اقامت می‌گیرد و در نعمتها گردش می‌کند و از آب گوارایی سیراب می‌گردد و از چشمه سلسبیل نوشابه‌ای آمیخته به زنجبیل می‌نوشد که با مشک و عبیر معطر گشته است.

ملکی همیشگی با احساس شادمانی، در باغ‌ها سرسبز، شراب‌هایی می‌نوشد که انسان از نوشیدن آن ناراحتی و سردردی نخواهد دید و مستی نخواهد داشت، این است موقعیت کسی که از پروردگار خود بترسد و از نافرمانیش خویشتن را حفظ کند و آن‌هم سرنوشت کسانی که از خواست خدا سرپیچی نمایند و تن به نافرمانیش دهند، این است گفتاری قاطع و قضاوتی عادلانه و بهترین داستان‌هایی که سروده می‌شود و بهترین پندی که داده می‌شود.

قرآنی است که از جانب پروردگار دانا و ستوده آمده است، قرآنی که روح القدس آن‌را بر قلب پیامبر راستین نازل ساخته است. از سوی رسولان و سفیران بزرگ الهی درود بر حضرتش باد و از شر هر دشمن ملعون به‌درگاه پروردگار دانی مهربان و بزرگ پناه می‌برم. به‌درگاه کبریائیش تضرع و زاری کنید و هر کدام از شما بندگان برای من و خودتان آمرزش بخواهید، پروردگار یکتایم کفایت امروز خواهد فرموده.

خطبة بدون تشطه

والحمد لله الملك المحمود، المالك الودود مصور كل
مولود ومأل كل مطرود، ساطع المهاد وموطد الاطواد
ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرا ومدركها
ومدمر الاملاك ومهلكها ومكور الدهور مكررها ومورد
الامور ومصدرها، عم سماحه وكمل ركامه وهمل وطاوع
السوال والامل واوسع الرمل وارمل.

احمده حمداً ممدوداً واوحده كما وحد الاواه وهو الله
لاله للامم سواء ولاضادع لماعدله وسواه ارسل محمداً
علماً للاسلام واماماً للحكام، مسدداً للرعايا ومعضل
احكام مدوّد وسواع اعلم وعلم وحكم واحكم واصل
الاصول ومهد واكد الموعود واوعده اوصل الله له الاكرام
واودع روحه السلام ورحمه آله واهله الكرام مالمع رائل
وملع دال ولع هلال وسمع اهلل اعملو رعاكم الله اصلح
الاعمال واسلكو مسالك الحلال واطرحو الحرام ودعوه
واسمعوا امر الله وعوه وصلو الارحام وراعوها وعاصوا

لا هواء واردها وصاهرو اهل الصلاح والورع وصار
مورط للهو والطمع.

ومصاهركم اظفر الاحرار مولداً واسراهم سؤدداً واحلامهم
مورداً وها هوامكم وصل حرمكم مملک عروسکم الکرمه
وما مهر لها کما مهر سول الله ام سلمه وهو اکرم صهر اودع
الاولاد وملك ما اراد وماسها مملکة ولاوهم ولاوکس
ملاحمه ولاوصم، اسأل الله حکم احما د وصاله ودوام
اسعاده وله الحمد السرمد والمدح لر سوله احمد.

ترجمة خطبة

«سپاس خداوندی را که سلطان ستوده و مالک مهربان است،
خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای
به سوی او پناه می برد، پستی های زمین را او هموار ساخته، کوه های
عظیم را او ثابت نموده است، باران ها را او می فرستد و نیازهای خلق را
او برآورده می سازد، عالم اسرار و درک کننده آن است، ویران کننده
ملک ها و هلاک نماینده مخلوقات است. چرخ زمانه را او می گرداند
و سال و ماه را او تکرار می نماید، مصدر امور او است و فرمان ها از او
صادر می گردد، بخشش او همگانی است، ابرهایش متراکم و پرباران
است و با اینکه بندگان استحقاق نداشته باشند، درخواست ها
و آرزوهای آنان را بر می آورد، به ریگزارها وسعت بخشیده
و خشک لب ها بوجود آورده است.

سپاس بی پایان به درگاه کبریائیش و او را به یکتائی می ستایم.

کل
مواد
رکها
مورد
ناوع
و الله
معداً
فضل
صل
اکرام
رائل
اصلح
ردعوه
اصوا

آن گونه که اَوّاه (حضرت ابراهیم ع) او را ستوده، او است خدا و برای ملت ها خدائی جز او نیست، آنچه را که می خواهد بیافریند و استوار سازد، کسی نیست که بتواند سد راه او گردد.

محمدرأ، رهبری برای اسلام فرستاد که پیشوائی بود برای فرماندهان و پشتیبانی بود برای چوپانان بشریت و فرمان های بت هائی چون (ود) و (سواع) را تعطیل ساخت، اعلام کرد و آموخت و حکم کرد و محکم ساخت و اصول اساسی را بیان کرد و آنچه را که خدا وعده داده بود آماده و موکد ساخت و ترسانید و انذار کرد.

خداوند از کرامت خود حضرتش را برخوردار ساخت و به روانش درود فرستاد و تا هنگامی که گیاهی می روید و راهنمایی رهنمونی می کند و هلالی سر می زد و صدای بنده ای به تهلیل (لا اله الا الله) پروردگار شنیده می شود، بر خاندان و اهل بیت بزرگوار آن حضرت رحمت فرستد.

خداوند نگهدارتان باشد، نیکوترین کارها را انجام دهید و در راههای مشروع قدم بگذارید و کارهای نامشروع را رها کنید و به دور اندازید و فرمان خدا را بشنوید و در حفظ آن بکوشید، به خویشان خود رسیدگی کنید و رعایت حالشان نمایند تسلیم هوا و هوس ها نشوید و هوس ها را از خود برانید، با نیکان و پارسایان وصلت کنید و از افراد هوس باز و طمع کار بگریزید.

و اینک داماد شما پاکیزه ترین آزاد مردان است از نظر مولد و شریف ترین آزاده مردی است از نظر آذائی و از همگان شیرین تر است و اینک پیشوائی شما گشته و داخل در حرم شما گشته، عروس زیبای

شمارا با مهریه اش مالک گشته است، همانگونه که رسول خدا (ص) به ام سلمه مهریه داده بود، بهترین دامادی است که دارای فرزندی می باشد و هرچه بخواهد انجام می دهد و آن کس این عروس مکرمه را به او داده است نه اشتباه کرده و نه به خطا رفته و نه مشاعرش ناقص شده و نه از هم گسیخته است، از درگاه خداوندی خواستاریم که بیشتر توفیق دهد تا سپاس این وصلت را به جا آورم و این سعادت را از من بگیرد، خداوند به همگان راه اصلاح امورشان را نشان دهد و بتوانند خود را برای معاد و منزلی که در پیش است آماده کنند، ستایش سرمدی ویژه پروردگار و سپاس به پیشگاه رسول خدا احمد (ص)»^۱

سخنهایی از علی (ع)

- ۱- «ما شککت فی الحق منذ رأیته - از زمانی که حق را درک کرده‌ام یک چشم به هم زدن درباره آن شک نکرده‌ام».
- ۲- «بی پولی و فقر مرگ بزرگ است».
- ۳- «در راه معصیت خداوند نباید از مخلوقی اطاعت کند یعنی اگر مخلوقی او را به راه سعادت ارشاد کرد قبول کند و اگر او را به راه شیطان می‌خواند فرمان نبرد».
- ۴- «ابزار ریاست و مدیریت صبر و حوصله است».
- ۵- «در کشاکش روزگار شخصیت‌ها شناخته‌شده و جوهرشان آشکار می‌شود».
- ۶- «ظلم به بندگان خدا بد سرمایه‌ای است برای قیامت».
- ۷- «در اثر خاموشی بسیار هیبت به وجود می‌آید و در اثر اتصاف دوستان زیاد می‌شوند و با لطف به دیگران ارزش‌ها بالا می‌رود و با تواضع نعمت کامل می‌گردد و در اثر تحمل سختی‌ها، آقایی حاصل می‌شود و با روش عادلانه دشمن شکست می‌خورد و با چشم‌پوش از نادان، یاری‌کنندگان برای او زیاد می‌شود».

۸- «طمعکار در بند ذلت است».

۹- «کسی که با دست کوتاه در راه خدا اتفاق کند، با دست بلند دریافت می دارد».

۱۰- «خدا را شناختم از به هم خوردن تصمیم ها و گشوده شدن مشکلات و تغییر یافتن قصه ها و نیت ها».

۱۱- «صاحب ریاست مانند شیر سوار است و مردم به مقام او حسرت می خورند ولی او می داند کجا نشسته است».

۱۲- «بصیرت با دیدن به دست نمی آید زیرا گاهی چشم ها به صاحبان شان دروغ می گویند ولی عقل به کسی که از او نصیحت خواست خیانت نمی کند».

۱۳- «موقعی که خدا اراده کرد بنده ای را ذلیل کند راه دانش را بر او می بندد».

منابع:

- ۱- الارشاد، مرحوم شیخ منید.
- ۲- حدیقه الشیعه، مرحوم مقدس اردبیلی.
- ۳- منتهی الامال، مرحوم شیخ عباس قمی.
- ۴- نهج البلاغه، سید رضی.
- ۵- ستارگان درخشان، محمدجواد نجفی.
- ۶- اکسیر اعظم، مرحوم سید محمود میر شکرائی تفرشی.
- ۷- شخصیت علی (ع)، عباس محمود عتاد ترجمه سید جعفر غضبان.
- ۸- هزارویک حکایت تاریخی، محمود حکیمی.